

# سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰

از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

# سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثبتن موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماهردرلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛  
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛  
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.  
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ  
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .  
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)  
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

# هرات کاروان ترانسپورت

## نیازمند

### سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و شستنیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلوک ۱۳۷ متصرفت دوستی  
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

# آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد  
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

## گفرتی سنبل

### بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش  
شده انتقال دهید  
ادرس را به خاطر بسپارید:  
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

## قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز  
مجلات و سایر جراید گسترده را به  
دسترس شما قرار میدهد  
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد  
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها  
به نازلترین قیمت تقدیم  
میدارد  
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب  
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز  
دایر و شاگردان مکتب، کارت  
ها و اسناد را توسط ماشین پرس  
پزشک بنساید، همچنان انواع  
مجلات و جراید روز را بدسترس  
مشتریان محترم قرار میدهد  
ادرس: جنوب تانک تیل مروس  
میدان

## HOSTESS

## هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از  
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید  
موهای شما جلایش اصلیاش را دوچندان سازد.  
اگر میخواهید که دستهای چرب و چرک شما  
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

### استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹  
رکاب ۲۳۶۲۹

## قرطاسیه فروشی ما

قرطاسیه فروش ذبیح الله  
قرطاسیه شاگردان مکتب را به  
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان  
هر نوع کت های هنرمندان  
داخلی و خارجی را از قرطاسیه  
فروش ذبیح الله بدست آورد  
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل  
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۲

قرطاسیه فروش سید احمد شاه  
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع  
کتاب و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس  
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت  
های مناسب و ضمانت بخشن  
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶  
ادرس: منزل اول فرهنگساز  
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید  
انواع قرطاسیه مورد نیاز  
مجلات و جراید را برای ضرورت  
مندان تهیه و تقدیم میدارد  
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش  
مجلات: سباون - جوانان  
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب  
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه  
عرضه میدارد  
ادرس: چوک شهرکدز

## قرطاسیه فروش سید تقی

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه  
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد  
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

## وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید  
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای  
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو  
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

## زیتون

تصحیح ضروری:  
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود  
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود



# با مردم خانواده ها



و آتشه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاورون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروم که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند، مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاورون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاورون یکبار دیگر کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاورون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاورون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنرودانش مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده هاگان ماخواری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضحاً که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاورون را همچنان خوب خوب و موفق تراز همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، مثلاً - سفاهت به عرض تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زبدر شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - وسال نشرات سیاورون برای خواننده هاگان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاورون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاورون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاورون در دوسال



سیاورون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاورون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعدا د گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تگانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاورون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری مجله بی که در آدرش همه هاگان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده هاگان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاورون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلاً با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط تایل استهزا بود و بی - برخی ها سعی کردند کمبود هاو کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاورون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

# تکلیف حضرت محمد بیکمراغه میلاد



د پيري خوشحالی، معای دي  
 چه د حضرت رسول کریم (ص) د  
 مبارک میلاد یادگار هر کال به د پير  
 د زینت او برتین صورت لمانع  
 کوي، پخوله دي به پورته د انوس  
 وړ بله کومه خبره وي چه دغه  
 یادگار د نړي په گوټ گوټ کس  
 پواصي د برتونو په خرافاتو پد  
 مشاعرو به جوړولو د لوبو د پرو-  
 گرام په ترتیولو او د بېر نوټو  
 په درولو یاد علماء به تقریرونو  
 لمانع کوي، بی له دي چه  
 د رسول (ص) د تعلیماتو سوه  
 وړ وکی رڼا اوږانگه زموښ  
 د زړونو توټم ته ورسوي او یا  
 زموښ د نفسانیت په زنجیرونوکس  
 راټکیلی شوی روح ته په خپلواکه  
 سره د یو پلا آزادي ساخستلو  
 نصیه په برخه شي.

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت  
 په مقصد معان یوه نکر و او پواصي  
 د بعثت د مقصد په پوهیدو او  
 خبریدو هم غه فایده لاس ته  
 نشي راتلای، ترخوچه دغه خبری  
 تش تبلیغ اوه منور و معانیو پد  
 تړلی وي اوزموښ د تکملای ر-  
 رهنا ونه گزول شي.  
 حضرت رسالت (ص) به د پير و  
 واضحو الفاظوکی د خپل بعثت  
 مقصد د حسنه اخلاقو د تعلیم  
 ورکول بیان کړي. • باک قرآن رسول  
 کریم د (خلق عظیم) په لقب  
 سره یاد کړي او د رسول کریم (ص)  
 قول یی، تاسه ایتدیه کړی دی.  
 اخلاقیات د فلسفیانه خیر نسو  
 مجموعه گیل د فلاسفه د کاراوشیوه  
 ده. • د رسول (ص) سنت د دي د  
 پیغمبر (ص) په علم او وحدت (ص) په  
 قول او فعل وینای او کولوکی هغ فرق  
 نه وي او دغه د انبیاء د عصمت  
 معنی او مفهوم دي او مومن هم  
 هغه دي چه د رسول (ص) پیروي  
 کوي، معنی په اصول او کولوکی یی  
 کم توپیر او بېلوالی نه ټلوي.  
 چېرې چه توپیر او بېلوالی به د ا  
 شي، هلته ایمان به نفاق یا اسلام  
 په گور، حق په باطل او علم په  
 جهل تبد یلمنې ی.

عالم هغه ندی چه ټپه تقریرونه  
 کوي، عالم هغه دی چه د هغه  
 عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو  
 معیار و گزوي، مومن هغه ندی چه  
 پواصي په ژبه د خپل ایمان اعلان  
 اویمان کوي بلکه مومن هغه دی  
 چه د هغه علم د هغه په وینوکس  
 داسی گرد ش او د وران و کسري  
 چه د هغه د علم په خلاف د بدل  
 هېڅ عمل د مینغ ته راتللو امکان  
 موجود نه وي.  
 که چېرې زموښ په زړونوکی د  
 ایمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نسو  
 موښ باید د خپل نفس په مقابله  
 کی خپل د ریخ غوره کړو او وگورو  
 چه موښ خپل ژوي والی ختم -  
 الرسول سره ساتلی شو او که  
 خرنه ۹ که چېرې موښ کی برس  
 رشتیا سره لږ غه اخلاص او مینه  
 پاتې وي نو موښ باید دي تسه  
 عمیر شوچه موښ دغه غه د پاسه  
 یوزراو خلور سوو کلوکی د رسول  
 کریم (ص) تعلیمات ترخه  
 ند اړي مسخ کړي او د حق لسه  
 لپارې خومره لږي شوي یو.  
 مذ هب په تشواری یی عمله نمر و

تقریرونو، مشاعرو او شعارونو  
 با ندې ژوندی نشي پاتې کیدي  
 سیا سي شعارونه پواصي لسه  
 سیا ست سره ښه ښکار منې یی.  
 مذ هب کی له علم سره ژوند پید ا  
 کوي، د نفس له تزکی شپره برس  
 ژوندانه کی نوي هیلی پید ا کوي  
 حقیقی مینی او انسانیت خخه د  
 انسانی صفاتو نښی ژوند مینغ  
 ته راغی.  
 که چېرې موښ په صاد قانه صورت  
 د رسول کریم (ص) د بعثت یاد گار  
 لمانع غواړو نو موښ باید به دي  
 بحان یوه کړ وچه د رسول (ص) د  
 بعثت خخه مقصد غه شي دی  
 د هغه د یاد شوي حسنه اخلاقو  
 معیار غه اوزموښ د زمانی مسایل  
 خه شي دي او د هغود حل کیدو  
 په لارکی هغه خرنه گټور ثابتی  
 خرنه چه د رنغ او ناروغتیا  
 علاج یی د صحیح تشخیص کید و  
 خخه هېڅکله ممکن ندی، نو هغه  
 شان ترخوچه موښ د خپلو

د هغی خوشحالی ښکاره کول  
 چه په هغی کی د روح سکون  
 نه وي، هغه خوهغه یی مفهومی  
 او بی معنی اشعار و سله ریدي  
 چه په هغسوکي د ژوندانه وینا  
 او هېڅ نښی نښانی نه لیدل  
 کوي، هغه خبری او تقریرونه  
 چه د زړه له تل نه راونه وینای په  
 زړونو او روح کی تاتپه کوي  
 هغه ټول یی معنی اوس اشره  
 تبلیغی ویاړي او خبری دي.  
 د میلاد (ص) د جشن ل  
 لمانع او خخه ترهغه رخت پوري  
 فایده لاس ته نشي راتلای ترخو

د کائناتو پرتولو لند او وچو یو  
 شان نازل شوي چه هغه انسان  
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې  
 لسی دعوت ورکوي چه هغه د  
 خدای د عدل او حکمت یی ساری  
 خزانه ده همدغه شان خدای  
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د  
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور  
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم  
 د بحر دی سر او سامانه ساحل له  
 لید ونه ونه پارسی - ریشتی علم  
 د دین علم دی او نور ټول علوم  
 د هغه خانگی دی او ټول علوم  
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام  
 کی پاتی وي ترخوچه هغه خپل  
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم  
 وخت چه د هغه رابطه له دین  
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیبره  
 دی چه هغه گټور نشی پاتی کیدی  
 د انسان لپاره د مرګ سبب گزني  
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب  
 څخه بیلېږي دغه وخت کی هغه  
 د ځلکړو د غلطولو اوس لاري کولو  
 لپاره پکار لویږي همدغه شان  
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب  
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم  
 وژني، تباهی او بدي سامان  
 برابروي کوم وخت چه سیاست له  
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت  
 کی څخه د عدل مساوات او  
 انسانیت د وژني موجب گزني او  
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه  
 له مذ هب څخه فاصله نیسی نو  
 دغه وخت کی هغه د بصیرت او  
 سمی لیدنی په ځای انسان په  
 هغو تورو تیاروکی سرگرداوي چه  
 له هغو څخه بیرونه د صحیح او  
 سلامت راوتلوا مکان هیڅ نه لیدل  
 کیدی یو په دي حساب یواځی -  
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې  
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه  
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی  
 ته رسیدی چه هغه د علم له گداز  
 څخه راوړي، نوله همدی کبله  
 اسلام یواځی د عقایدوله مجمو  
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د  
 علومو سرچینه ده از د علم څخه  
 مطلب نه شمرت دی اونه اقتدار  
 اونه دولت اود ارای، بلکه له علم  
 څخه مطلب عمل دی، دحسنة  
 الخلاقو څخه مراد اومطلب هغه عمل  
 دی چه په ریشتی علم باندی بنا  
 او شروع شوي وي، علم یون هغی  
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل

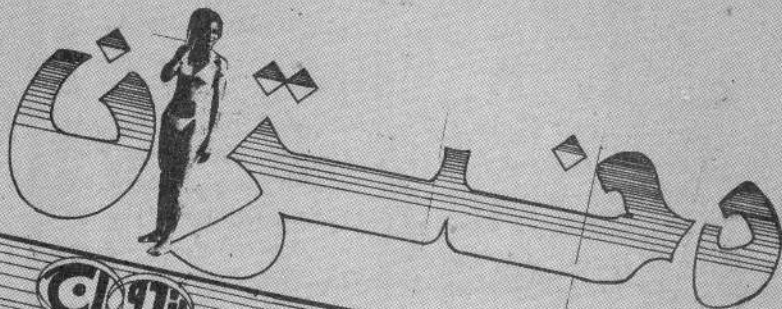
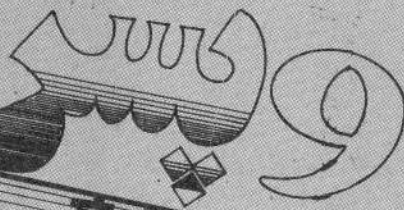
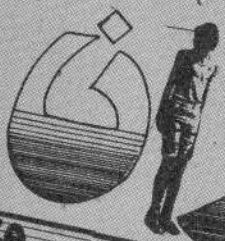
پاتی به (۱۰۰) مخ کی

وویل: قولوا لاله الا الله دغه  
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -  
 ستی تعلم هم ورکه چیرې خدای  
 تعالیٰ (ج) منی، نولمې پستان  
 ما خکړې هغه د هغی بت وی او که  
 مان ی د هغه لمړي جزو لاله  
 تنقید ی او د هغه برخه یسی  
 تعمیری دی غیرله الله مه منی او  
 بالله منی کوم وخت چه خلکو  
 خدای ومانه هغوی وویل چه  
 خدای عادل دی د الهی د عدل  
 عقیده یواځی عقیده د عقیدې  
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات  
 او تکمیل د تاد و پوره د دی  
 لپاره چه هغه انسان د عدل او  
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره  
 تیاروي چه هغه د کائناتو نظام  
 کی پته دی او ترخوچه هغه د علم  
 یقین ترمنزل پورې ونه رسیدی  
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ  
 باندی ایمان د هغه د یقین  
 منزل کی پاتی کیدی پرايمان باندی  
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی  
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله  
 هغه د بل هیڅ نظام باندی کیدی  
 نشی دلته یقین په شک تید یسل  
 شو، هلته په ثبات کی ترزل مینځ  
 ته راځی، منافقینو سره له هرڅه  
 تر څه دغه وټو هغوی ته شک  
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی  
 عدل څخه د انکار خیره محانته  
 غوره کړم وروسته له هغه پراييلو  
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار  
 وار راځی او پسرله هغه د جهیر  
 عقیده مینځ ته راغله، نفاق پسا  
 اسلام کی محکه پرايد کارا وخر -  
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان  
 له سمی لاری کړي اوله اسلام  
 عمل نه گډ حواته نژدی کوي منا -  
 فق له کار نه محکه بدی چه  
 همد اسلام د دعوت اریبه نامه  
 سره د مذ هب د بد نامی سبب  
 گزني، اسلامی عقاید، هیڅکله د  
 جهل او توهم پرستی او منافق -  
 الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو  
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د  
 او اساس دی او د حیات اوزو -  
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه  
 شان اسلام د خدای د عقیدې د  
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي  
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو  
 دعوت اریله ورکوي - قرآن محکه

تعالیٰ چه تصویریه دی یو مذاهبو  
 او قومونوکی دغه شان روانی ی  
 خود هغوی د خدای چه تصور  
 د هغو د نفسانیت پیداواری او  
 همدان یواځی د هغوی په  
 نفسانیت د تمکین د رجه اوسبب  
 گزیدلی شی .  
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ  
 چه کوم تصویر پاندي کړې هغه  
 د هغوی له بعثت سره پوره  
 سازگاری یعنی هغوی د حیوا -  
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو  
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو  
 خواته بیایي، زموږ په د ورکسی  
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو  
 تینو درجوته چه رسیدلی که  
 د هغو جایزه واخستلی شی نو د  
 اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه  
 شان واضح اوتنکاره کیدی چه  
 پخوا له هغه هیڅکله شوي نه و .  
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو  
 سرچینه یی عقیده د توب دی پاره یی  
 عقیده د توب معنی په کائناتوکی د  
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار  
 دی، کوم وخت چه انسان د قدرت  
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د  
 علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت  
 چه د حکمت له نظام څخه انکار  
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه  
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي  
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي  
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه  
 نه وي او د اواضح خبره ده چه  
 هغه عمای کی چه یقینی او د -  
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -  
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .  
 که چیرې له ژوندانه څخه د -  
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل  
 نظام نه وي نوله ژوندانه څخه  
 یی د نامیدی، حیوانیت،  
 نفسانیت، شخړ او جگر وبل څه  
 پاتی کیدی، هغه د افراد ولسه  
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه  
 فلسفه جوړیدلی شی او نه کومه  
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو  
 باندی هرڅه حسابیدی یا وچوړ -  
 یدی شی، په همدی سبب رسول  
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص  
 ونکړ و تر هغو پورې د هغو علاج  
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو  
 علاج پورته اوزکیدی شی چی  
 د خپل رنج د حال او احوال  
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو  
 علاج هیڅکله کیدی نشی چه د  
 خپل رنج او درد څخه منکر اود  
 صحت مندیدی هوکړي، د اکثر  
 تشخیص په حقیقت کی د صر ض  
 معلومید لیدی، نوله داسی حال  
 کی چه جسمی ریښو علاج یی له  
 تشخیص څخه امکان لری نو  
 همدغه شان د روحانی امر او  
 علاج یی له تشخیص اومعلومید و  
 څخه غرنګه ممکن کیدی شی، پوه  
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په  
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -  
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په  
 کار کی رشتیا اقدام کول یو لوی  
 او ضروری کار دی، ځکه زموږ  
 د انلی او اوسنی درې د ری  
 او پراځنی زموږ له یی علمس  
 د هغی جمود او اخلاقی ضعف -  
 څخه سرچینه نیسی او ین سبا موږ  
 په هغی کی داسی راگیږ شوي یو  
 چه پخوا له دی هیڅکله داسی  
 شوي نه و . که چیرې د رسول کریم  
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو  
 تعلم ورکول دی نو دغه مقصد  
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیی  
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر  
 او تشریح ورکولو څخه کار واخستل  
 شی او که چیرې موږ داسی وکړو  
 نو د عقاید او د دین په اصولوکی  
 په داسی شی پاتی نشی چه موږ  
 پری پوه نشو .  
 د مذ هب اساس د اللہ پرتصور  
 باندی دی او زموږ د دین  
 خصوصیت د ادی چه د اللہ چه  
 تصور په هغه شان سره کووچه  
 زموږ د علمس اواصلی ژوند باندی  
 معین او ثابت شی او د غد حقیق  
 او باطل معیار دی، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-  
لته طب تحصیلاتم رابه پایان  
برسانم ومنحیت بک داکترخوب  
جهت بهبود وضع صحتی مردم  
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی  
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک  
دخترانفان باسر بلندی وانتخار  
زنده گی کم از دخترانیکه  
بجووده های که شایسته بک دختر  
انفان نیستند هستند بدم  
میاید.

# دوروی بدم می‌آید

ماید و رابع بکافر کارمنده  
پوهنتون کابل:



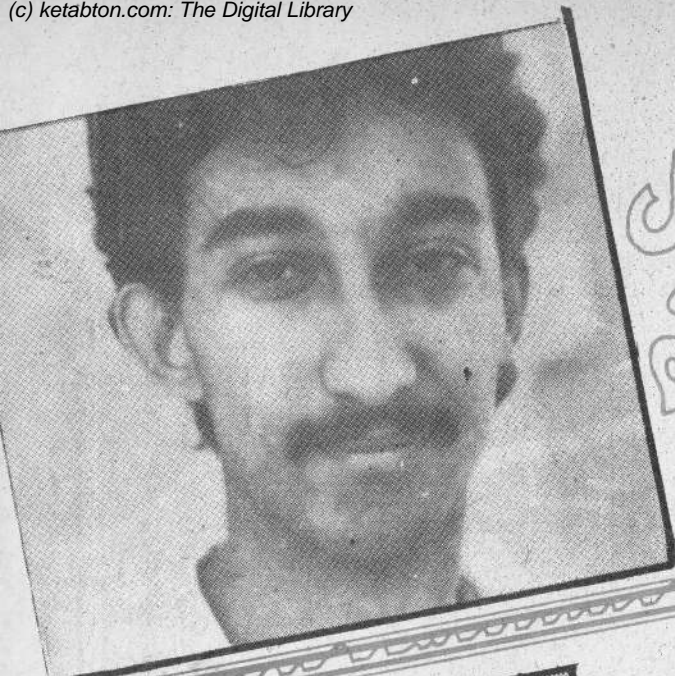
## کرد به مردم باید خدمت



ازخارج میاید وخسته میاید  
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان  
خستگی شان رازا بر باد بیرونند.  
در اخیر باید اضافه نمایم که  
از واسطه سخت بیزام وسیماری  
از مسافرین دوری آن اند تا  
واسطه بی نمایند که اموال مان  
بدون چک از پیش ما تهر شود  
آن ها باید این قدر بد اند که  
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زئی کارمند گسرك  
میدان هوایی کابل:  
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش  
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین  
از من راضی باشند، از کسانیکه در  
وقت چک بکهای شان خالص  
می نمایند خوشم نی آید آن ها  
باید بدانند که چک نمودن بکها  
وظیفه ما است و مادر مقابل  
مسئولیت دارم.  
همیش گوشیده ام مسافریکه





# اول باید تحصیل

## راهنما کرد

گردم  
ازمصلحتی که وقت شان رابه  
خوش گذرانی وی اعتنا  
به د روس میگذارند بدم میباید  
همچنان از آن ها خواهشمندم  
تا برای آموختن برو نده نه برای  
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم  
رشته رادیوتخنیک شهروینیز  
اتحاد شوروی :  
آرزو دارم که رشته انتخاب  
شده لم رابه پایان برسانم چراکه  
از دوران مکتب علاتمند به همین  
رشته بوده ام و امید وار روزی -  
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز



# خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم  
همیشه در کارهام مدد و رهنمای  
خوب باشند از دوستی ظاهری  
بعضی ها خوشم نیاید و حتی  
از آن هامتفم زیوانها ظاهر  
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه  
آرزوم خدمت به هموطنان  
رنجد بده ام است .

نوربا احمدی - محصل فرهنگ  
پژوهانهم :  
میخواهم از ناکولته اول نمره  
فارغ شم به حیت یک ژورنالست  
خوب برای هموطنانم کار نموده  
درد و اندوه آنان را مرهم گذار  
باشم .  
خوش دارم که دوستان خوبی

# دین و وطن را ادای می گنم



احمد ولی احمدی محصل  
افغانی در تاشکند :  
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده  
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم  
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای  
هموطنان رنجد بده شم .  
چراکه وطن نهنزایای ما بین  
بزرگ دارد .  
علاقه دان مادرم را همیشه از  
خود راضی نگه دانم چراکه مادر  
امید زنده گی هر فرزندان است  
و بالایی مرزند خود حق بزرگ -  
دارد .

# میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل  
لیسه عالی آینه فدوی :  
مدد و فیشن را خیلی دوست  
دارم و میبلودی زنده گیم است  
و برایم همیشه پیوسته بپذیرفتنی  
بوده است . همیشه برای پسران  
و دختران سلطه مود و فیشن را  
میخواهم و همچنان به نظر من  
مود و فیشن کردن امر دل است ،  
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست  
میدارم .



# وحدید امید: از موزه سینمایی سیاهی فیلکاتور

## خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من  
مواد  
مکمل  
برای  
یک  
کنسرت  
تلویزیونی  
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوتوله» امرا در مسوود وحدید امید نوشت و در مورد بزرگترین نشر کنسرت تلویزیونی اش انرا چاپ رسانند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدید امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدید به کشور دور بود. نش از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای وحدید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدید امید در میانشان به خود می‌بالیدند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و س هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی میکشد که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوز آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو- نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تسخر بیسی هنران سبزه‌ها معانی میدهدند، عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.

# دستور و شهر خودی

ري چي موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان كې گورو په حقيقت كې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسكوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چي وکړاي شو هغوي يو يو وشميرو . ولي په د وړيين سمبال تلسكوب شته دي چي له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل كې اغيزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چي د سل ميلونونه شاوخواکي ستوري يوازي

کله چي د شپي هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان كې گورو . داسي ښکاري چي د ستورو ترمنځ په واټنونو كې د آسمان معنی برخی بي له ستورو دي . د اکاړه دي د ليدل دي چي موز يوازي هغه ستوري ليدل شو چي د يره او په عين حال كې نژدي وي . په هغه صورت كې چي کله له تلسكوب څخه آسمان ته وگورو بي شميره ستوري به ووينو چي په بي وسيلس د هغوي د ليد ووسونه لرو . همدارنگه د تلسكوب په واسطه كولا ي شو ووينو چي همدغه روڼانه ستو .

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چي په حتمه ، سپوږمي اولم پوري اړه لري . دغه ډله د كهكشا په نوم ياد يزي او د كهكشانونو شمير به نر ۷۰۰۰ كې لږ نه دي . په لويو تلسكوبونو او د شميرني په ماشينونو كې چي په محانگي توگه د ستورو د شميرني له پاره دي په هغو كې د كهكشان شمير يو ميلون ته رسيزي . په پام كې ولري چي هر كهكشان هم د سل ميلونو په شاوخوا كې ستوري لري . نويه دي ډول كه د ټولو ستورو شمير وواړ وشميرواړ يو چي سل ميلونه ستوري په يو ميلون كهكشانو كې ضرب كړو .

# ډولونه په دې ورو

## سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشنايي لري او آثارونه يې د رنماوي کوي .  
دغه ستروا خورگه په ۱۴۸۳ کسې وزيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلا بيلو څانگو سره يې پوره آشنايي درلوده .  
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه ستروا خورگه په ۱۴۸۳ کسې وزيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلا بيلو څانگو سره يې پوره آشنايي درلوده .  
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم

## میکل آنژ

د ايټاليا د رنماوي ستر مجسمه جوړونکی چي آثار د ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي . په ۱۴۷۵ کال وزيد او په ۱۵۶۴ کال مړ شو .  
میکل آنژ د انخوري مجسمه جوړولو او معماري په فنونو کې لږ استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلا بيلو هيوادونو کې په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي . د میکل آنژ په آثارو کې د نگرې ښکلا شته ده چي د ډيرو کلونو په تيريد سره يې ارزښت لږسي زيات شوي دي .  
تر ټولو مشهورې مجسمې يې د حضرت داود (ع) ، د حضرت داود (ع) مجسمه او د روم د کليماچت ، چي له يوې ټوټې موم څخه يې جوړې کړې دي .  
هدا ډول د فارنمازي ، د فلورانس کتابخانه ، د روم ټول تابلو ، مصلوب شوي مسيح ، د بشپړد پيدا يښت انخوري او په گناه اعتراف د هغه ډير مشهور او ارزښتناکه آثار دي .

## اروپايي سمند گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امریکا په سواحلو کې پلي شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چي امریکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چي نوي قاره به يې کشف کړي وي .

## پرتگالی ماژيپلان د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شوی

جزيروي يې په گرجميد وراگرجميد و بيل وکړ ، خود جزيروا وسيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، ماژيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږنو وايستل . پدې ډول د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره ته او دويمې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ته ورسيدل او يې له دې نه چي استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

پرتگالی ماژيپلان :  
هغه مشهور سمند رگرجميدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال وزيد او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د ماژيپلان سمند ري تنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داس حال کې چي د - پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و دختيخ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمند رله لاري د برازيل په لور وخوځيد او د ((پاتاگوسيا)) په نامه سيمه ته ورسيد . ماژيپلان دغه سيمه د ((ستروخلکوڅا زره)) په نامه ونوموله .  
ماژيپلان او ملگري يې د يوشمير سمند ري توفانونو له زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د

## مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرجميدونکی دی چي خپل ژوند يې د نړۍ ډير بيلو سيمو او خلکو سره د آشنايي اود پيسه زړه پوري معلوماتو د راټولولو په لاره کې تير کړ . مارکو پولو دختيخ هيواد ونود مطالعه په لاره کې زمين او وروسته له هغه دغه ډول غرضتو هيواد افغانستان ته هم راغی او زمين د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -  
قدم اند ، همان گواهان ازلی  
که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی  
سوگی ندارند ، و خورشید همان  
دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ  
ستاره بی نشانی گنگشتگان را  
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذ -  
شبن آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛  
هر چه بینی سوی اصل خود رود  
جز سوی کل خود راجع نشود  
و اد معازند کنی را ، ایسن  
سفر در امتداد تقویم رباب گامهای  
براز خواهش و نیاز به آنسو من  
پروند . اد معای ، همانگونه که  
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه  
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟  
این سفر را راه میزنند ، اد معای  
با هلهره واضطراب گام میگذارند .  
و اد معای دیگر ، با عشق می آیند ،  
با عشق نفس می کشند و با عشق  
میروند ، و فقط همین هاند که  
پس از بد رود نیز بدین برای  
بی درود بیار ، استند و بی زیند .  
و از همین است که من و تو ، امروز  
سوز سالها و سال صدای مولانا  
را از زبان رسیده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت  
کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال  
اری ، خداوند گار بلخ که  
هشتم و شش سال پیش از امسال  
در کوره راه صبره سفر افتاد ، کسی  
بود ، که تا امروز فریادش بالاست  
چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من  
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره  
نویسان معتمد و لقب او جلال الدین  
است . و به لقب (( خداوند گار ))  
نیز میخوانندش ، لقب مولوی در  
تذکره هانیا آمده است و مسکن  
است از روی عنوان مولانای روم



# شاعر گریه بندگی

گرفته شده باشد .  
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه  
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این  
 صرا قدم گذاشت . به گفته های  
 نسبت مولانا از جانب پدر به  
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا  
 محمد بن حسین خطیبی است که  
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و  
 سلطان العمامه لقبش داده اند و  
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از  
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان  
 بوده است .  
 به روایت افلاک بهاء ولد  
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر  
 شاه داشت ، به قصه  
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون  
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به  
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :  
 (( شیخ عطار خود به دیبند  
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت  
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،  
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به  
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین  
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :  
 زود باشد که این سر تو آتش در  
 سوخته گان عالم زبید ))  
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل  
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و  
 چار سال داشت و بنا بر وصیت  
 پدر به شغل تدوین و تخیل و  
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار  
 و صاحب تقوی بود ، مردمان  
 لیسته او بودند و به دورش جسم  
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط  
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم  
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه  
 او ایجاد کرد و آن توفیق ، از  
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا  
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد  
 که آن توفیق تمامیت زنده گی  
 را در سر گرفت و از قال به حالش  
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید  
 از زمانه گویید که خورشید پرستم  
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده  
 پنجم ماه جماد الآخر ( ۱۲۲ ) هـ ق  
 در عروسی فزنده دیده از پدر  
 یا ران بست و آن وصلی را که تمام  
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر  
 در کار مزار پدرش در قونیه که  
 گورگاه خاندان او بود به خانه  
 بخشید .  
 زنده گی مولانا با وصلت شمس  
 رنگ و صیفه دیگری گرفت ، یعنی  
 از قیل و قال به ذوق و حال در -  
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت  
 و در شمس ، در خورشید یافته اش  
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش  
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت  
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس  
 شنید ، هر چی گفت از شمس  
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای  
 شمس آفرید .  
 شمس الحق تهریزی ، خورشید  
 چواستاره  
 در نور تو گم کرد در چون شرقی  
 بسرازی  
 نمیتوان انفعال در ویسی  
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها  
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه  
 این جرعه در مولانا بدید آید او -  
 خود شردا بود ، انسانی والا -  
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند  
 اندیشه و در صفت اندیش و همین  
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -  
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با  
 شمس مردمان دست داد ، به  
 تحمل نشینند و همایون با نماندند  
 که (( شخص بی سرباهی مولانا را از  
 آنها بریده و به خود کشیده ))  
 اما شمس در مولانا روح دیگری  
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه  
 بلند آواز را از دیده قیل و قال  
 برون آورد و در گوی حال ساخت .  
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی  
 دشتی در کتاب سیری در دیوان  
 شمس می نویسد :  
 (( ملاقات شمس تهریزی که خود  
 صوفی وارسته و با فنی بود و است  
 او )) مولانا )) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده  
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت  
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در  
 فلسفه اشراقی و (( نیویلا تونیس ))  
 و از حیث تقید و عدم تقید به  
 ظواهر شرعی بدارج مختلف -  
 زیادی دارند و آدمی حد میزند  
 که شمس تهریزی در آزادی بی پریش  
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و  
 یا این آتش زرخا کستر دامن زده  
 مشتعلش ساخته است ، محققان  
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده  
 بی هم موجود بوده است . و لسی  
 منتظر زفر نسی . اما آنچه  
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه  
 میباشد این حریق مظهری است  
 که در روح جلال زمانه کشیده  
 است . ))  
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و  
 حافظ را در کار هم قرار دادند -  
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،  
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال  
 آن در دست نیست و آنچه ما را به  
 تأیید میخواند همانا راه عظمت  
 حریق در روان مولانا است ، که  
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و  
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،  
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان  
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت  
 بلند و روح بزرگ بخشد .  
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور  
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز  
 مؤید است .  
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در  
 خودش ، در اشعارش بازشناسیم  
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ  
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -  
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی  
 نیز از آن برکار نمانده است .  
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا دت  
 است حافظه و در دست احساسی  
 است و فریاد است و نغمه و خشم  
 و دره و تصحیح است و انداز تیر  
 است .

بقیه در صفحه ( ۱۰۵ )

# مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر ابروی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، صدیق ، مدتی مخترع ، ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم ( همان کارگاه محقرویرانه ) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدنم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانید و گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژد یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح رانشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های ( مادی ) و ( معنوی ) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهلوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاه گاهی سرودها های شنیده ام که گویا عده بانا باوری با بر خسی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟  
بلی .  
عوامل متعددی اینچنانید خیل

# ۴۷ بین کار خیزیم

## نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد هلي حقاقت، توانایی بذپوش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.

۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.

۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.

اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟ است؟

اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.

و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل نایب یواست.

به انانی که بر اختراعات ما ورومند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین باسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دارم (تحریري به خاطر ي ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت در زد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرك و هم در هوا پرواز میکند طیاره آبپاش و غیره را در باره بسانم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بر من مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکرد اند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان برسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بمانم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمکم را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروخته و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو چند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گویود ارشد و من به اینده هامی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلا (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزي مردم توانستم آنرا عملی بمانم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید. فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)



# یک مرد

## انتظار

### میکشد

اترا سولت جون هررانس  
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر  
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی  
قلبش حتی از شعله چشمانش  
درک میشد این بصرفته گی ، مانع  
اظهار عشق او به دخترک میکردید  
در مجالس یا او مانند یک طفل  
بیشتر آمد میکردند ، اما با وجود  
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و  
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات  
خود را در رشته زراعت در ( یونیورسیتی )  
رستی ( خاتمه داده و یک مورد  
متکی به خود بود ، پدرش در اریس  
زیادی را بعد از مرگ به او میراث  
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت  
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار  
خیلی جدي ، آرام و متین داشت  
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه  
حقوقدانان جوان و موفق به شمار  
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر  
کارش به او خیلی اهمیت و احترام  
قابل استند ، ارتقای او در  
سلکس آرام و موقعا به بستر من  
رفت ، انمان میتوانست بسجد که  
معاشرا و بعد از میری شدن با نرته  
سال بجز قدر خواهد بود و افعال  
او تا آن وقت ، چند ساله صند بدو  
چی گونه با ناز و نعمت بسرور  
سیافتند . . . .

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،  
اما در هنگام رویه رو شدن با  
الیزابت ، لگت زبان به وی دست  
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید  
از حالت سرخ میشد ، او را  
عقب عینک های خود به صورت  
جدي ، الیزابت را میگریست .  
خیلی واضح و سنجیده نوازیست  
این ازدواج را مطرح میکرد . . . .  
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم  
میگرفته ، مادرش او را آرام نمیکند ،  
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی  
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،  
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .  
مرد نخست شاید هنوز به مرحله  
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی  
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر  
هم بود . ناض ( تیور ) بسود .  
او بیست و یک سال داشت و دختر  
بیست و دو سال . . . هر چند که یک  
جوان زیبا و دست داشتنی بود .  
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در  
هر فرصت ، دست و پای خود را گم  
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،  
ناگهان از خجالت سرخ میشد .  
انسان به ساده گی میتوانست  
ببیند که این جوان تا دو گوش  
در عشق ( الیزابت ) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :  
- به خاطر که ( تیور ) صد  
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به  
اندازه بی دوست دارم که فکر  
میکنم مادرش استم ، او تاکنون  
موضوع را برای من روشن نساخته  
است .

- تو باید با او مذاکره کنی .  
- تو او را خوب میشناسی ، اگر  
بخواهم که به عشق خود اشتراک  
کنم ، از نزد من میگذرد و بعد بیک  
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به  
این صورت از عشق خود حرف می  
زند .  
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.  
 من به تویک هفته، دیگر وقت  
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر  
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر  
 کافیست. . . .

الیزابت يك هفته انتظار نكشید  
 بل خواست همان روز موضوع را يك  
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا  
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.  
 پس از چاشت همان روز (تیبور)  
 دوباره سراغش را گم کرده بود و  
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -  
 اطرافش را میگردید، الیزابت  
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق  
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای  
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه  
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن  
 خدی بر رسید:

- (تیبور) به من بگوید چرا  
 ازدواج نمیکنید؟  
 مرد جوان تا بناگوش من گردد بد  
 بیانه، مای در دستش زید و آن را  
 بر خایش گذاشت و بالکت زسان و  
 سا لوزان با مسج داد:

- برای این که . . . برای این  
 که من . . . که من خیلی عاشق  
 استم . . .

- او ( . . . ) کی راد و مست  
 آرند؟  
 جوان در حالیکه خیلی دست و  
 پاچه نده بود، از خایش بلند  
 شده، گفت:

- سرانجام . . . يك روز او را  
 خواهید شناخت . . . آن گامی دون  
 حد حافظی، با شتاب از اتاق  
 خارج گردید و اورفت . . . اما پیش  
 از چاشت روز دیگر، برای او يك  
 کتاب فرستاد که يك زمان انگلیسی  
 بود . . . الیزابت کتاب را با بسی  
 اعتنائی در العاری کتاب ها گذا -  
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که  
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -  
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:  
 ((اوه جای این که عشق خود  
 را به من اعتراف نماید به من کتاب  
 میفرستد، حتی به این صورت نیز  
 نمیشود يك کلمه از زبان او رآورد))  
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا  
 ملال خاطر به او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم  
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا  
 شب، دعوت کن . . . من به او قول  
 ازدواج میدهم . . .

XXX

. . . این ازدواج خیلی  
 سعادت نمندانه بود، در سال اول  
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)  
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در  
 کنار هم زنده می کردند . . .

منزل شان فوق العاده منظم و سا  
 سلطیه بود، در بین این زوج که  
 بیست و سه سال با هم به سر بردند  
 کوچکترین سایه کدورتی رونما  
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره  
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.  
 بعد از بیست و سه سال ازدواج  
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته  
 دیوان عالی محاکمات بود مس  
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را  
 بگذراند و سر ازین که عملیات مو -  
 فغانه به پایان رسید او در جبار  
 بیماری (تروموز) گردید و مرد . . .  
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام  
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و  
 بیانیجه نایسته، او بود شوگوار  
 نمود از هم اوصبح تا نام میگردید  
 یگانه تعلق او در دخترش بود که  
 نهایت فوق العاده بی بهر و  
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود  
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو  
 هرش در بین کتاب های خود به  
 جستجو مشغول بود يك روز مان  
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد  
 که ناگهان آن را شناخت . . . این  
 کتاب هدیه (تیبور) بود که  
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او  
 پیش فرستاده بود، الیزابت  
 در حالیکه کتاب را به دست داد -  
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او  
 ((تیبور)) را پس از آن دوسه بار  
 مرسری دیده بود، ((تیبور))  
 بالایی گشت از خود مصروف و کمتر  
 به شعری آمد، دیگر هیچوقت  
 با او تماس نگرفته بود . . . الیزا -  
 بت در حالیکه تپسی برایش -  
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:  
 - ((در حقیقت او راد و مست  
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول  
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور  
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب  
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام  
 او نوشته شده بود، با تعجب  
 آن را باز کرد، در نامه ((تیبور))  
 به عشق خود اعتراف کرده و از او  
 خواستگاری نموده بود، در اخیر  
 نامه چنین نوشته بود:

(( . . . اگرین اشتباه میکنم و  
 شما مرد دیگری راد و مست دارم  
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم  
 این انتظار هر قدر طول بکشد،  
 من خسته نخواهم شد، حتی تا  
 پایان عمر، در آینه قلبم دیگر  
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه .  
 چشمان آبی، اندام باریک و -  
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ  
 شما، این تصویر برای ابد در قلب  
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد  
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا  
 ببخواید، باز هم من در انتظار  
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما  
 کافیست. . . .))

الیزابت وقایق زیادی را حسیع  
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت  
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی  
 راد رس (تیبور) افتاد و بعد از آن که  
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را  
 به وی نوشت:

(( من شما را دوست دارم و شما احتیاج  
 دارم . . . الیزابت))

پس از آن روز (تیبور) بیست  
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان  
 در حالتی وریا نبود، بل يك مرد  
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی  
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می  
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته  
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر  
 گردید.

انان هیچ کلمه بی از گذشته  
 یاد نکردند، الیزابت در حالست  
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت  
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره  
 بود . . . مرد نیز از یاد او بی -  
 سال های سپری شده و خاطرات  
 گذشته خود داری کرد، از آن روز  
 به بعد تیبور، هفته بی يك بار  
 به بود ایست می آمد، هنگامیکه  
 خزان فرار مید، آنان به تپا سر  
 سینما و کسرت می رفتند . . . انسان  
 همواره هر سه آن ها را با هم يك  
 حامد مید.

(( الیزابت، دخترش و تیبور)) . . .  
 يك روز (تیبور) به الیزابت  
 گفت که:

(( میخواهم چند دقیقه تنها  
 باشم صحبت تمام . . . ))

قلب الیزابت از هیجان زیاد  
 به تپش درآمد او همان لحظه  
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف  
 درخواست او را بپذیرد . . . سر  
 انجام می توانست زن مردی شود  
 که او را از صمیم قلب دوست  
 میداشت، هنگامیکه تنها شد،  
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت  
 با ملایمت گفت:

(( من میخواهم يك موضوع  
 مهم را با شما در میان بگذارم . . .  
 من عاشق دختر شما هستم و مس  
 خواهم با او ازدواج کنم . . . او  
 نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به  
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که  
 شما با این وصلت، رضایت داشته  
 باشد. . . .))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبر  
 چشمان الیزابت به چرخ درآمد و  
 نزدیک بود تعادل خود را از -  
 دست بدهد، از این که سر -  
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی  
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.  
 اما به زودی جلوا احساسات خود  
 را گرفت . . . بدون کدام حرمان  
 جای خود بلند شد و نامه بی را که  
 (تیبور) چندین سال پیش بر او  
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک  
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -  
 اشت، آورد و به دستش داد . . .

گفت:

(( آخرین مطروحه نامه را مسا  
 او را بلند بخوانید . . .))

مرد آن را با آواز بلند خواند  
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت  
 میداد، اظهار کرد:

- بلی همین تپا سر است، موهایی  
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه  
 اندام باریک و خترانه و دست  
 های ظریف و قشنگ . . . این همه  
 کلی صفات ((ایوا)) است . . .  
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا  
 است که شما در آن وقت بودید . . .

من عاشق دیوانه و ار این تصویر  
 در خترانه است و تا به امروز به او -  
 وفادار مانده ام شما با او و مباره  
 به من مراجعه میکنید، میفهمید  
 چی میگویم . . .

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه  
 داشت در چشمانش حلقه زده بود  
 با مسج داد:

(( من شما را خیلی دوست  
 میداشتم تیبور . . .))

احساسی که من نسبت به شما  
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود  
 شما آن قدر در حالتی و سر رفتید  
 بودید و به کمک احتیاج داشتید  
 که انسان مجبور بود شما را دست  
 داشته باشد و در عرق روح خود  
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم  
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز  
 چیز دیگری نمیخواهد، من ((ایوا))  
 را برستش میکنم، و برای او نیز  
 چنین احساس دارم، هر چه با هم  
 خوشبخت باشید . . .

آن گاه دست خود را بالای دست  
 او گذاشته، گفت:

صرف ((عاشقان وفادار)) -  
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا  
 کار)) نیز وجود دارند . . .

# ازایبجا

# ازایبجا

## ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

### رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران ها در جهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوری نمود. دست رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داده که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم. یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



## جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور زینبارنسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

(... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم.)

همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن).

(... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر یا نمی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود.

اورد نوبتره در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



# بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

# زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به دروغگويي خواهد برد اخست و اين کار غالباً آسان وسهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' به دشوارهاي رويه خواهد شد . دروغگويي رابطه انسان رادر - مقايسه با اين نظمي فراوشكاري ويايي وفايي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ' مانا کسون نياموخته ام که در برابر دروغ ' چي واكشي از خود نشان دهيم از هر د روشكو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه ( ۱۶ )

د دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که (( حال شما چطور است ؟ )) فقط با (( تشکر )) ويا (( خوب )) پاسخ دهد ' ميتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي کاره گيري ' مفرض فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دوري جسته باشيم و در فرجا

ميز قمايي مصروف کار بد مشد ' از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي گيري در چار د ' سا لگي فقط کاند يد در کسي از سا بقات بود ' و من ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيابوي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نيوده است .

درين جا ياکسي سروکار درسم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميبرد از د ' اين موضوع مارا تکان داده و بيدار ميمازد ' پس از اين به همچو قصه هاي همچان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و من ولي در واقعيت ' حاد نه زشتي اتفاق نيفتاده ' خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است ' اما در اين ميان کسی ازوي متضرر نگرد يد ' و از کسی ' چيزي را به يغما نبرد ' است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی ( فرويد ) يك قرن پيش ادعا نموده که : ' يك اندازه کم جنون در انسانها عادي است ) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد . داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده ' نتيجه ياد شده راب-

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟  
بدون عکاس مشهوریست . . .  
دوستم در همین زودي هانمانيدني  
هي سازمان بزرگ تجارتي را براي  
تمام کشور عهده دار ميگردد . . .  
در چهارده ساله هي قهرمان  
جوانان در کشتي گيري بودم . . .  
در هيچده ساله هي سيروسياحت  
گرد اگر د جهان رابست سر  
گذشته ام ' چي شخص جالبسي ؟  
قسمت پنج تن راد ريزا کت وتجربه  
نصيب شده است ' از فاميل  
نامدار و خوشي است ' همچنان  
اندام متناسب ' سيورتي و دل -  
پسندي داشته ' فعال ' شوخ  
ظريف و سخني نيز ميماشد .  
در اطراف و اکاف همچو آتاي  
با صفات عالي به ندرت ديده  
ميشود ' افتخار آشنائي و يوادارم  
اما پس از آن اتفاق مي افتد ' او  
افشا ميشود ' پيکار ' ديوار بيشتر  
افشا ميشود :

آن بدر که عکاس مشهوریست ' در صحبت با يکي از آشنايان ناگهان به نقش مشهوري مبدل ميگردد - ( مهم نيست ' هر د و تقریباً در عين موقف قرار دارند ) . آن دوست فقط يك قصاب ساده ' در فروشگاه هس که چندي پيش در آن جا عقب



# آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون  
پایست یا اگر هست، در هر دو  
سال یک بار...  
مانند هریسنگر، نخست  
در باره استاد او پرسیدم، زیرا  
میگفتم میاد که گل خود رو باشد  
وی استادی داشت و نزد کسی  
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-  
شته بود (یا نه) به دست  
بسته بود و استاد او، هماهنگه  
(کاکاپین) بود کسی که در وقت  
خود خوب درخشید، و برای هنر  
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل  
سال در بخش موسیقی خدمت  
کرد و افتخارات زیادی از خارج  
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:  
X چرا روی صفحه تلویزیون  
نیده نمیشوند؟  
- ... نمیدانم این را -  
باید از مسئولان موسیقی  
تلویزیون پرسید، ولی سیاست  
از دستمانی که در بخش خوشی  
شان از مایه میکنند.  
X پس چند بار چه آهنگه  
در رادیو تلویزیون دارید؟  
- در تلویزیون ۱۶ بار چه  
دارم که ۶ بار چه نشر نشده  
و از سرنوشت شباتی آگاهم  
ندانم.  
X در عروس ها بیشتر کند  
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.  
با خراباتیان زیسته و از همان  
روزهای نخست، چشمانش  
بر روی آلات موسیقی لغزید.  
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه  
در گوش هایش طنین افکند.  
وتارو بود وجودش را به ارتعاش  
آورده است، موسیقی مانند  
خون در رگهای جانش دوید  
و همه زنده کن او موسیقی شده  
است...  
لذا نخست در برنامه های  
عنری مکتب خود حصه گرفت  
و پس دست همکاری او به مکتب  
دیگری نیز دراز شد. در همان  
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن  
راند و گفت:  
- آن جا که ما زیسته ایم،  
فقط موسیقی و آواز بوده است.  
و این خراباتی و خرابیات نشین  
(سلطان هماهنگه) آواز خوان  
خوب صد ایست که همیشه محافل  
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟  
- همیشه آهنگه های که توسط  
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده  
شده بود.  
X در محافل که شما میخوانید،  
اگر جنس زمخت زیاد باشد،  
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟  
- شما به تارهای قلبم  
انگشت گذاشتید، معلوم دار  
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.  
خوبتر و با احساس تر و سوز تر  
میخوانم.  
X به نظر شما آواز خوان  
شدن آسان است؟  
- نه، آسان به هیچ وجه  
نیست، ولی ما خود موسیقی  
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف  
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم  
خواندیم.  
X پس درباره دست یافتن  
به شهرت چی میگویید؟  
- به آن میشود هم آسان  
و هم مشکل دست یافت، و فتن  
عمرش چند آواز خوان محدود  
روی صفحه تلویزیون دیده شوند  
ولی آهنگه های شماری در هر دو  
سال یک بار نشر شود، معلوم دار  
که به شهرت رسیدن برای کسانی  
که از یاد کردن نام آن ها  
میگذرم، آسان و برای شماری  
چون من دشوار است.  
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال  
بکشاند؟  
- همان سخن بیشتر را تکرار  
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو  
باشد، خود تصنیف بسازد، خود  
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد  
و شب خودش بخواند، معلوم دار  
که موسیقی به ابتدال کشانده  
میشود و ویژه اگر آواز خوان  
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید  
از آواز دیگران را نیز منحصر  
چاشنی به سخنان بالا بفرزاید.  
X آیا در موسیقی ما ابتدال  
وجود دارد؟  
- یا تا سف که در موسیقی  
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر  
توسط آنانی که قدرت تصنیف  
موسیقی خوب را از موسیقی بد  
ندارند، رواج داده میشود.  
X پس راه بیرون رفتن از این  
برایم کدام است؟  
- ایجاد کورس های موسیقی  
در سطح عامه و شاخص ساختن  
مصنوعی تحت عنوان موسیقی  
در همه مکتب یا تا سف که در این  
اواخر برای عبود و انکشاف مو-  
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.  
آهنگه های اصیل فولکلوریک  
انفان در کشورهای همسایه،  
جان میباید. بالای آن ها کار  
میشود و به بهترین وجه اجرا  
میکردند، به گونه مثال آهنگه  
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

## گفتگوی با سلطان هماهنگه

که در ایران با زیست خاص هنری  
(من آمده ام) اجرا میگردد که  
آهنگه سال میشود و همین  
آهنگه در هند توسط دست  
اندر کاران موسیقی با نیهای  
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)  
اجرا میشود در حالیکه این  
افتخارات را باید هنرمندان  
خود ما میداشتند.  
ما به نام ریاست موسیقی  
بود چه پرسونل دارم و تا تا سف  
که در فنا بخشیدن وزن  
نگهداشتن و ارتقای موسیقی  
فولکلوریک افغانی تاکنون  
گامی برنداشته اند.  
در بخش موسیقی فولکلوریک  
حاجی هماهنگه زیاد زحمت  
کشیده و ابتکاراتی هم کرده  
است، ولی چون قدر نگردید  
و تشویق نشد، اکنون در کانداری  
میکند.  
X کدام عناصریک آهنگه  
خوب را میسازد؟  
- ابتکار، هم موسیقی،  
حجره مستعد و تصنیف خوب.  
X و سرانجام، حرف آخرتان  
چیست؟  
- حرف آخر من گله از شما  
زورنالیست ها است چه با هنر  
مندان خرابیات، نه تلویزیون  
همکاری دارد نه اتحادیه  
هنرمندان و نه کسی غرض  
مصاحبه نزد ما می آید...

زباله سالم سرو له پوره جهونده .  
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي  
 نه دي ، په لړه ساتنه کې سره  
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره  
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي  
 چې په بزگانوښوې او له لري نه  
 زيات لېدل کېږي . لښ کلانښ  
 هم شته چې په دې کلانيزو کس  
 اکوزمېدا اړوسېږي ، ماڼۍ ي .  
 نورې کلانيزې پوښلې سرو تړه ي  
 بزې دې ، د ورو له سره نه دي ،  
 د دې عاڼې پ اړه ي هر ل پوره  
 ده . دې ټاټوب او کلانيزو د دې  
 علاقي په ښايست کې پوره انسر  
 کړي دي . لښ خلک د پانورټر  
 مخ پانجې لري . چې په اړه ي ک  
 خلک د زبون سموري لاندې کښي  
 او د اړه ي د تارو له سره د زبانه  
 عاڼوبه پاناکوي . د لويو کلانيزو  
 منځې چې په زښتله اړهږي او هر  
 لري ، د دوي د کورښې ته لږه  
 لږه چنارونه ولاړ دي ، چې پخ  
 او لښ سعید پوښه ي د دې عاڼې  
 خلک د اړه ي په موسم کې اړه  
 کوي . د هرې ماڼۍ مخې تعد ورو  
 سپورته چې د د پوښ شکل لري .



ولښ اړهږته ي ټاټوبه ولاړ ونيږه  
 ده او (( سالم )) سرو هم ولښ  
 يو . سالم له پښه لوان دي .  
 برابره وڼه لري له پوه . ښه خوږي  
 خښتې دي . ښه لوانښ خلد اي  
 ورکړي په کلي کورکې په سښښ  
 له واهي مارشهورن ي ژوند ي هم  
 پد نه دي ، هغه اړه ي ښه ده .  
 له سرو سلطه پال انسان دي د کور  
 د روازه ي د خپلوانو وښانسو  
 په مخ خلاصه ده . او د پوه پښ  
 سلطوبه هميشه نوزده ، او پلار  
 ي ورته پوره واک اختيار وکړس  
 دي . هېڅ کله ي چاته وچو لښ  
 نه دي ترېکړي ، د پوه په زبانه  
 دي خوښه ده ، علاوه په دې جسه  
 وښ ي ښه سموري لري ، ښا و  
 خواته ي وپاله جوړه کړي ده او  
 د پوه هميشه اړياني وي . د د پوي  
 شاورخو ي ښايسته گلان کړلسي  
 دي . مانيزگر گلې هم کړلي دي .  
 چې لمر ليدنه وڼه تيز ي شي ، نو  
 د دوي خولې هم خندا ته خلاصه  
 شي او سالم په شان خلکو ته  
 خاندني . د پوه ي د کورن جوړوږي  
 بڼه لري جوړه کړي ده چې د ي

لښکړي سيد احمد الله حسيني

# د ورو له سره

د کلي زبانه پيل ، پيل عاڼوبه  
 لري چې د ورو په ښاخوکې د ورو  
 پخو د پاره راټوکېږي ، اچولې دي  
 اوځيل ماشومان په کي د اړه  
 پستر ته سپاري . په د پوښکې د هر  
 چا خپل ځه پلورنه معلوم .  
 دي ، هېڅوک د چا په عاڼې نورې  
 نه لري . د د پوښ اخيرته هر چا  
 اخرونه ي ورته جوړ کړي دي .  
 او زبانه ورته په کي اچوي ، د چا  
 چې توان زيات د ي پوه پوښه  
 ي هم ساتلي دي ، او زبانه  
 پاملرنه ورته کوي ، چې د زبانه  
 موسم کې زبانه (لاندې) وکړي  
 او زبانه پوي اوسه تير کړي ، ښه  
 هره د پوه کي جوانان سپين پوښي  
 سپين سروي ، تير سروي ، پښښ  
 چېنگي ډلې ، ډلې لښي دي ، په  
 دي د پلورنې وروکي زيات مښت  
 ليدل کېږي اوښه پوښله زبانه  
 ده ، او هېڅ راز عيښ په کي نشته  
 د دې عاڼې خلک ازاد دي ، او  
 ازاد مجلونه کوي ، کله پخت د  
 چا دغوا په برخه کې مېلغ ته  
 راولږي چې پاره او پلانس  
 غوا ښه ده له پوي شپې کوي .  
 بل په تيز کي چې پلانس دغوا په  
 اخير سوري تيروي دي ، شپې دي  
 نه کوي ، وگوانه ي اخير شپې ده ،  
 وا ښه هم وړاندې زيات دي .  
 د لښ مجلونه ولسي شکل لري .  
 او د ولس په ورو ، د سوري خورږه  
 کوي ، بل سپين زير پوښي ته  
 شو او ورته وي ويل : هريښه  
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه ي  
 کړي ، بله په واځلي . خوږه خپل  
 تر کاروي صفت کوي ، چې زياتو  
 کارې ښه راغلي ده ، خوږک وايښ  
 زبا د هغه رانو پاليز سم راغلس  
 دي ، خوږه نه لري ، هرڅوک د  
 خپل ، خپل شين صفت کوي او

خپله خواري ساتي . نومه چس  
 توروته واچول شي د هر چس  
 له ورو ي د پوي ته راښي ، او لږ  
 له ورو ي د پوي خوري . پوښلښه  
 سته . سلزبانته ده ، پښي  
 چې له ورو ي د تارو نه راښي  
 او پوښلښه پوښه راږي ، اوښه  
 نظر شي راښي ، پښي شپې ي  
 خپلو لوبو ته راتې وگوره ، اچس  
 پلورنه خپله ښايسته سروي ، سوي  
 له ورو ي پخ کړي دي ، انساڼ  
 عرس ته هم کښېږي ، چس  
 سمه ي پخه کړي ، خوږې ده ،  
 هرڅوک تر خپلې وښي سروي  
 پر دي . د دغه عاڼې خلک د  
 مها رنه چې د پوښه راښي  
 د مار پکر تر لمر غره ، پوي په  
 د پوښه همدجال وي ، نارښه  
 جوانان ، پښي ، سپانه ورته  
 د وښو د پاره پوښه ي ، او  
 خا ښت مجال خپل لوبو  
 پوښه وايښ راږي ، اوښه  
 خپله خا لوبه ښه ساتنه او لوبه  
 کوي او خا لوبه ساتنه پوره  
 ماږي ، کله چې دي د پوښه  
 سلطه عاڼې معلوم دي ، د کلي  
 مشران وروسته ښايسته وي ،  
 په شريکه په خلاصه پنده ورته  
 لري . اوښه قد رغوت ولوبه  
 مېله خوښحال رخصتوي ، د دې  
 پانور د خلکو خوښه د راند ده ،  
 اوښ خپل د ورو ، د سوري پوښه  
 دي . هېڅوک د چا فصل پېدا په  
 نه خوږوي ، د چارو پېدا په نه  
 وهل کېږي هېڅوک د چا په مال  
 تيري نه کوي . د شاورخو او لښ  
 پوښو وهل خوږ لري ، هرڅوک

د دې ولسي د ورو پانښ او احترام  
 ي کوي او هغه څه چې د ولس د  
 مشرانو له خوا شخ شوي ، کله پېدا  
 لغت وښي د خښ په وروکړو کلي  
 ځمک کېږي ، خو د ي عاڼې خوږ  
 سره مخه ونيوله شي . جوانان  
 سپين ټ پوي د پوي نه بل  
 د پوي ته ښه راښه کوي ، او د ا  
 ځه او راښه ورو او خپل اوښو  
 او خوري . هېڅوک د چا د ښه  
 او راښه نه مانع کېږي . کله کله  
 عيښ سپين سروي پښي او سپين  
 ټ پوي د چا له ورو صفت را  
 راځي . او ورته د سم کورنيسم  
 جوانان لښ کوي ، اولاد ي پاره او  
 کله پلانس لورن پلانس لري ، ښه  
 ورکي سرو جوړې دي . د ورو ته  
 خد اي ښه ښايسته وروکي دي ،  
 د ورو د پاره هډسې اوښه لوبه  
 لري او پيل باندې پوښه چېگه نه  
 دي ، اکثر خپلې ، خښي د همدې  
 مجلونو محصول وي ، چې اخر  
 رښانه وښي . په اړه ي د دې  
 د ورو کلانيزو ترمخ ساتنه پاره  
 د پيل نه کي نه وي ، او مانښه  
 جوړه او کيف لري . ماښيښ  
 چا پوه وځوښول شي اوښه رښه  
 چا پېگونه په پښو کي چس  
 پانښته د ستار لوبه پوي اچول  
 شوي وي هره پوه پېدا ي د ورو  
 او پلار او خپلوانو پوښ ته ز دي .  
 په دې د پوښکې د چا عاڼښه  
 وخت اوږد کړم وي ، هرڅوک  
 کورښ کوي چې زما چا ي مجلس  
 ته په ښه توگه وروښي ، خښ پښي  
 د اوښ کوي چې پيلې ، چا پښي  
 منظمې وي ، د ستار لوبه ي تر چا  
 کم نه وي . لښ لښ لښه چا پوښ  
 کي لښي هم واچوي چس  
 خوښي تر ورو حده شي . خو  
 نا د ورو خپره نه ده لښ لښ لښ  
 زه هميشه د سالم دي د پوي ته

خپري د پوي ښايسته خوږ واري  
 زيات کړي دي . خپله هم د پوي  
 منو خاښه دي او اکثر کارونښه  
 په خپله کوي . لښه ي د اچس  
 هرته وښايښه هم د سالم په  
 برخه کې کي وي . په کورکې کي ي  
 نور خلک هم صفت کوي او پښه  
 له پوه صفتو نو اړوي . د وښان ي  
 په صفت نه م پوي اوښ پانښ  
 د خپلې خښي نه پوښه وايښ د ا  
 معلومه خپره ده ، چې خوږه چس  
 د سوي هډالغ رياتوي نو پوښه  
 د هغه د پوښ اوښه ښه نصا و  
 کول شي . سالم په کلي کې د  
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا  
 م ي او ژوند ي پوي سامان  
 موي . هېڅا ته د پوښ وروکړو پوښ  
 نه کوي او لږ خيال لري .  
 ښايسته ي رياتو پښلانس  
 ي هر چا ته اړ دي . څه يښ  
 چې په لاس کې وي چانه ي ښه  
 د پوي . د پوي کښه پوښ دي پوښ  
 کي چې د ده کښه پوښ دي پوښ  
 سپين سره اښي دي د پوښ په  
 سرد مطالسي خو ککا پوښه پراته  
 دي اوښي د وروکړو کارونه وروکړا  
 شي هميشه په مطالسه پسر و  
 وي . کله چې د وښان ي د پوي  
 ته وښي او د خپرو او پخت  
 مجلس خوږ شي پوښه معلومياتو  
 سوي اړکي ، د مجلس خلکو ته  
 په خپلو خپرو پوه ښايسته وروکړي  
 شي . په پخت کې ي عاڼه پښه  
 نه کوي او د پيل خپري ته پوښه  
 خوښي . په د لښ وروکړي پاره  
 لاس لري ، د پوي منظمې او اښ  
 لال خاښه دي او د کورکې رښه  
 جوړه په سالم پوي اړه لري .

پانښه (۱۰۰) مخ کې

از کتاب ( نظرات زیبایی شناسی  
و فلسفی قرن ۲۰ هجری ) اثر  
رابند راناک تاکور

# زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم بهرانش را به  
خوشترن داری دعوت میکند و  
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفتاد  
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست  
که فقیده اند که این شواراست .  
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در  
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک  
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست  
که به توسن میخورد . از این شیوه  
می توان برای تکامل حسن زیبایی  
شناسی سود برد ، زیرا که هنر  
ان بیات و نقاشی نزد آن مردود  
است .

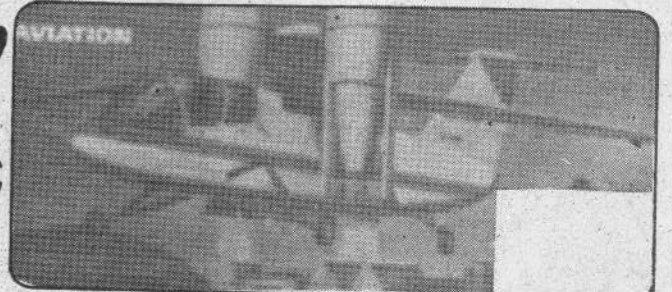
شکی نیست که انکشاف حسن  
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست  
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ  
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی  
یک چیز ضروریست و درستی باقی  
نیز کار سهل و ساده می نیست .  
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند  
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور  
می نماند ، زمین ریاضت میبازد .  
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی  
نیز ، با یک چنین د شواری بس  
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به  
ساده کنی همراه شد ، کسی که  
میخواهد به حد کمال برسد ، باید  
موانع را از سر راه خود دور سازد ،  
خود داری و صیانت نفس را بیاورد .  
این راه خیلی د شوار و طاقت فرس  
است ، اما حصول حسن زیبایی  
شناسی ، ارزنده و درخور قربانی و  
ند آگاریست .





# از چهار گوشه جهان



## طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلی کوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که از نوع (توربو فن) می باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه.

هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان از آن در سایر زمینه ها هم استفاده کرد.

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیرا بانوشین مقالات جنابین در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱- ۲- آدم و حوا  
من در قرارداد نام ایندو نفر در صدر فهرست مصاحبه هایم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۲- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس.  
بعدنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صاحبه بایهودا و مهم باگرو بگوشم. مطمئن یهودا هم منداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. تکریمیکم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه باردارشدنش می پرسیدم.

# مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نه داشته بلکه از دیدن آثار هنری هم بروایی نداشته است. من می خواستم از آن نامزد در ساره انعمه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک.  
بعنوان یک طرفدار جنبش زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بچیان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیرا (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در لتهارا اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه تپاش نیز بسیار خوب عمل می کنند. ژاندارک بمانشان با آن که هر دختر دهاتی بیسواد می شود در ویلنم فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زنده سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پیشتر متحمل نشد اینطور نبود؟  
ونگته آخر اینکه اون می دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی رادر کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر.  
چرا من اسکندر کبیر را در این فهرست آوردم؟ کاملاً روشن است، او یک احق بتلم معنی و یک فراری از تعارفات بود.  
من خواهم از اسکندر کبیر بپرسم چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟  
۸۷۲ هومر و شکسپیر.  
هیچ تردیدی در قرارداد نام آنها در لیست خود روانم نمی دانستم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم تلفین انجام بسیار دوست دارم. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپس اولی) بنعمین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.  
ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پینده گی بنجامین.  
۱- اسپارتاکوس.  
البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.  
۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.  
چون در صورت نبودن قانسون عدم انجاعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم. نیایمعی موس را هم به دست اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

## میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قاشن نمود که هم اکنون تعداد آن ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۲۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در این هریک از ۱۹ میلیاردر در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلیون تاییک میلیاردر رسیده بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

## ساعت همه کاره

کار می کند که هر سه سال یکبار عوض می شود و هنگام تعویض شدن آن، هشدارهای لانه داده می شود.

- علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان می دهد.

- محد سربه و خراش بود.

و حتی رنگه فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار می کند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپائی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر می باشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام می دهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D-۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو فن می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که در موتور دارند معراتب کمتر است.

سرای خطوط هوایی حایز اهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D-۱۱۶) وارد بازار کرده است که گنجایش ۱۰۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا پلاچظه می نمایم دارای دو موتور توربو فن است، که قادر است حداکثر تا ده هزار میل پرواز کند، و انتظارش رود که مصرف سوخت آن در ازای - هر مسافر ۴۴ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی ((سونینگ)) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

## طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار اربان دانته تا تداییری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد - بنابر این شمارا ه کی به نظر آن ها رسیده است که بتوانند طیاره غار اربان کبیرو سبکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور هارا با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشد.

- به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

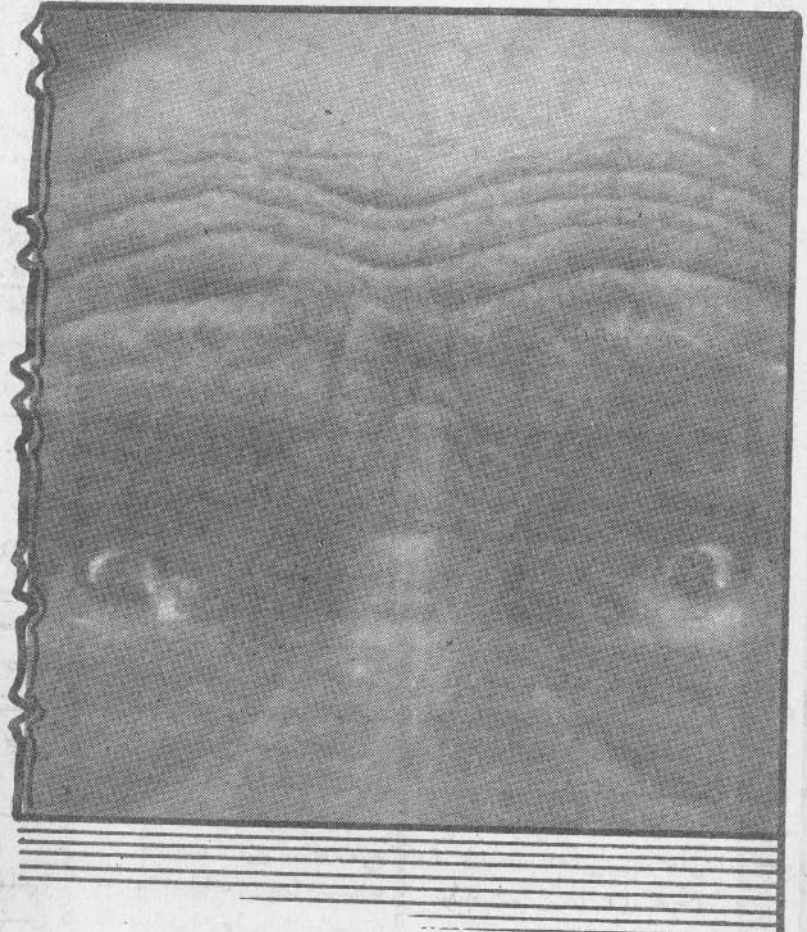
مسئله بحران انرژی و گران و کمپاش شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر نقلیه هوایی



# چگونه جلوی پیری را بگیریم

ترجمه ستادک

## دانشمندان بیدارک اساسی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



بهرامون دوران پیری که با تاجا - رب سروگارد داشته اند ، قرار دارد . مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان پدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند . در مورد آنچه که به ساحه عملی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده میشود . دلایل قوی وجود دارد نخست ، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد . مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود . به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در پروسه اتفاق می افتد ، باید صورت بگیرد ، اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد .

ثانیا اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات را دارای عمر کم ازما پیش گردیده است . نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره حیاتی نسبتا طولانی انسان چگونه خواهد بود ، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است . ثالثا ، مواد کلد سازی در دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

### از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است . تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه صورت بگیرد .

در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشرویی کرد که در حوالی نیمه دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد . از کجا میتوان چنین پیش بینی امیدوارکننده ای کرد ؟ شکستن قانون ژنتیک کشفی میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در آنجیوسری ژنتیک واقعا از جمله واقعات انقلابی به شمار میرفت . همه آنها به تجدید نظر در ارزیابی خود پروسه های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید . در همین حال ، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه ای را به شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه رددی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد . هرچند ، چنین دریافتی اندک سالخوردگی به هیچ موربونی خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردد ، ارتباط ندارند . مایه تا سقف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند ، احتمالاً همچنان قادر می شدند تا (( انبثی دود )) آن را به دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه ای به عمل می آورند . هرچند ، دوره زنده گی تا به کرکتر جنس یا انواع مختلف است ، از همین جهت است که چرا هیچ موشی نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند . در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگرد به بیماری های دوران سالخوردگی تاخورد دوران پیری . این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتانسیل عمیق است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش میرود . از همینجاست که چرا موافقت های اساسی در بیماری های سرطانی ، قلبی و سایر ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت

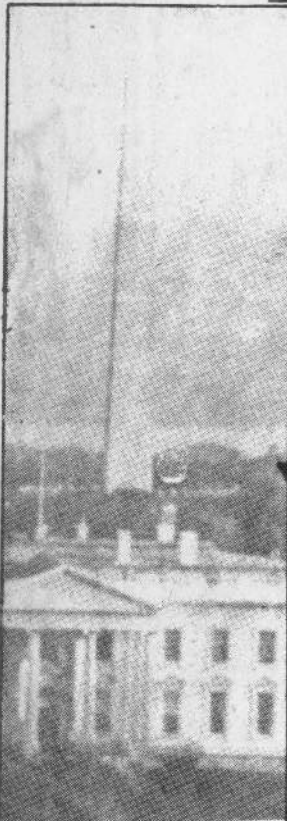
چگونه میتوان از پیری جلوگیری کرد و چگونه در دوران پیری باید زیست ؟

بشر کهن سالتر میشود ، طبق نظر متخصصین ملل متحده در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۶۰) میلیون یا ۱۱٫۲ فیصد نفوس کره زمین خواهد رسید . این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد ی خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند . بهترین راه نیرومند ماندن ، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست ؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است . آیا می دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید ؟ آیا امید اندک فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد ؟ آیا امید اندک که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پهنجاء درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید ؟

عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) سال عمر کرد . طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واند پشه های خودش را دارد . در قرن (۱۶) پاراسلیتوس تصور میکرد که انسان تا (۶۰) سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیکوف و بوگومولتس نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه کنید که هرچه به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز پایین می آید . شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تا هنوز . از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) سال

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان ، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوارد بگراست . اکنون رشد در همه جا متوقف است . این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام پیروزی های طب در حدود تاریخ نبسته شده ، دوره حیاتی انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است . دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد یک (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده است . به عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول منبر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه که هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید . از همینجاست که چرا پگانه راه

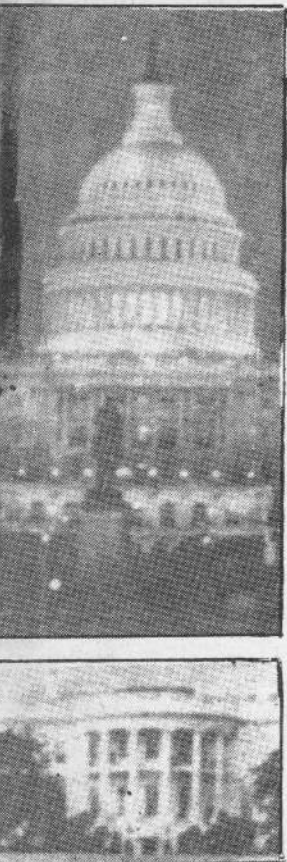
رو باها و آرزوهای پراک به جهیوتولوژی (پژوهش های علمی دوران سالخوردگی) ارتباط دارد ، این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند پیری را به عقب برگرداند و هرکس آرزو دارد حداقل تا صد سال



# تکون در سیاست

## کاملاً جدید

### جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد لکن باز هم تغییراتی در آن آورد، او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود، در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد، رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پدر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزند رئیس جمهور قبلی خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد، در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه پر بسه خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

(( از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند ))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقدام داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سهمین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید، خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میبندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند، به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

# کاخ



### جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دایالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد، در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد، با آن که بهیتر کارشناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائوسه

نمود، از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت، به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان زمان خو فایر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید، باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتهاب تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد، بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(تیمود ویرجولوس) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

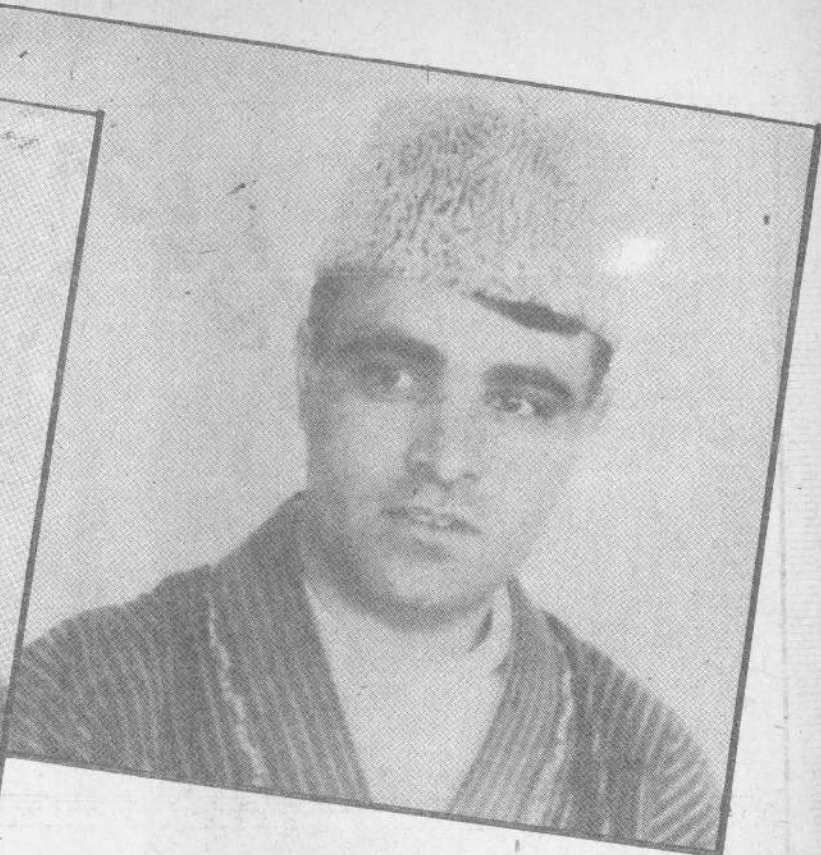
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت، در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۱ شهریور)  
نگار اختصاصی مجله در رهبر  
برای لطف نموده مطالب بسی  
ارزنده بی از مطبوعات چگون  
سلوکیا کرد آوری نموده و به سا  
فرستاده اند. که با ابراز سپاس  
از ایفان به چاپ مطالبشان  
مقدمت مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس  
جمهور ایالات متحده آمریکا  
در کتابچه یاد اشتهای روزانه  
اش در صفحه ۱۲ جولای سال  
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:  
(چاشت امروز مرا با ترسان  
در مورد ساختمان مقر دایلسی  
حکومت ایالات متحده آشنا  
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ  
گاه درین قصر جدید داخل  
نشد، بعد از حریق سال ۱۸۱۴  
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده  
و از زمان حکومت رئیس جمهور



## در جایگاه

# عاشقان و عارفان

\* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .  
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً سه همین دو -  
 دیوان محدود اند اما نعت -  
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .  
 \* اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .  
 از سید عبد القدوس میرسم :  
 \* چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟  
 پاسخ میگویند :  
 - ده سال است .  
 \* در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟  
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه خدمت زان را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم (میر فرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -  
 نعت خوان جوان که برادر میر فرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :  
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بو هنتون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد . و است سلسله میر فرخالد بن آغاز است .  
 پدر کلان وی در حلقه توف و عرفان مرد نامبرداری بود که

صدای آن صداهایی که شبها تا سحر و صبحگاهان غمناکانه و بانوای برسوز بلند میشود -  
 نعت - سینه را جایگاه نور میسازد زند و چشم از زمانه میبندد و دل به خدا میبازد و در ستایش خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جامیگزیند .  
 یکی از این صداهای صدای

# روزگار حسینی

## از افغانستان

### کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر امویی

تهیه مجله بامن خدا حافظی کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما به حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فوما ( حالاً که شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این موضوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بدهد فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجویی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زوی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادری گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینس معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطوریکه:

تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیسی ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره در باغی که باغ بابرو باغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت کهنسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مدیرو صاحب معا حبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم.

یکی از آنها سویم به راه افتاد و وقتی به من رسید، سلامی داد و موذ بانه پرسید:

بیخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد و گویی که دو صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شان ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودک یک ساله ۲۰ دندان داشته باشد؟

# عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لایبرختم ، باز کرناش همه افسران خارندوی وحشی سر یازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سر زده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موتر هایا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با (( سرور جوچه )) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم . . . . با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با (( او )) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کرمبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور (( جوچه )) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : (( چی قدر دیورتوجه سرور جوچه شدن ))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار با ناز و دقتی بی - نشسته ، باز هم تصویر های از (( او )) در ذهنم نقش میگیرم . . . . آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟  
سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را (( گلوی دریده شده اش )) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را . (( او )) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم (( سرور بود نش ))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم . . . .

نگاه می میکند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : (( قصه . . . ژورنالیت . . . ))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

(( قصه موه کس همه بر باد یهایم اگه نوشته میکنی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میکنم . . . ))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم : (( به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی بیذ بسرد حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور (( جوچه )) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاش ؟ بد ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را واداشت تا از هارسن لوین بنویسد ، د زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از (( باپون )) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه تجدید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صدا آوردن زنگ خطر بیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به (( جوچه )) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد مویخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

# مجاهدين و آزادي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو  
جاي گزين ميشويم ، هنوز نيمه مينم  
دست راستو چپ کدام ها اند که  
دستم مهارت بریدن کيسه هاي  
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت  
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري  
میکردم و گاه گاهي همراه با رفاقيم  
دزدی ها و خسر دزدی ها میکردیم  
تا اين که اشتباها مرا زندانی کردند  
\* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟  
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني  
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب  
برنج فروش و به خاطر يکه حاجی سهراب  
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی  
با لایم شاهدی دادند ، ده سال  
قيدم برآمد اگر کلانمن ميپوشم شايد  
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي  
بود که در عقب ميله هاي زندان -  
رنج عادت بد را از ياد بردم -  
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون  
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به  
ترياک کشيدن مبدل شد . . . .  
در آن سال همان در زندان -  
د همنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً  
يک گروه زندانيان سياسی که  
امروز مردمان بزرگواری استند در  
زندان با من معرفی شدند ، آنان  
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح  
کنند ، به همين منظور با من کمک  
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته  
القبای را ياد میدادند ، روزی قرار  
بر آن شد که یکی از اين زندانيان  
سياسی را که خود را ياد بشرمل  
سلدی را طور مخفيانه از زندان به  
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود ، من سند را به  
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم  
و به زندانی گفتم بنويس که اين  
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و  
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،  
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .  
از آن پس ، آنان به من میگفتند  
که توي سر با استعدادی استس  
ميتواني در ايند زندگی خوب  
و شريفانه يی داشته باشی و اما  
زندگی شريفانه که نميتوانست  
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،  
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر  
بامادر داشت ؟

مجاد کمی از جيسم باد يگر گوسی  
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتی از -  
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي  
تصميم گرفتم که ديگر کاری نکسم که  
زندانی شوم اما تصوير هاي نجيب  
زندگی مادرم ، تصوير هاي عا -  
ص قيافه ، پدرهايم و تصاوير نجيب  
و مفلوك همه گذشته ام يك مشت  
شدند و بر فرم خودند ، ديدن  
زندگی مردم آزاد را نميتوانستم  
تحمل کنم کما نيکه با من نوجوانی  
را آغاز کرده بودند ، هيچکدام  
مانند من نبودند ، قيافه سرد و  
بيجان آخرين مقتولم حاجی  
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ  
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس  
با ران دوران غارتگري کود گانه ام  
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صفا بسته و نخستين قدم هاي  
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط  
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،  
بودند که انتهايش ياز گشت به  
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود  
که مفکوره غارت تويستها را همراه  
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی  
گاه گاهي اموال و يا پاسور و -  
اسناد شان را که به دردم نميخورد  
دوباره با لايشان ميفروختم .

گاه گاهي مردم به من ، جنان  
نگاه میکردند که گویی جنائيتي کرده  
باشی و يا جنائيتکار باشی . درست  
در نخستين روزهاي ماه چهارم  
آزاديم ، بوليس - همان افسري که  
از بدت مرا تعقيب میکرد و هر سال  
در دستگيريم نقشی داشت (گل نبي  
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار  
بر موتر زندانم کرد .

\* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت  
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟  
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط  
مدت هاي پيش موتر حاجی هزار گل را  
د زديده بودم و تمام برزه هايش  
را فروخته بودم و محکمه پنج سال  
زندان را شايسته مجازاتم تشبیت و  
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان  
توقيف را سپري نکرده بودم که  
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

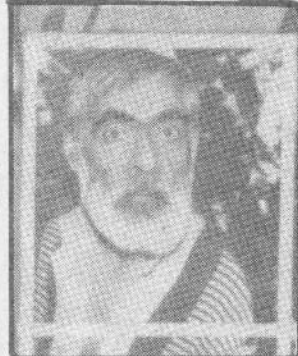
از آزادي دوباره براي مدت کوتا -  
هي توقيف شدم .  
\* کدام جنائيت را مرتکب شد  
بودي ؟  
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده  
بودم ، صرف اشتباها والی لوگر  
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم  
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه  
آزادي ، بازم محکمه چهار -  
سال جيسم يگر برام سزاوار ديد .  
\* چي جنائيت کرده بودي ؟  
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،  
فقط چهل هزار افغانی کيسه بري  
کردم ، و نيمی از جيسم را مسري  
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين  
روزهاي آزادي ، مرا در نقليه  
سياه سنگ ( سرباز ساختند .  
محيط سربازي محيط خوس بود ،  
اما هرگز دست نداشتم که نان را  
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،  
آخر بايد زحمتی براي رويدن نان  
کشيد ، شراب ، جرس و ترياک بايد  
ضميمه هاي غذا ميپوشد ، و همين بود  
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از  
قطعه نظامي فرار کردم و چهار  
سابقه در صفحه ( ۱۸ )

# از گپ‌هایی که ما خبر شدیم



تعبه گنده : فوت زلی

## ساریان



## زخمی شد!

شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش و در درل‌ها می‌خواند و در شیشه‌ها را آرزو میکرد ...

مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان میمانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک میثاباد و تریه سيات ابارتمان او را به عهد میگرد ، در وقت نبر راکت ، گاه از بد شمال خواهانیم .

# شما هم خبر شوید!

## تاریخچه

روانه منزل انبیاق اینده می‌گردد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانس زده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا می‌گردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج می‌گیرد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از همت‌ها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی می‌گسرد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد ، همراه این یکسر هم که بهوشم ، زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان .

شنیدیم که هنرمند خوب ، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری رانوده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن ، دوبا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیاق‌ها) قرض کرده



## ناشناسی بی‌جاست

با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خدا امید اند ، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تقلید بگیرد و به خانه نشیند . از کار دولتی دل‌شان ، اما آیا می‌خواهند دوستداران آواز را محله ساوون مستی برانجست مباحه بی داشتند ، متأسفانه خودشان را در چپ‌کوچه هاز اند ، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعده‌های با داره جمله ساوون مستی برانجست مباحه بی داشتند ، متأسفانه خودشان را در چپ‌کوچه هاز اند ، که هیچ قادر نشدیم

## حالا که پرسیدید

عبد القدوس از کارته بیرون : من به برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندی دارم ، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم ، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض کنم ، تا مراسم برآورده شود ؟

ج : هیچ جایزه‌ای نمی‌دهیم ، اگر می‌خواهید با ما همکاری کنید ، باید در برنامه‌ها شرکت کنید .

محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه : من چندین سال است هر هفته تیلیفون به مرجع مربوطه داده‌ام ، امروز فردا می‌گویند اما همسایه‌ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچ جایزه‌ای نمی‌دهیم ، اگر می‌خواهید با ما همکاری کنید ، باید در برنامه‌ها شرکت کنید .

زهره ایوب از میکرویان اول : من تا جایبیکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ نطقان آن معیار تلفظ درست میباشد ، با تا سف بعضی از نطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند .

عابده رابع بکتاش : ج : چرا تاتوق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرر می‌نمیشی ؟

ج : به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راه‌ها داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار را یک خانه بی‌خانه راصد نگهداری کنید همواره از شهر مزار شریف : ج : چرا در نمازهای بی‌چون فروشی ، اهدای ضروری و کمی قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن می‌رسد ؟

ج : نشنیده‌اید که (( به تو که توبه ... ))

س : چو آن‌ها هم تحصیل یافته و برد بار ، خوب همیشه مراعات می‌کنند و دخترش (خانم) را علیه من می‌شوهراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟

ج : جایزه ، به دکتر روانی ، اگر بیاید ...

# خبر شوید!

ج : اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب .

س : چرا هزارویک گپ نشر نمی‌شود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی ؟

س : چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند ؟

ج : به خاطریکه تیل بسا نمی‌شود .

فاطمه حنیف : س : چرا صاحب کار گور و درساوون چاپ نمی‌شود ؟

ج : به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده .

سیمیا سروری : س : ایام توطئه‌ها در شبانم تصادف نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از موتورش چی ؟

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بی‌وسه ، در کابل تشریف ندارند .

ساره ازلیسه حرمه جلالی بیرون : س : چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکافیش کم نشر مینماید .

ج : شاید مصروف عروسی‌ها باشند و در موردش می‌گویند زنده که در بلارده هم به زارده .



# تعمیر

# کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتی یم  
 اود سیا د گنبدی کل د سیا د گلوبو  
 به گنبدی کی د گلوبو تر خسته  
 د بنا بخت بازار تود م  
 د سیا (هو) د سیا د گلوبو  
 د گنبدی هیله به ما پوره کوی  
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)  
 د لویونی شه شاهد م  
 زه غوتی یم اود ((سیا))  
 د گلوبو گنبدی د جبر ولوتانده  
 لبته

زه غوتی یم ما گنم د اوسنی  
 سهار دوزمی به غنیز کی  
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی  
 شرکی نازیم اود سیا هغه  
 غور ید لی کل یم چی د بنا بختو  
 به اوبل کی توپل کونم  
 زه د ((ن)) غوتی یم خو  
 ((پروه)) د لویونی شاهد م اود  
 ((سیا)) هغه غور ید لی کل  
 چی د ناز د سترگی بیا کی ورتسا  
 اوستلای شی

موتسه  
 بلی غوتی! دغه زمزه به بهتسه  
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته  
 د پره لزه رسیده  
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی  
 کلکیده له اوکی وه!

به اوسنی بی بناد م ساتلی یم  
 د پروه لویونه - منم چی زماور  
 د دوزمی د بختی غنیز جیبه مراد م  
 م

منم چی زما به خنداد بوا د -  
 حیل اثنی تود ید لای شی منم  
 چی بنا بخت د اوبل خاوند د  
 هیله نه هیوی چی زه بی د اوبل  
 اود میانو زه به نخری کی تود  
 وسات

نه! زه د دی نازین باغ به  
 لعل کی چاوا جوم!  
 اودغه دین توده هنگامه چا  
 باد بناد بخت به برخه کریده  
 پوهنیم ((پروه)) د پروه  
 دیننی لویوسی

پروه - هغه پروه چی د نلسنی  
 بناد ید کاروان ز غنیزه بی دی -  
 لوی ته راپللی ده - او هغه  
 پروه چی د سوغنده اهار مخی  
 ته بی زما دین ورخی د نازیمه  
 خاطر خهل د لاسون او روشی به  
 سرو لیبو سوللی دی او زه بی  
 د اوسنی هوس نیکی باغ ته  
 سهارلی یم - هغه باغ ته چسپ  
 بولگان خله قافله پکچپ ار ولا ی  
 نیسی

هغه باغ چی پهلان بی د -  
 ((سیا)) د راتوبه خند روغنی چی  
 لیمی ز غولای شیر

غوتی لانه وه غور ید لی م چی د  
 سهارنی ز می د مجوا غستلو پسر  
 شرب شو

وز می غوتی به نازان به غنیز کی  
 لوبله او هغه به نخرولخی کلکیده لو  
 به جبر وه - خو ووسته چسپ ووسته  
 د سید به سید بلوکی سیا  
 نغاری اود سهارنی لیر لیر د  
 زوور الکی دیننی قار کی  
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -  
 سید لوتنه ریاری - غوتی بوا ر  
 کیم به به به دهان سره وای  
 زه چی د بنا بخت د بنا ر  
 د لویونی چی د گز کولای شم دغه  
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه  
 لویونه ده

به! د اود لوی پروه نه ده  
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی  
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -  
 دی د خبیری هغه بی زووری م  
 د ((پروه)) د پروه لویونه  
 زه پوهنیم چی د پروه لویوسی  
 د زمان د اوستورا اوستود تود  
 تیارود کورخو هغه راتیره کرم اود  
 د لته د سید به سید بلوکی  
 نجینی سید لوتنه تیاره ایس د  
 پروه د پروه لویونی هغه چی  
 دوزمی به نازمی خنکوی او هغه  
 چی د سهارنی زینور الکی غار کی



شیر نعل محمد دین نواک

# سید رسول رسا :

# د پښتو ادبیاتو خُلاصه

ریدو یو پهلې)) ته د کار لپاره  
واستول شواو د هند د نیمې وچس  
تر تقسیمید و پوري هلته پاتې شو .  
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر  
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي  
اثاری په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران پیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
- اثارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو به پوهید ، اوبه روانی یی
- په دغو ژبو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچنی له ویش خخه وروسته په
- افغانستان کډو د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشعر غوکړنی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار به بنده گان یو
- ته به خه باندي مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس سجدی موستا به درد یی
- چی یی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا  
د پښتو ادبیاتو  
ودی او پراختیا  
نه خاڼکې پام  
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پیل  
وگر او هماغه وخت د (( پښتون -  
مجلی )) په پاڼوکی یی شعرونه  
خپریدل . کله چی سید رسول رسا  
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله  
د ( اسلامیه کالج ) د ( خپبر مگین )  
په نامه مجلی د پښتو برخې د پسر  
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله  
یی د دغی مجلی د خپرو لومسو -  
لیت په غاړه درلود .  
سید رسول رسا په کالج کس  
د زده کړی په بهیر کی د (( بزم  
ادب پښتو )) ، (( بزم السنه شری -  
قیه )) او د نونبار د (( ادبی جرگی ))  
د غړی منشی او رئیس په توگه  
وظیفه تر سره کړی ده .  
سید رسول رسا هم د زده کړی و  
هم د سرکاری خدمت په وخت کس  
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته  
محانگری پام ساته او د یی لاره کی  
سترنه هیریدونکی کارونه کړی دي .  
هغه د (( پښتون )) مجلی په کار و  
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی  
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته  
محانگری خدمتونه کړی دي .  
سید رسول رسا په ( ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ )  
کلونوکی د پهلې د میاشتس  
تبلخانی مجلی په اداره کی جس  
( نن برون )) نومید به کار بوخت  
و .  
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د  
کانگریس په وزارت کی د (( ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان  
د پوستو یی تعلیل لی اود د پسر و  
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -  
دی . د دغو علانده ستورو و  
خخه پوهم سید رسول رسا دی .  
سید رسول (( رسا )) د پښتو  
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی  
شاهر د کوزی پښتو لخوا د پښور  
د سپی د (( پد رشو )) په کلی کی  
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .  
پلاری میا محمد سعید نومید .  
خپلی لومړنی زده کړی یی د -  
نونبار په اسلامي (( های سکول ))  
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو  
بنار په (( اسلامیه کالج )) کس  
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی  
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور  
په (( سنترال کالج )) کی شامل شو  
اوبه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه  
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ  
او ورسی د پوهنی په محکه کی د  
بنوونکی په حیث وگمارل شو .  
سره لدی چی سید رسول  
( رسا )) خپلی لومړی زده کړی  
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته  
رسولی وی خوله ادبیاتو سره  
اوبه محانگری ډول له پښتو  
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -  
علاقه درلوده .  
سید رسول رسا لاکوچی و اوبه  
بنوونکی کی به لومړ نیوزده کړو -

# مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آیشار  
 و ظلمت رویا آنگی هر شب سها  
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره  
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا  
 مونس همینگی من صورت انسانیه  
 ساز من بودند - بدن را با اند  
 دوست میداشتم اورای من  
 فرشته بی بود که بالهای  
 عمادش بر من سایه می افکند  
 و مرا چون جان گرامی میداشت که  
 ایگاش چنین نمیبود ز پراهمین  
 محبت های بی حد و حصر او  
 پای آنرا هم را در بند حلقه  
 نامزدی دختری کشانید که  
 همبازی دوران کودکی من بود  
 من او هند یگر را خیلی دوست  
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای  
 های طبیعت آشنا شد دیگر  
 کترین توجه بی به او نداشتم  
 زیرا زیزه آیشار که دیوانه وار سر  
 به سنگ میگوید کانی بود که  
 سرستم گرداند و از دنیا هر آنچه  
 موجود است آن است بیگانه ام  
 سازد او دختری از دستشان  
 بدن بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق  
 افتاده از زبان خودش شنیدم  
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن  
 دوباره او را تسکین میکرد  
 گفت : اینباره قصه یک  
 مرد گوش بد و عمد خاموش شد  
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه  
 که باید میگفت هراس داشت  
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه  
 خفیف وزود گذر فرآگرفته خجل  
 زده به نظر می رسیدد آنه های  
 کوچک عرق بر پیشانی اش مید  
 ریختند بعد مکتوب را کشید  
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت  
 یک وقتی مینوشتم ، داستا ن  
 مینوشتم و شعر میسرودم هر کسی  
 نبود در وجودم بود به حکم یک  
 احساس ناشناخته در وصف  
 زیبایی های طبیعت به پای  
 هر گلی آب میداد ، شامری  
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا  
 میداد ، اگر میتوشه ، یک وقتی  
 مینوشه خیلی هم خوب مینوشه  
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف  
 شد  
 یکروزه دفتر مجله آمد  
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،  
 اسکله بود در لباس زنده هاله  
 چون سایه بی سبک وی صدا  
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را  
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه  
 های برام قصه کرد ، من قصه  
 او را که کسی برام گفته بود چندین  
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون  
 به اصطلاح قهرمان داستان  
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

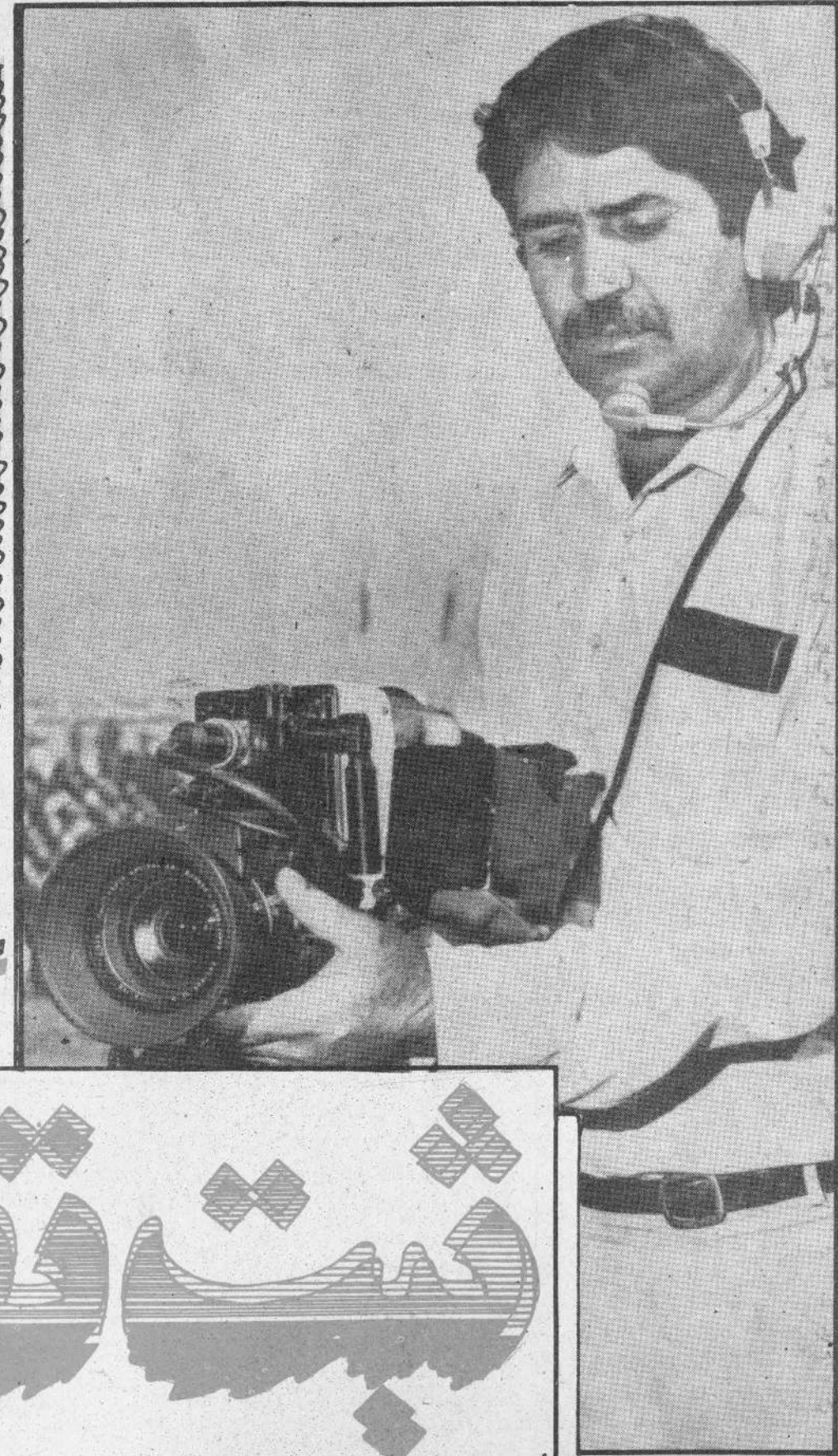
مانند یک درخت بی حاصل  
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته  
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور  
 تنگ سینه اش نمی گنجید  
 رویاهای مذاب او لحظه های  
 رمی انباشته در چشمانش  
 قصه یک راز خوابیده بود ،  
 رازی از یک درد میبود و آنسوز  
 صدایش از درون یک چاه  
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون  
 میزد ولی من مینوشدم و می نوشتم  
 شاید از غیبتش و وقت ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق  
 سید دوستی من کجاست که در  
 ولی نمیدانم که من کس  
 کوچترین تاملی به این دوستی  
 و وصلت ندادم. از آنجایی که  
 احترام پدر را فریضه خود میدانم  
 در صد امتراض بر نهادم. و -  
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز  
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من  
 نتوانستم کوچترین جملی را در  
 قلبم به او اختصاص دهم. از  
 دیدن قلبه من جزو همدم با  
 کوچترین بهانه از او فریضه کردم.  
 بالاخره با هم از دلایلی که  
 من موجود منزه خود میدانم  
 بودم. یکسال احوالی لم بگذر -  
 شد که احساس کردم که کسی  
 زناشوهری برام طلبه آورد -  
 استه خانم سواد خواندن  
 نداشت که چه حرف  
 سخنگویی هیچ کتابی آفتاب بود  
 ولی در عوض قلبی داشت که سواد  
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی  
 میکوشید مرا خوشحال و شاد  
 نگه دارد ولی من غرق در لجن  
 زار غم و فغانه غم بودم  
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته  
 باشم تا آنچه را که نزد آنسر  
 گبرای ادبی جلو میگردد بخواند  
 و برانگشت هنر آفرین من تحسین  
 گوید. این همه خود پندیدم  
 موجود تخیلی بار آورده بسود  
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ  
 رابطه و پیوندی با حقیقت  
 زنده گی نداشت به سر میبردم.  
 خلاصه در جهان دیگری زیست  
 میکردم. خانم به عنوان گوی -  
 چکترین علاقه بی نشان نهادن  
 عشق و ولایه او نقطه در وجود  
 من خلاصه میشد.  
 کم کم احساس کردم که تحصیل  
 وجود او برام رنج آوراست با خود  
 میگفتم: خفت است که پیوسته بی  
 چون من بازن بسودنی زنده گی  
 کند آرزو داشتم نزدیکی داشته  
 باشم در حالیکه او قادر بسود  
 فرزندی بدینا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا  
 او یک سرو کم. آنشب نمیدانم  
 اودرچی رویای خوش از آینده.  
 اشن فرورفته بود که باخوشی  
 عقیده ام را اظهار کردم.  
 نخست خیال کرد شوخی میکنم  
 ولی همینکه دانست در تصمیم  
 خود استوار به شدت گرفت  
 خود را به ما هم اقلند قسم یاد کرد  
 که خواندن و نوشتن را به ما سوزد  
 ولی من فرهاد زدم. من فرزند  
 منخواهم و تو نمیتوانی برای من  
 فرزندی بدینیا بیآوری. بایک عالم  
 پاس و اندوه گفت: از کجا  
 میدانی که نصر از تو نباشد؟  
 او به تلخی میگفت ولی گریه  
 اودر شوره زار قلبم کوچکی من  
 تاثیر نداشت. و من که از عهد  
 برداخت مهره اشن به سهولت  
 میتوانستم بدرشم، به اشک  
 هایش به التماس هایش، بی  
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -  
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده  
 برهم نهادم و همینکه خورشید  
 بایرتو زربش از افق مشرق سر بر  
 کرد از ستر برخاستم و بیدار  
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا  
 نمودم. او کجا میتواندست با رای  
 من روی مخالف نشان دهد  
 پس از کسی گفت و شنود راضی  
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده  
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم  
 کسی نداشت بدینرش چندی پیش  
 فوت کرده بود. یک تازمه ان  
 بدین و وثوقش بود. با اخذ مبلغی  
 به عنوان مهریه در حالیکه  
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود  
 محض راترک گفت: از آن به بعد  
 من بودم و چار دیواری اتناقی  
 و یکشت تصورات واهی. اشک  
 خانم ورق هارا با هم سهوا  
 میکردند.  
 دو سال گذشت و من همان  
 بودم که بودم. زنده گی را از در -  
 چه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی  
 واقعی و تلخی هایشان گریزان  
 بودم. تا آنکه یک شب همه چیز

عوض شد.  
 یک شب زیبا و خیال انگیز  
 بهار بود. بزه های ابر در رهنه  
 آسمان مستانه سرد روی هم می  
 نهادند و صفر بدند. انعکاس  
 نور چراغ های خیابان در آب های  
 ایستاده بی روی جاده منظره  
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در  
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر  
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این  
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.  
 مردی آمده به شوم نزد یک  
 شد روشن چراغ تکی از صورتش  
 را روشن کرد لنگی کهنه  
 به سر و کلاهش ریخته. لی به پاداش  
 از سرا پایش کتابت می بارید  
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -  
 زده گفت: آنا ساعت چند  
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه  
 شب بود باخوشی گفت: یازده  
 بجه. فکر کردم همین که جوابش  
 را بدهم از کسارم رد خواهد  
 شد ولی اودر حالیکه پس گردن  
 راس خارید و باره سوال کرد:  
 منتظر موتوری استید؟  
 گفتم بلی!  
 شما هم انتظار موتوری دارید؟  
 در حالیکه به اطرائش نظر  
 می انداخت خنده ای نموده  
 گفت: من منتظر مشتری استم.  
 بعد سینه هایش نگرستم فرو رفته  
 چیزی نبود که منتظر مشتری  
 باشد، خیال کردم شوخی میکند  
 بی میل نبودم تا رسیدن موتوری  
 خودم رابا او سرگرم کنم. قطری  
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -  
 تی تعارفش کردم. یک دانه برایش  
 برداشتم با لایتم سگرتش را.  
 آتش زدم  
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم  
 که سگرت نیست زیرا نهی از  
 سگرت را در دهش فرو برد نظری  
 به سراپایش انداخته گفتم:  
 گفتمی که منتظر مشتری استی؟  
 خنده معنی داری نموده گفت:  
 بلی منتظر مشتری استم ولی این  
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

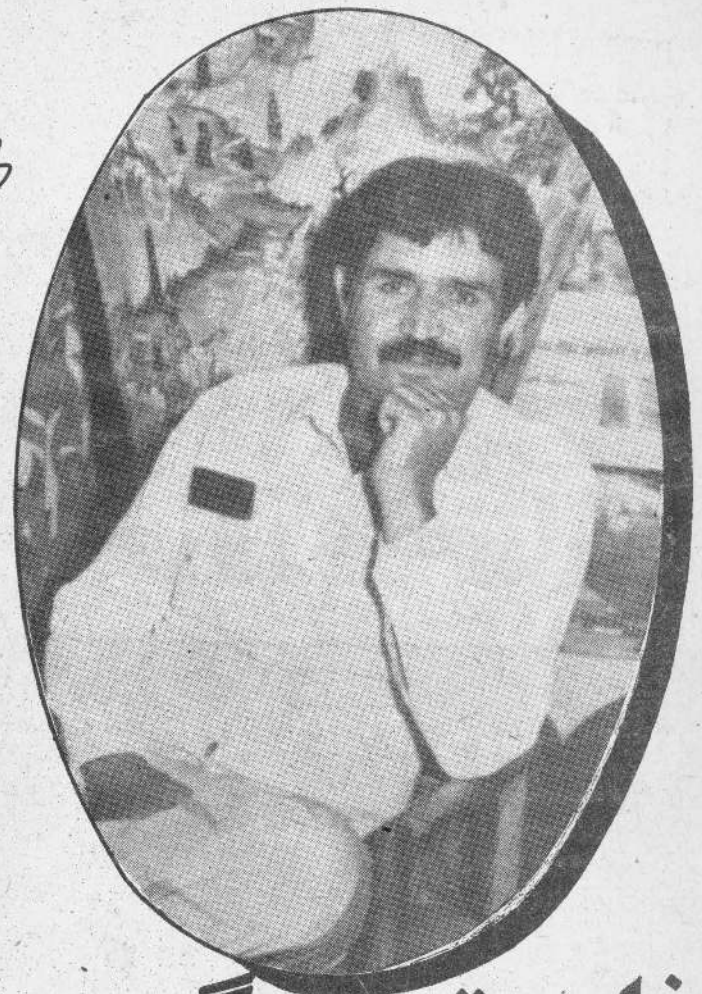
نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل  
 ولای کوچه ها مردم را فراری -  
 ساخته است.  
 یقین داشتم دیوانه نیست  
 ولی از حرف های بی سروپایی  
 هم چیزی دستگیر نمیشد.  
 خودم رابه صحبتش علاقه مند  
 نشان داده پرسیدم: خوب  
 بالاخره نگرانی چی میفروشی؟  
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان  
 دوخت و بدون آن که در چشمان  
 نگاه کند بالحن زنده گی گفت:  
 بستر نم و آفون گیر، این توانستی  
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای  
 شهر با من محرومت دارند.  
 لحظه بی با خود اندیشیدم  
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر  
 دیدم من هم جوانم، آتش شعوت  
 یک باره در وجودم مشتعل گردید  
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی  
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی  
 درک کرده بود. در حالیکه  
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد  
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد  
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعین  
 که چند دقیقه بعد در اختیارم  
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم  
 مبدل به یک پارچه شور و هو  
 شده بودم. هوس کشنده و لسی  
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر  
 زن نبودم. تلم سرگرم من همان  
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی  
 بودند که بر تار و بود وجودم  
 حکم سروا می داشتند.  
 مرد از پیش من از نیالشی  
 از چند کوچه که ملوا کتابت  
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت  
 در آنهای یک کوچه تاریک که  
 بوی زنده گی فضایی آنرا نباشد  
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی  
 به اطرائش نموده پس از آنکه  
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست  
 با پشت دست به علامه رمز چند  
 ضربه خفیف به درواخت، صدای  
 یایی از پشت در به گوش رسید  
 و لحظه بی بعد در با صد ای



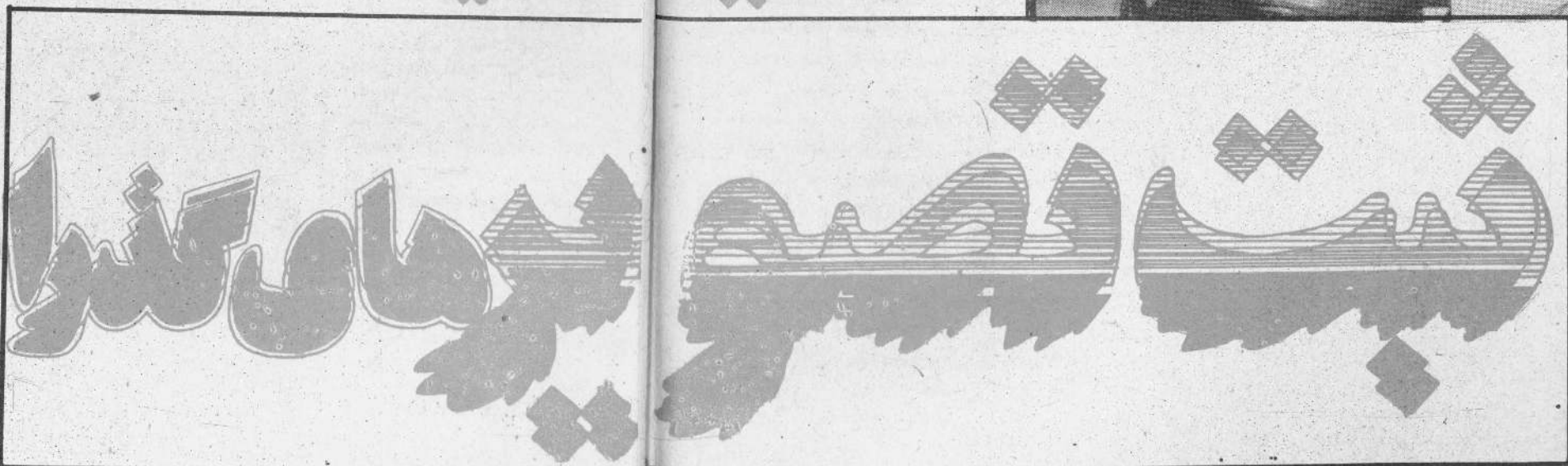
و اینبار برای صحبت هنرمند و  
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز  
 کارش همچون عاشق دلباخته بی  
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری  
 بوده است .  
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -  
 هست که با مهارت و زندگی خاصی  
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین  
 اواخر همه گرفته است .  
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا  
 استند، بانام فلیمبرد آری که در  
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ  
 (( اهل هر کجا که باشی باز هم  
 افغانی است )) بر سر پانها  
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است  
 و پگوری گل کرد و میگفت .  
 با او برای انجام مصاحبه در  
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه  
 در دفتر را گشودم دیدم که  
 چند مصروف است تنها او نه  
 همه همکارانش به کاری مصروف  
 بودند، یاد پدرم از پشت میز  
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی  
 به داخل رهنماییم کرده و بعد  
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری

# مصاحبه‌پی کمره‌مین تلویزیون



# پا فاروق زرننگ



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد  
 و من پس از لحظه بی درنگ  
 ازین دروین در صحبت را باز  
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را  
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم  
 \* شما در کارهای اخیرتان  
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا  
 جدید کار رایجاده نموده اید یا  
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا  
 برود یوسران به شما ایده داد  
 اند ؟  
 در حالیکه چهره اش جدی  
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم  
 نگرست گفت :  
 خیر ( من در جلوی کارکره  
 چیز چیزی از دایرکتوران هم  
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم  
 برود یوسر میباشم و از اندیشه خود  
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه  
 خوبی نه تنها برای هنرمندان  
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .  
 \* آیا میتوان کار شمارا یک کار  
 هنرمندانه توصیف کرد ؟  
 - اگر خود خواهی نکم میتوان  
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان  
 بدون آن که از کارها شانه خالی  
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر  
 میگویم تا در کارهای هنری ام -  
 ذوق هنری داشته باشم و همه  
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم  
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش  
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به  
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر  
 جز کارهایم است .  
 \* برای شما معیار انتخاب  
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه  
 ها چه گونه است ؟  
 حرم را قطع نموده گفت :  
 - برای من معیار انتخاب  
 تصاویر در هر لحظه و حالت  
 عادی است، به طور مثال میتوان  
 کار را با کاریک داکتر مقایسه  
 کرد .  
 داکتر در کارهای روزانه خود  
 به صورت عادی میرسد اما در وقت  
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش  
 میگیرد و من هم کارهایم را  
 همیگونه در هر لحظه و زمان  
 انجام داده ام .  
 \* هنوز چه تصویرهای ثبت  
 نمانده بی در زدن تان دارید ؟  
 شاید وقت نماند یا شاید هم  
 امکانات ؟  
 - در زدن هیچ تصاویری نیست که  
 امکانات ثبت آن ها هم وجود  
 ندارد اما باید آهنگهای را مطابق  
 به آن ها جستجو نمود .  
 \* گاهی دلتان خواسته  
 چیز خارق العاده تصویری  
 برای تلویزیون تهیه نمود  
 و هدیه کنید ؟  
 - در صورتیکه چیز خوب و -  
 خارق العاده بی زاید اکسم  
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام  
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -  
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری  
 مینمایم همه اش هدیه بیست  
 برای تلویزیون .  
 \* سفرهای تان به ولایات و  
 خارج کشور چه گونه بوده وجه  
 در سهای به شما داشته اند ؟  
 - سفرهای که به خارج کشور  
 نموده ام همه اش در روند کارم  
 تشویق کننده بوده و در زمین حال  
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور  
 خود بیاورم .  
 و سفرهای که در ولایات کشور  
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام  
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور  
 همراه داشته باشم .  
 \* مثلاً به کدام کشورها سفر  
 نموده اید و از آن جاها چقدر -  
 آموخته اید البته در رابطه به کار  
 شان .  
 - سفرهایم به دمارک ،  
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده  
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان  
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم  
 شواسته ام چیزی بیاموزم .  
 \* پس کار عکاسی با فلیمبرد آری  
 نزد یکهای با هم دارند ؟  
 - به نظر من منشا و اساساً هر  
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند  
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب  
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری  
 تکنیک های عکاسی را بداند .  
 \* در حدود چند بار چقدر  
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟  
 - در حدود یکصد و بیست  
 آهنگ را .  
 \* چه ره آورده های در ساحه  
 کارتان دارید ؟  
 - دو مدال از طرف س. د. ب. ج. ا. -  
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی  
 ج. د. ب. ج. ا. و همچنین با تمهیه  
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی  
 بی باز هم افغانی استی جایزه  
 تشویقی هم گرفته ام .

دارد اما باید آهنگهای را مطابق  
 به آن ها جستجو نمود .  
 \* گاهی دلتان خواسته  
 چیز خارق العاده تصویری  
 برای تلویزیون تهیه نمود  
 و هدیه کنید ؟  
 - در صورتیکه چیز خوب و -  
 خارق العاده بی زاید اکسم  
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام  
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -  
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری  
 مینمایم همه اش هدیه بیست  
 برای تلویزیون .  
 \* سفرهای تان به ولایات و  
 خارج کشور چه گونه بوده وجه  
 در سهای به شما داشته اند ؟  
 - سفرهای که به خارج کشور  
 نموده ام همه اش در روند کارم  
 تشویق کننده بوده و در زمین حال  
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور  
 خود بیاورم .  
 و سفرهای که در ولایات کشور  
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام  
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور  
 همراه داشته باشم .  
 \* مثلاً به کدام کشورها سفر  
 نموده اید و از آن جاها چقدر -  
 آموخته اید البته در رابطه به کار  
 شان .  
 - سفرهایم به دمارک ،  
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده  
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان  
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم  
 شواسته ام چیزی بیاموزم .  
 \* پس کار عکاسی با فلیمبرد آری  
 نزد یکهای با هم دارند ؟  
 - به نظر من منشا و اساساً هر  
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند  
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب  
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری  
 تکنیک های عکاسی را بداند .  
 \* در حدود چند بار چقدر  
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟  
 - در حدود یکصد و بیست  
 آهنگ را .  
 \* چه ره آورده های در ساحه  
 کارتان دارید ؟  
 - دو مدال از طرف س. د. ب. ج. ا. -  
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی  
 ج. د. ب. ج. ا. و همچنین با تمهیه  
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی  
 بی باز هم افغانی استی جایزه  
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



# نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

## از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای  
اجتماعی، نوزولوژیک و روانسی  
میتوانند هنجار شوند.  
الکول سبب چسبیدن پیرگونیهایی  
در ریه ویت میگردد؟  
الکول سبب تغییرات و رسی  
نظمی های مختلف میتابولیک  
در اورگانیزم انسان میگردد.  
بالای میتابولیزم ویتامین های  
گروه B مخصوصاً ویتامین B<sub>1</sub>  
تا تیرکرد و در نتیجه زیان های  
متنوع و مختلف در سیستم عصبی  
مرکزی، سیستم عصبی محیطی و  
سیستم عصبی اتونوم از آن بسبب  
وجود می آید. تا تیرات سوز  
آن بالای جهاز هضمی به شکل  
التهاب معده، سرطان هلو  
تغییرات در جذب مواد غذایی  
ظاهر میکند، سخت شدن و ریا  
سفت شدن حاد تا ناگوارد پیر  
بست که در رفیعی زیاد اشخاص  
صیبه به صورت مداوم از الکول -  
استفاده میکنند به وجود آمده  
میتواند الکول سبب یک سلسله  
تغییر غیرقابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید  
به صورت مرتب از اندازه های  
زیاد تر آن استفاده کنند که به  
این ترتیب آهسته آهسته و -  
بسته می به الکول به وجود  
می آید.  
در ایجاد وابسته می به الکول  
محیط زیست شخص، مسائل  
تربیتی، اعتنات، عقاید مذهبی  
خستگیهای بیش از حد جسمی  
و روانی، موجودیت ناراضی ها و  
صدمات روحی شدید و یا خفیف و  
مداوم نیز اهمیت دارد. البته  
عوامل نوری نیز در ایجاد وابسته  
گی به الکول رول دارد مانند:  
وفرت الکول در محیط و دسترس  
سهل به آن، استفاده از الکول  
به قسم تجزیه بی به وسیله  
نوجوانیک یکی از اعضای خانواده  
او معتاد به الکول شده اند و او  
گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن  
آزادی خود و تیریه الکول مینویسد  
طوری که ملاحظه میشود عوامل  
سبب وابسته می به الکول -  
ناگون و فراوان است که معمولاً

از الکول به وجود می آید.  
وابسته می به الکول چسبندگی  
به وجود می آید؟  
طوری که گفته شد از اثر استفاده  
از الکول در پیرگونیهایی منحصر  
جسمی و روانی ایجاد میگردد که  
آهسته آهسته این در پیرگونیهایی  
شکل ثابت را به خود میگیرد.  
الکول در مرحله اول به اندازه  
کم، تا تیرات آرامش بخش  
تسکین کننده، نشاط آور و تسریع  
کننده فعالیت های روانی را دارد  
به همین علت کسانی به این گونه  
تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و  
به آن مراجعه میکنند که با محیط  
زیست خود تطابق خوب نداشته  
و یا بی نظمی های روانی از نوع  
Neurosis و یا تشوشات  
شخصیت داشته باشند. این گونه  
اشخاص در مراحل اول با استفاده  
کلاه و ناگاه از الکول بروی های  
روانی خود را ظاهر احوال میکنند  
ولی سرانجام به مرحله بی  
نیرسندگی از اثر در پیرگونیهایی  
ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی، الکولیزم،  
نیابت از استعمال انراطسی  
مشروبات الکولیک است که  
سبب تشوشات در نوزوم های  
معیاری سلوک و روش شخص در  
محیط زیست، خانواده، جامعه  
و هر چه کار شده و همراهی نهایی  
برای صحت خود شخص الکولیک  
و آسایش و آرامش سایر اهالی می  
باشد.  
از نظر طبی، وابسته می به  
الکول، یک حالت بیماری و غیر  
نورمال است که شخص از اثر  
استعمال زیاد و مداوم الکول -  
سرانجام به مرحله بی میرسد که  
خود را ناگزیر به استفاده از آن  
میداند و این ناگزیری به علت  
احساس نشاء و یا خماری و هم برای  
جلوگیری و کاستن اضطراب روانی  
و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت  
که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

# الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .  
 واقعات التهاب و سرطان غد و  
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها  
 بیشتر تعادف میگردند .  
 - نشاء یا مستی الکولیکست  
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی  
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال  
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از  
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده  
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به  
 وجود می آید و تاثيرات  
 ( Toxic ) توکسیک و مسموم  
 کننده الکول بالاي حشرات  
 دماغیست . در شروع این حالت  
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس  
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده  
 عضلات به استراحت ( Relax  
 مصروض شده و یک حالت آرامش  
 جسمی و روانی به وجود می آید .  
 حالت مزاجی شخص یک نوسان  
 به جهت مثبت داشته ، احساس  
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد  
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد  
 به خود به صورت گداز و تغییر  
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی  
 واقع بین را از دست داده ،  
 امکانات خود را پیش از حد از یاد  
 بی کرده و خود ستایی میکند .  
 نیروی خود گاهی ( Autocritic  
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و  
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند  
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند  
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،  
 انبساط مزاجی شخص به بیاد  
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل  
 هر موضوعی ، واکنش میدهد ، به  
 آسانی از رده شده و یک حالت  
 متاثری و عیبه علاقه را به خود میگرد ،  
 تعصب و شدت یافته و امکان  
 دارد بعضی اعمال و حرکات  
 Empulsiv به وجود  
 بیاید ، شخص درین مرحله به  
 آسانی به اعمال و حرکات  
 Agressive و تعرضی نسبت  
 به اطرافیان و یا نسبت به خود  
 ممکن است دست بزند و حوادثی  
 را که از نظر قوانین و مقررات  
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای  
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat  
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از  
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن  
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات  
 نیز واضح نمیشاند که این عدم  
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه  
 تاثيرات مسموم کننده الکول  
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum  
 به وجود می آید .  
 در پایان حالت نشاء ، غالباً  
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در  
 عضلات ، سردردی ، تلخی و  
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی  
 و فرط حساسیت به وجود آمده و  
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص  
 دست میدهد که این همه از اثر  
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي  
 انساج عظمی ، معده ، جگر و  
 سر انجام دماغ به وجود می آید .  
 گاهی تسم حاد الکول نیز  
 به وجود آمده میتواند که درین  
 صورت حالت شعوری روشن از  
 بین رفته و شعور به مگر است و  
 خصانت میگرد و ممکن است تا  
 سرحد کوما نیز برسد ، درین  
 حالت گاهی تشنجات منابسه  
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند  
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول  
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .  
 الکولیزم مزمن چیست؟  
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی  
 به الکول طوری که در آغاز نوشته  
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد  
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری  
 به نوشیدن الکول است و نشان  
 دهنده وابسته گی جسمی و  
 روانی شخص به آن میباشد ، در  
 اثر آن شخص به صورت متناوب  
 ( Periodic ) و دایم  
 مجبور است الکول بنوشد و در  
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های  
 جسمی و روانی در او پیدا میشود  
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی  
 در شخصیت و روان خود دچار  
 میگردد .  
 الکولیزم مزمن به صورت  
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این  
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده  
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه  
 گناه صورت نمیکند که تدریجاً  
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته  
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل  
 میگردد ، با پیشرفت این حالت  
 به تدریج تغییرات در روان و  
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول  
 الکولیک شخصیت به وجود می آید  
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله  
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛  
 شخصیت مرحله اول عبارتند از  
 ۱- درین رفته رفته استفراف  
 در صورتیکه نشاء خفیفی  
 شدید هم باشد .  
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی  
 بازدارنده ، استفاده از  
 اندازه زیاد الکول .  
 ۳- برخی از حوادث و واقعات  
 پیش از استفاده از الکول ،  
 فراموش میگردند ، نشان  
 دهنده اختلال در حافظه  
 است .  
 ۴- صورت به استفاده از اندازه  
 زیاد الکول به خاطر بیاد  
 دست آوردن نشاء آشکارا  
 که این حالت نشان دهنده  
 ایجاد حالت تحمل ( Tolerance )  
 الکول است .  
 مرحله اول الکولیزم مزمن  
 ممکن است ۲-۳ سال دوام  
 کند ، شخص وابسته به الکول  
 آهسته آهسته به مرحله دوم  
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از  
 علائم مهم و دایمی آن به وجود  
 آمدن علائم قطع دایمی و مسا  
 بند ( Abst in a nce ) است  
 این علائم طوریست که روزیکه  
 شخص الکول ننوشد ، مانند  
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی  
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و  
 برخی رنگ های خون در روی  
 پرچون شرایین صلبه در چشم  
 پرش قلب ، شارخون یا بین ،  
 احساس ناگوار و دردناک در نا  
 حیه قلب ، سرخچی ، سردردی  
 برو زیاد ، جلد شدن جلد  
 انگشتان ، رعشه دست ها ،  
 درد های عضلات و مفاصل ،  
 تشنجات هضمی ، بی اشتها  
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس  
 اجزای فوق بی نظمی های روانی  
 نیز افزود میگردد که به شکل  
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،  
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها  
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم  
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه  
 شخص معتاد مجبور است جهت  
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار  
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار  
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این  
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال  
 دوام کند .  
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن  
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره  
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه  
 کم الکول ، به حد اعلاهی نشاء و  
 مستی دست مییابد ، درین  
 مرحله شخص به صورت منظم از  
 الکول استفاده کرده که به صورت  
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب  
 الکول مینوشد ، این حالت  
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا  
 یک هفته دوام کرده و شخص  
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار  
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی  
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،  
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،  
 عرق زیاد ، فشارباین تشنجات  
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی  
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ  
 و لاغری به وجود می آید ، درین  
 مرحله از اثر استحاله و تخریب  
 دماغ کوچک ( Cerebellum )  
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی  
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در  
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات  
 نیز به وجود می آید .  
 با پیشرفت این مرحله تحمل  
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش  
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء  
 میگردد ، ممکن است حملات  
 تشنجی به شکل مرگی ( Epilepsy )  
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،  
 تغییرات در وضع روانی و از جمله  
 حافظه شخص عمیق تر شده ،  
 حالات تعرضی ( Agressive )  
 ممکن است به مشاهده برسد ،  
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً  
 به تغییرات منفی معروض میگردد  
 اختلالات عمیق روانی که از



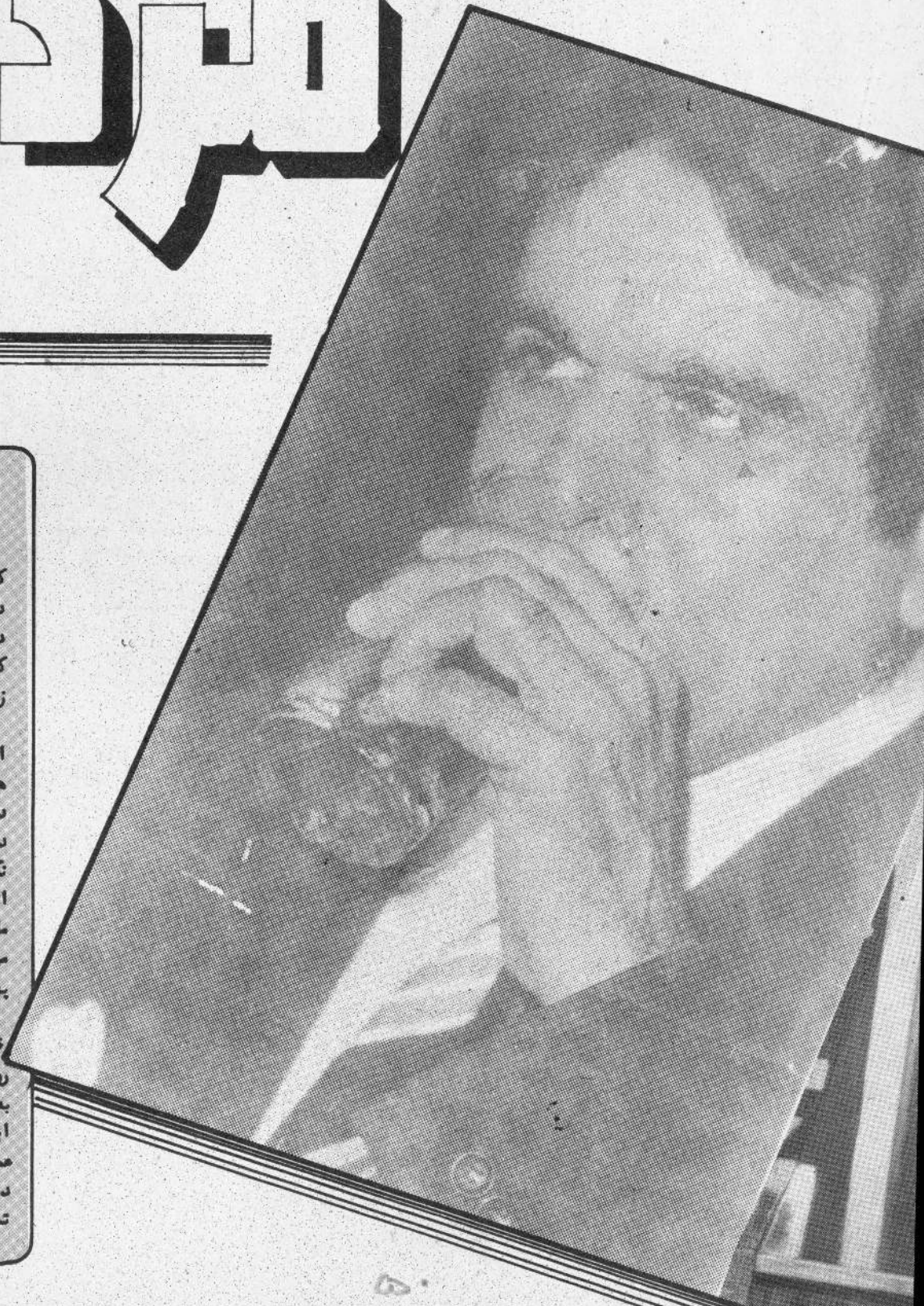
# دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :  
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .  
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند  
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه  
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره  
کافی از اهل بیت و کفایت هنری  
داشته و صاحب شهرت و ثروت  
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم  
کدام کاستی و پاکبندی را در -  
زنده گیتان احساس میکنید ؟  
- طرح شما نهایت ظریف  
است ، ثروت و شهرت به مثابه  
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه  
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه  
در بانک ها و صندوق ها  
نگهداری میشود ، که خیلی هم به  
انسان متعلق نیست ، شهرت هم  
مانند سایه بیست که بانگهای  
مردم که مانند آفتاب است ، هستی  
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه  
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان  
روپایس شود و برای کسب شهرت  
به سوی جنون برود ، در آن حالت  
این شهرت ، در واقع یک احساس  
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان  
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی  
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین  
دین برحق و مسلم مردم است که  
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس  
احساسات پاک و شسته ، این  
نوازش های بی لوث و شرفانسه  
این چشم داشت های بی رها  
و هنر دوستانه ، شان را نباشد  
با خنده و فریب ، تقلب و پسا  
کوزی به خاطر پول و مکتب  
بازی گرفته من در برابر مردم  
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس  
می کنم .

اندکان می کم یک موجود عاجز  
و ناتوان است ، این مردند که  
مراهایه ناز ساخته و جای برایم  
در طاق سینما قابل شده اند  
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر سینما  
هند جای داده اند . درست  
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسنانات داشته  
علا در سینمای هند پیاده شد -  
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود  
داشت و یا این که برداشتی  
داشتید از فلم های روز ؟ آیا  
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،  
سبب این سیمای جدید در تخیل  
و هنر سینمای هند شده است ؟  
- پرسش شما دلچسپ است -  
از دیگرگونی سیمای سینمای هند  
باورود من ، در سینما ، حریف  
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم  
تاحال نمیدانم چی کارنامه یسی  
رابه سینما انجلم داده لم ؟ قبل  
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل  
کار نهایت دشوار است ، تصور  
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه  
لطفاً صفحه را برگردانید

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت  
و طلب ثروت است این سراز در  
ذهن و ضمیر هر انسان جای  
بزرگی داشته و یک بخش آمال و  
اندیشه های او را استیلا کرد  
ولی این آرزوها را از جباری  
مشروع و درید استحقاق باشد  
حاصل کرده از راههای غیر  
مجاز ناصواب .





# دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری ربه حیت مادر وان دیگر ربه سمت پدر میاید بود . از یکی جدا می شود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیسته آن یکی بهمار میشود ، با یسند التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیسته بازتاب دهد .

آن دیگر میمیرد ، باز هم از مثل میخوانند ، عمیق ترین تاثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل و بر سنهپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیاید ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میشود ، یعنی هنرمند بهمن (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میشود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میدیدم در فلم مادری میمیرد ، با خود میگفتم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میدهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمی کند ؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه میکنم آیا میتوانم ذهن خود را مهار نماید تا مثل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فریبی متوصل میشود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و یا پیروی از اصول ((پراگما - تنیم)) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانم ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهشته ((لورنس - الیویه و سپنتراس)) فکر میکردم . وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پایبند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس ، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر میکردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گسر

# از غزنه

از خرمن بزرگ هنراسته من تاجایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند . . . . . فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی ، اورا نمایشنامه چگونه ممکن است او را نمایش بد هم .

اینجا مطالعه سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگراف مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبندم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظ کامل باشد ، ولس در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متوصل میبوم ، با یسند کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنر

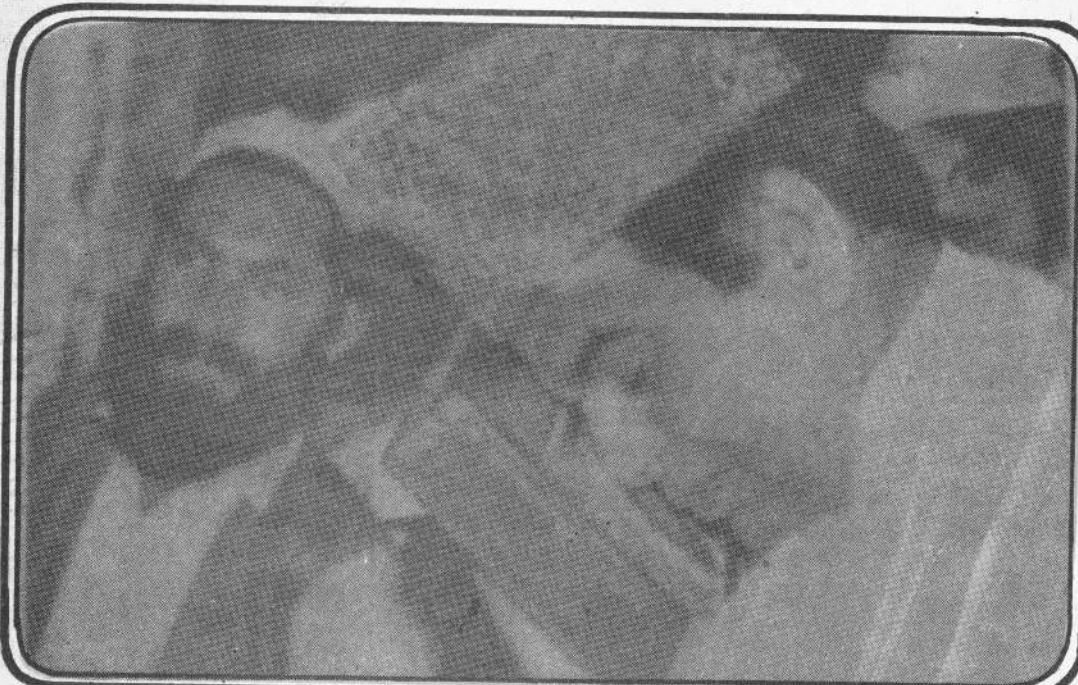
پوشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدیم ، همه دروغ است . من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنرمند ؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پده ها ، هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند . . . . . آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میمیرد . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولس او در گینودن ، تحت تلقین وزیر تاثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتصمیمت نمیگم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم ، ولس از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و پده پرش وزنده گس کرده ام و معتقدم که آن چه برون



از ماست ، در واقع وزنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این فرمول ، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بیابا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیشود ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کمو فلمبرداری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد . ولس در این کار هم اندیشه

# دوسته کار چینی

نوشته: صباح

## د ختران کیسه بر از خود دفاع میکنند!

دوسته کار چینی  
دوسته کار چینی  
دوسته کار چینی  
دوسته کار چینی

سرگند شتاند.م  
 — چرا اقدام به کیسه بری کردی؟  
 — ادا رنگب صنف دوم بودم و سه تشویق يك صنفی ام بنام شیلا شروع به کیسه بری کردیم چون خوردن بودیم بنده نمیگردد.  
 — تنها اگر چه جنگ مقامات می آفتید هم لت مامیکردند و تا حال این مسلک را دست دار و ادامه اش میدهم.  
 — زیاد ترین پولبراکه تا بحال دزدیده اند چه مقدار بوده است؟  
 — (شصت و پنج هزار افغانی)  
 — روم رابه طرف ناد و گردانده میروم از چه وقت به این سوکیسه بری میکنی؟  
 — باشم میگوید: زمانی که هشت سال داشتم.  
 — شوهرت میداند؟  
 — ((بلی میداند))  
 — زیاد ترین پولی راکه به سرقت بردی ای چند است؟  
 — (شصت هزار افغانی)  
 — بعداً سوال را متوجه هردوی شما ساخته میروم:  
 — شما چگونه جیبهای پولدار و بی پول را تشخیص میدید؟  
 — ناد و میخندد و روکی میگوید:  
 — ((فکرت نبود که بیشتر گفتم از هشت سالی تا حال این کسب را دارم.))

بقیه در ص(۱۰۱)

شوهرش سیلانی است او هم بنده است و ناد و خانم هم برای بار سوم همراه با روکی بنده شده اند. وقتی در برابر بالایی جوکس امریت محسن میشینند روکی با خنده های بی ادبانه می خواهد خود را تیرنه کند و ناد و باختیار سکوت و ترجیح میدهم طرف صحبت و کن را اول انتخاب کنم و از او میروم.  
 — میخواهم اول از زنده گی ات قصه کنی.  
 — ((بتوجه))  
 — من زور نالیست استم.  
 — ((به چه چی))  
 — چرا بنده شدی؟  
 — ((دزدی کردم))  
 — چگونه گرفت کردی؟  
 — بایی حوصله می میگویی: «مثل دفعه قبلی گیم کردند»  
 — چند بار بنده شدی؟  
 — ((دفعه بیشتر وقتیکه چهل هزار افغانی را از جیب یک زن — بالا رفتم، نگران سرویس متوجه شد نزد یک آمد و گفت نیم پول رابه من بده در غیر آن به گرفت میدهم. من که پول را به داخل موزه ام — جابه جا کرده بودم برایش نداهم نگران سرویس هم مرابه جنگ آن زن داد و بالاخره سرخدم بمه جسم کشید و شش ماه جسم را بشت

جوان و مقبول استند. هردوی شان بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سال عمر دارند. دوست دارند زیاد بخندند و زیاد هم هوشی بگردانند در صفاي شان اصلاً تاثر يك زندانی را نی یابم، هردویشان در محسن زمانه توقیف استند.  
 یکی روکی است که زیاد زورک بی هراس، بیرونی حیاست. در قیافه اش از شروع چیزی نمیایی از جویدن ساچش با صدای بلند می احساس راحتی میکند. کسی از مقبولی خود مضروب و از بهار خود در کیسه بری بخود می آید. برای پار سوم به جرم حبیب زنی و کیسه بری بنده شده. مجرد است از فامیل بی مسؤولیت و در برابر فرزندان، سر بلند کرده، چشم به دستهای افتد که به گونه برجسته يك قلب تیر خورده و نام ناد و خانم لکوی شده، در میانم که بادوستدترین وهم مسلکشان زیاد صمیمی است.  
 نام دوستش ناد و است، نام اصلی اش ناد به، و او را خواهر خوانده اش روکی از ناز ناد و خطاب میکند، چهره اش مقبول و اندامش لاغر است، سر بلند و له، سگرتی و کم حرف است، می خواهد مودب باشد، اما سعی پیش تصویرهای داغ بی ادبی را باز گو میکند.

# آوردن همای و ادوی

## قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و وسکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیهوش بیفتند و باز بعضی در ابتداء چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام روخوا هر روز رانزنند یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

## تک چستی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بد آن درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسایم خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی نابخورزش نمی توانی خورد (و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادوی و حکایات

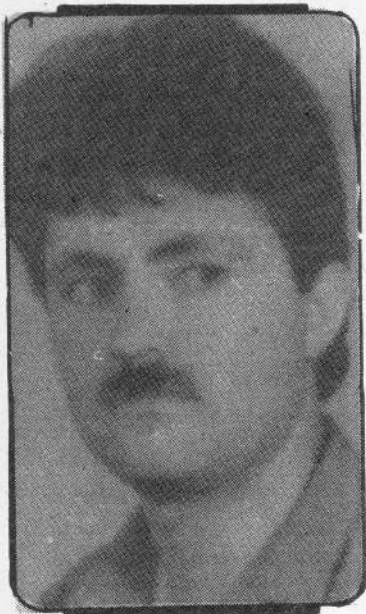
## رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آید میان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهی جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصای بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

## راستی ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و با وی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهمی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیتر باشد که درمانده را خلاص دهد .

# تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،  
 کدامین روزگاری  
 در کدامین چارسوی شهری بنیاد بیحاصل  
 به آنکاهم  
 که دست مهربان چاوش خورشید  
 نهال سینه دخت زمین را  
 از نوازش  
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!  
 که جانش در حریر ناز  
 به سان ساقه سیزی  
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -  
 میرقصید

\*\*\*

و سوسان شمیم مظهر جانش  
 امید رویش یک مهر را -  
 در دشت های بایر ز هنم  
 همی افشاند

\*\*\*

دو گیسوی مرق الد پرچینش  
 صلیب سرنوشت را  
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها  
 به روی صفحه سپین سیایش  
 سپه آدین همی بستند

\*\*\*

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟  
 خیال لذت عینیوشی  
 بلند ای شکوه گلشن سعادت  
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر  
 جلال عظمت مهر است  
 و او قامتش  
 یک دفتر سعادت  
 چو میدانم  
 از آنکاهم که او را دیده ام دیگر -  
 کشت سینه ام -  
 در آتش یک درد

میسوزد  
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره

می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش  
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند  
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست  
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود  
 به برگ هرادای او شمیم آشنایی بود  
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

\*\*\*

نمیدانم که او را  
 هیچ دیگر دیده ام یا نه  
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست  
 فقط آنجا که مهر است و بهار جشن سرسبز نیست  
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم  
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ

ومن  
 این بسته بازجهنم یک تاریخ  
 یک آیمین و  
 یک فرهنگ

ومن  
 این ناامید از هستی  
 فرسوده  
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم  
 چو بیجاننده ام ای دوست  
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو  
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه  
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوي وښیږي  
 دده د شعر ونو لویي مجیزه هم (المسرح  
 نخلوت) ترهنوان لاندې خپره شوی ده له وطنه  
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کی دي  
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی \*



### شونه

ژونده ماویل  
 شپه سم را سره دروسی  
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم  
 بی فیرته!  
 نه دي خوندو  
 نه دي رنگ شو  
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

### بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې  
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره  
 تاچس خیال د جدایی درلود په زړه کسره  
 له اوله دي په محان ولکس میمن کسره

### کید

د اتم جسی  
 پرسته هسې  
 د شنه سوری په زناکې  
 لویه شوی  
 بنا پسته بی  
 مگر گسوره ا  
 مادي خانگونه  
 لا  
 لاسو د رڼې نه و  
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

### خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی باخه راته نه که بیمانه کړه  
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه  
 یاره هسې می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شی  
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره  
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تمخیل کې  
 د جامونو په کر لگهاري لور ه سته ترانه کسره  
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغیشو کې  
 چې توفان شی په توفان کې توفانی مویارانه کسره  
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې  
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه  
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره  
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره  
 د عمر ونو ارامس می وچو شونډه و ته می گسوره  
 ساقی جگ شه بیالی بریز د ه خمخانه رایه پمانه کسره  
 چې مو مینه مینه تل شی چې مو وینه وینه خپل شسې  
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

# خاطره‌فلمی «معرفت»

# ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زیستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم . . . .
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای جمعی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یگانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .

در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟

- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .

X می‌خواهید که در سنگه گورتان چی رانقش کنند ؟

هنسوزخیلی زود است X اگر در لهت با امیتا بچهن

## نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسمه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

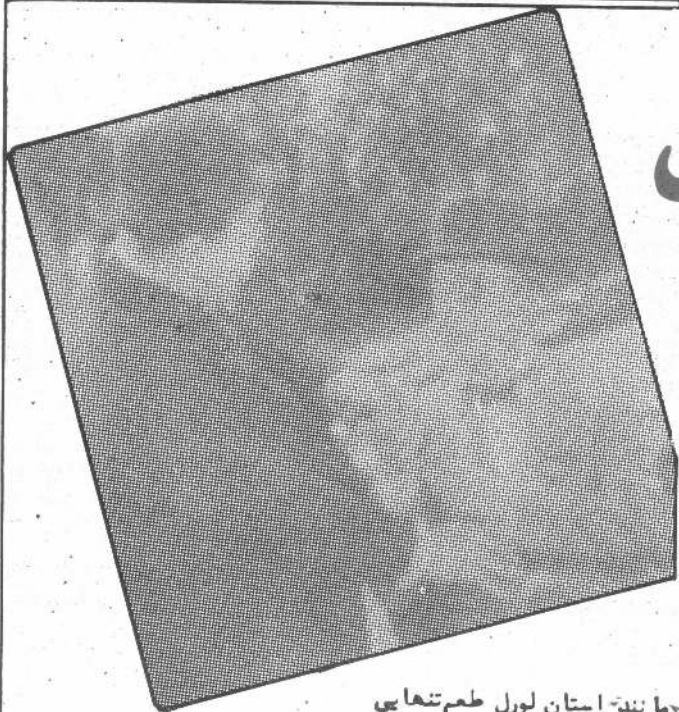


## در فلمی وطن یا کفن

# چهره‌ها و نقش‌ها

# لورل و لورل

# هاردی هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر راه یکدیگر قرار گیرند همدیگر زنده گی جداگانه ای داشته اند .

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در یک خانواده هنرمند انگلیسی دیده به جهان گشود . پدرش (( ارتور جفرسن )) یک انکتوریاتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصیل نتوانست در یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک مدرسه به مدرسه دیگری میرفت و در صنف شوخی و مسخرگی میکرد و همه او را دست می انداختند و به اصطلاح بدلقک صنف بود این موضوع او را تسکین میداد و احساس تنهایی را در او از بین میبرد . وقتی برای اولین بار در صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را را به نام سیر ارتور جفرسن می شناختند و شهرت پدرش وسیله بی برای تبلیغ او به شمار میرفت

لورل هاردی در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ایالت جورجیا دیده به جهان گشود . او نیز

مانند استان لورل طعم تنهایی را چشیده بود . پدرش یک قاضی و سیاستمدار امریکایی بود و هنگامیکه لورل هاردی از ده سال نداشت . زنده گی را بدرد گفت و مادرش همه پس انداز آنها را صرف ساختن یک هتل کوچک کرد . لورل نیز ایا به خاطر هیکل چاقش مورد توجه همشاکرند و بهایش قرار می گرفت . زمانی او گفت :

درین دنیای بزرگ لورل و هاردی های زیادی وجود دارند . من آنها را در هتل

مادر زیاد دیده بودم . آدم های کاملاً ابله ای که هرگز اتفاق بدی برای آنها رخ نداده بود و آدم های کاملاً باهوشی که ازین آدم های ابله . ابله تر بودند منتهی . خود . این موضوع را نمیدانستند ایند و شخصیت متضاد و در همین حال بهم پیوسته . بر حسب تعداد بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست و پا چنان برهنه گرفت که یک زوج فراموش نشدنی را تشکیل دادند .



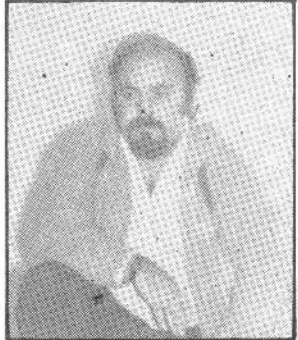
آخر آ فیلم حدیدی را محترم مقربنی به نام اسقوط کارگر - دانی سینماید که سناریوی آنرا محترم انجنیر لطیف نوشته و کار فیلم برداری آن را سید موجود حسینی به دوش دارد .

درین فیلم که بیانگوانعمیت های جامعه ماست ، هنرمندان آسید الله آرام و معرفت شاه نقش آفرینی نموده اند .

روبه روشوید ۲۰۰۰  
- میگتم : (۱ بیوزن میخوام)  
...  
X برای آخرین بار کدام دروغ را گفته اید ؟  
- دو سال پیش ، جهت بهبود یک وضع معین .  
X یک راز را بگوئید ؟  
- این که من ازدواج نکردم .  
...  
X زیباترین مردی که تا حال با وی ملاقات کرده اید کیست ؟  
- هیچ یک ، من به زیبایی ارزش قایل نیستم . مردان زیبا رنج اند . من مردان جدیدی را دوست دارم .  
X در زندگی دوباره تن آرزو دارید که چی باشید ؟  
- یک مرد تازه مردان بیچاره مون که چو گونه با زنان رفتار کنند .  
X بهترین دوستان ؟  
- خداوند و او . . .  
X قصه اید هال عشقی برای تان کدام است ؟  
- قصه خودم .  
X یک جاشدن را تعریف کنید .  
- یک جا شدن یعنی در بهلوی یکدیگر نشستن ، به چشمان یکدیگر خیره شدن ، بدون گفتن حرفی و در انتظار یکدیگر . . . .

## سازنده های جدید

انجنیر لطیف :  
فیلم حدیدی را به نام ( اسپر ) روی دست دارم که سناریوی آن را خودم نوشته ام و وظیفه کارگردانی آن نیز به دوش منست . موضوع این فیلم را تجارت هیرویین و مواد مخدره در سر دارد .  
کار فیلم برداری آن را محترم وحید الله رمق به عهده دارد و هنرمندان موفق سینمای کشور در ان نقش آفرینی کرده اند .









وحید امید ویکل صفحه ۵۸

# دانشگاه فرهنگ و هنر ایران

# صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراجچه که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نغز می خواست، شایسته تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون از زبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۱ از طرف رادیو تلویزیون

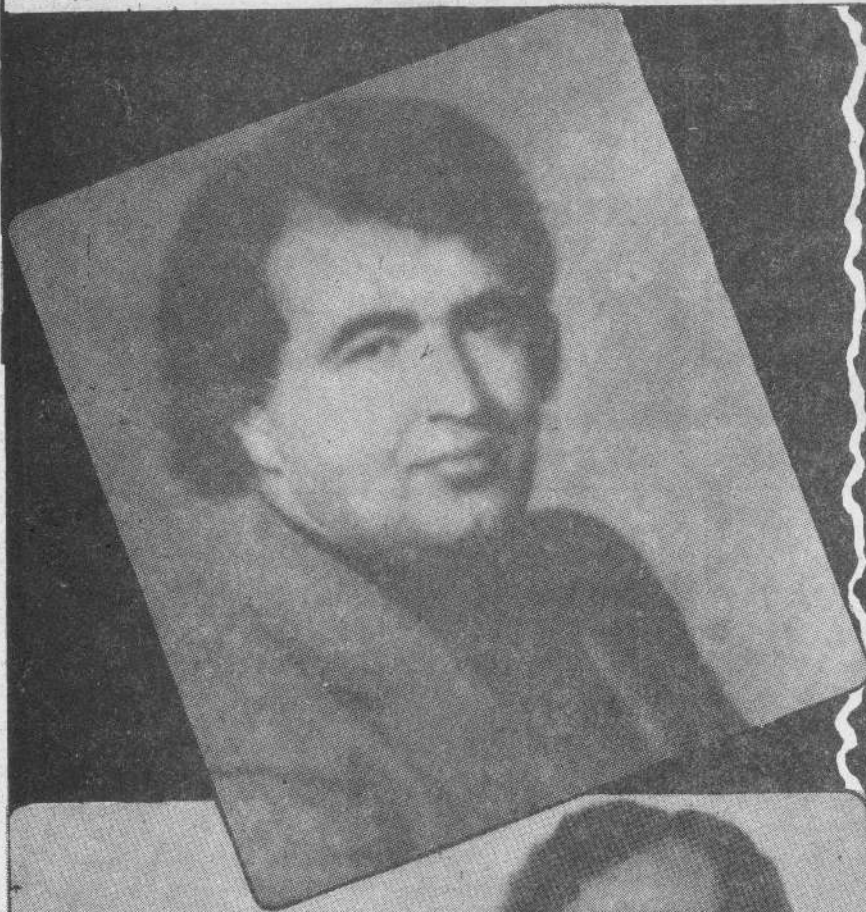
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه نهاد رساچه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفجر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشت در فرجام هموای مرگ انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون از زبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسختی نوازه با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدایی تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعد شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد نکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه  
 ناملایمات درزنده گی داشت  
 لبخنده میزد، مرگه رامسخره می‌کرد  
 و درآینه چشمانش تصویر آینه  
 روشن جاو دانه نقش بسته بود  
 از همه چیز صحبت می‌کرد به همه  
 چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-  
 بنده از راه رسید لبخنده در  
 گوشه لبانش خشکید و تصویر  
 آینه درآینه چشمانش شکست  
 و امروزکه یکسال از مرگه اوسنگذر  
 نمیتوانم بخود بقیولانم که  
 همایون (رازبان) آوازخوان  
 خوب کشورمان یگر درمیان ما  
 نیست.

ولی به اجبار می پذیریم که  
 همایون رازبان دیگر در میان  
 ما نیست؛ درست یکسال قبل  
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری  
 های ساعت از عدد دو گذشته  
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را  
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب  
 سرد ریخت تا فراز راهشان -  
 روشنایی باشد زن و فرزند او -  
 رهسپار د یگر بودند.

یک دیار  
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده  
 برای دقیقه هارا بر می‌شمرند و  
 همایون آنان را بدرقه می‌کرد؛ او  
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -  
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -  
 مهربان زن گره میخورد، خوشی  
 زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)

### شهبانو ثریا:

# اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ( طفل و مادر) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد این خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری پهلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه پهلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه افسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و یا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنبلی ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتند و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرم شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: ... از (دیام) زیاد خوشم می آید. مانعیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. دریافت که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش (مستر هیلر) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد - آباد) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت براند اخته می خواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پرا ز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (زاد آباد) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داد - شت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده گی با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم. سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گی شکر کتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلان زومبرگ)) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس (زاد آباد) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بد بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیریم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهاییکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورم مدق (پسر صدراعظم) بود. بسا وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایلی بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارنست بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورده بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم (بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنسوز از من بپا بی.)). او خواهر شهنشاه رانیزه جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. (بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - کمترین من موجود به شهنشاه بودم، نتوانستم مناسبات بدیده. با محمد رضا تا آخرین نفهمم. منگ از بیماری (تیپوز) رنج میبرد. دکور عیادت همیشه به عیادت در (زاد آباد) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۵)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی  
وی نظمی آن مشهود است. زیرا  
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز  
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک  
را با بزرگ و جز را با کل انطباق  
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم  
رایه جای خوشی و صیب رایه جای  
زیبایی قبول می کند ، برای درک  
زیبایی آرامش روانی لازم است. و  
آرامش روحی را ، بدون خوشن  
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام  
است ؟  
آن چه برای برهرا ، زیبا و  
درخور تحسین بود ، مورد  
بذیرش مردمان تمدن امروز -  
نیست . این برای آن است که  
درک ماوان هادرمراحل مختلف  
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای  
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،  
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین  
نبود . بدین لحاظ مبیار واحد  
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی  
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی  
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،  
خوش آیند است ، برای اوسعت  
درک مطرح نیست . قریحه بلند  
تحلیل را ندارد ، که به درک وی  
کمال رساند . او چیزی را که در سطح  
وجود ندارد دیده میتواند ، نه  
ژرفای آن را . شخص عاقل به  
چنین ساده می نریب نمی خورد .  
او که صاحب نظراست ، مقنون  
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب  
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو  
میکند . رنگارنگی زود به چشم  
میخورد ، اما زیبایی را فقط با  
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت  
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه  
ژرف است. به همین اساس -  
پیشدارند ، لذت زیاد است. برلی  
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده  
کافی نیست. بلو بیش ژرف باطنی  
ضروری است. و اما فریش زیبایی  
ایجاب دانش ویژه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار  
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.  
قشنگی گل به اندازه چهره  
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند  
کرد . سیمای آدمی نه تنها  
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،  
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -  
نند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را  
در زمین با خود دارند . انسان با  
نهاترین اسرار قلب مادر تا منسد .  
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی  
هیجان بود . برای همین شهنزاد  
دهی که به خاطر پیروان خود ،  
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری  
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه  
خواهند کرد : (( شما از زیبایی  
شروع نمودید و به اخلاق جستجو  
کردید برای چه این دو مفهوم را با  
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .  
و زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو  
خیره اشکال گونه گون ، اثر  
میاندازند . از این رو با کلمات  
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د  
خود جلب توجه میکند و چرا  
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز  
درک نکردیم ام ))

به پنداشت من : اگر بگویم  
که خیره خاطر آن خیر است که  
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته  
نشده است. خیر ، حقیقتیست که  
به تنهایی از مندی حسی مارا بر -  
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی  
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.  
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد  
سعادت یاد نظر داشت ضرورت  
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا  
در سیمای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها  
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را  
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش  
و غیره انشایی استند که لابد مو د  
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار  
کننده آن حالتی نیست ، که در  
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .  
میان نعمتها و جهان ماحول ،  
همه آهنگی ژرفی وجود دارد ، میان  
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط  
نهائی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی  
زیباست. و عشق زیباست. عشق را  
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .  
او در وجود خود همه آهنگی دارد و  
این هم آهنگی را با دنیای ماحول  
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای  
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی  
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز  
نمایان میشود . زیبایی عبارت از  
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر  
و نیکی هم بروز اختتام یافته  
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -  
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که  
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است  
لذا ، از نظرا ، غنای حقیقی در  
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت  
خود پسندی ، رها خواهیم شد و  
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم  
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را  
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .  
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا  
حتی زنده می خود را ، به نام -  
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،  
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی  
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی  
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره  
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما  
رایه نه آکاری تحریک میکند . زیبایی  
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار  
میسازد . و نیکی زنده می انسان  
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهادیدن تر و معقولتر  
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور  
به ارمغان می آورد . ذاتاً  
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او  
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که  
به مشکل میتوان خیر رایه گونه  
زیبایی شناخت. هنگامی که  
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به  
سان دریای پر خروش و جسد  
می آید . در آن وقت هیچ چیزی  
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . . .  
برای همه خوش آیند است ، اگر  
میز میمانی بادسته های گل و -  
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته  
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -  
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی  
نماید ، در آن صورت همه این  
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .

زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -  
سخای روح است. لیکن نیک -  
سخن پر لطف و برخورد مهمان -  
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای  
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -  
بی جلوه میدهد . البته که همه  
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی  
زیادی یا نیت میشوند که به خاطر  
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع  
حقارت و دستی را میزند . آنلی  
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت  
کرده نمیتواند ، فراوانی خوراکی  
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با  
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -  
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :  
( ( مهربانی زینت نیرومند است . ) )

اما شخص نادان که زیبایی تو -  
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی  
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -  
هکن و ویران کننده ، احترام  
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .  
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی  
های دیگری نیست . مگر به این  
چیز فقط کسانی متوجه شد ،  
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از  
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس  
زیبایی آبستن زن را سروده اند .  
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -  
رت را ، در آبستن مینیند . در -  
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که  
آبستن است ، آن قدر خوب به -  
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن  
هنگام ، تمام وجود او ، بانوی برتر  
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه  
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم  
خوب نخورد ، ولی این حالت به  
خود وی خود ، احترام بر انگیز است .

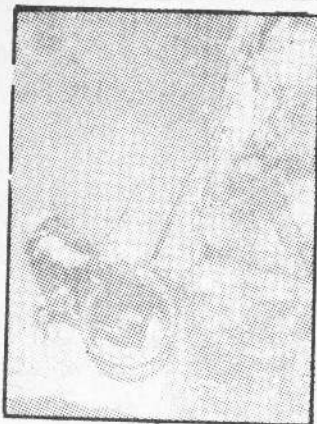
ابرنازک وی نیم و باران که بی  
هدف در بانهای آسمان سرگردان  
است ، در نتیجه تابش شعاع -  
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی  
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما  
ابرخیم برنم و باران ، به گاو سیاه  
بزرگ میماند . او با سرخی خیره  
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام  
نگاهها را ، به سوی خود جلب می  
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال  
و سیرابی را ، به زمین خشک و -  
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین  
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -  
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت  
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و  
زیبایی را درک کرده ، حتی به  
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیب  
میتواند بی برد . قناعت و  
شکسته نفسی او ناشی از کمبود  
حس زیبایی شناسی ( استه تیکی )  
نیست . بل از فراوانی آن است . . . .  
باغهای تفریحی آشوکا اکنون  
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم  
باقی نمانده است . اما ستونها و  
وسیله های که توسط شاه در -  
جای افتادن بود آنگداشته شد ،  
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از  
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی  
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای  
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی  
بود ، که راه نجات از عذاب را  
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

# چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهار نفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوان در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لادن بد کراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



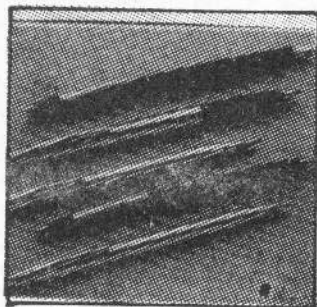
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعات بنوازده که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یابند و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- بین جزئیات را بر روی صفحه و پاکت های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان از بین نبرود، و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف میکنیم.

ادبیات چیست؟ هنر بیافشگری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده میبخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را ما از نظم بیرون آورده ایم، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت خوشی و حقیقت آغاز زنده می آفرینش نیست. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشادها را تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ایم. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

(حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)

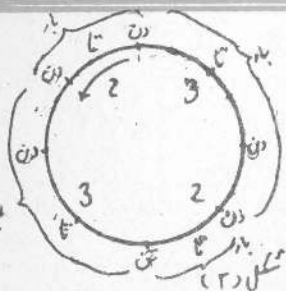
الله تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشادها یاد گردیده که سپیدی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیاری زنده میبخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

# موسیقی برای همه

## تذکر

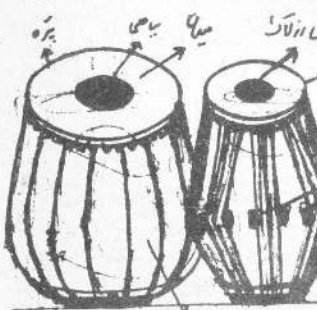
در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضی اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.



طرح ۲ سیکل جیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هر تال محیط یک دایره را یکخواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نباشند چنانچه سایکل جیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند ولی در جیتال بارها با هم مساوی نیستند اما برعکس فاصله مایره ها در محیط دایره در هر تال مساوی اند که محیط دایره بین مایره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی میباشد. علامه چلیپا مایره اول یا سوم (گسر) است.

و اکنون در تال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل جیتال

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال تال تیتالی دارای ۱۶ مایره یا ضربان و چار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Bar line یا خط می شوند. (تا - دن - دن - نا)

تیتال : ۴ + ۴ + ۴ + ۴

۱ - دن - دن - نا

۲ - دن - دن - نا

۳ - تن - تن - نا

۴ - دن - دن - نا

۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

(نا) اول به نام سوم Sum یا

گر یاد می شود که قوی تر نسبت به دیگر مایره ها نواخته می شود. نا گفته نمائید که تال تیتالی به نا سه چک هم یاد میگردد.

جیتال دارای ده مایره یا ضربان و چار بار است.

جیتال : ۲ + ۲ + ۲ + ۲

۱ - دن - تن - نا

۲ - تن - تن - نا

۳ - تن - تن - نا

۴ - تن - تن - نا

هر تال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیدید میتوانید:



طرح اول سیکل جیتال

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدیده نظام شمسی که حرکات و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقته های منظم واقع می شود مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و یا طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی یاد مایره بی است. اگر بخواهیم این تال ساده و مایره بی را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول (دوب و دم آنرا دوب) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیث واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست Pulse-Rate حساب میگردند.

بعداً در انواع تال شما الفاظ

صد ا در این معنی را خواهیم دید.

مانند: (نا ، تا ، دن ، تن ، کس ، گس ، تن ، دها ، دهد ، دهن ، تنگ ، گن ، نت ، کت ترک ، تو ، ترک ، چمن ، تاگس ، تو و غیره و غیره) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک مایره یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هر تال مایره است و هم تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام بار Bar یاد میکنند.

یعنی تعداد چند مایره نظریه خواص تال داخل یک بار گجانیده

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آه موسیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند به عکس آن. بنابراین در شرق تعداد متنوع وزن یعنی مایره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاس ترتیب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بداخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالیق Talig یعنی

چک اشتقاق شده به خاطر که در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک

چوبی اختراع گردید به نام

Khod-Tala خود تال.

بعداً انواع در هل ها تکامل یافت

و به تعقیب آن طبله به وجود آمد.

که البته موضوع تاریخ در هل ها

خیلی وسیع اند، حتی محققین -

هندی و امریکایی بکتورا در این

باره نوشته اند که اینجا از آن صرف

نظری نمیایم.

برای اینکه یک بار چه موسیقی

تا منظم خوانده نه شود توسط

انواع تال ها منظم ساخته می شود

یعنی برای اینکه یک آهنگ آغاز

خوب داشته باشد لازم است که در

شروع هر جمله موسیقی با ضرب

نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضرب

ها یاد هل یا طبله مشخص گردد.

که آنرا به نام سوم یا گسر یا

می کنند (ضربه اول هر تال را به

نام سوم یا گسر یاد می کنند).

ضربه های متاخر تال باید با ضرب

های میلودی همزمان باشند

و اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

بقیه از ص (م ۷)

# مدیر صاحب

کشت و مات

عارض: مدیر صاحب حال حاضر

کار مرا اجرا کنید!

مدیر: معجب آدم شله استس

نزاکت را هم نمی فهمی، بیشتر

دیدیدی که باختی و جگر خون شدی،

در وقت جگر خونی هم آدم کسار

کرده می تواند؟

عارض: پس حالا چطور کنم؟

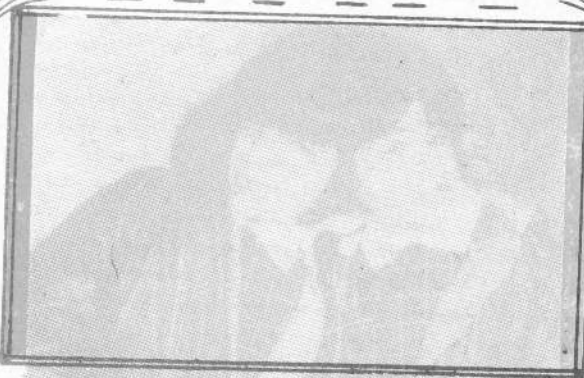
مدیر: فردا بیا

نوشته: احمد شکیب

بچه به دفتر آمده بودم، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپهت تبدیل کردم.

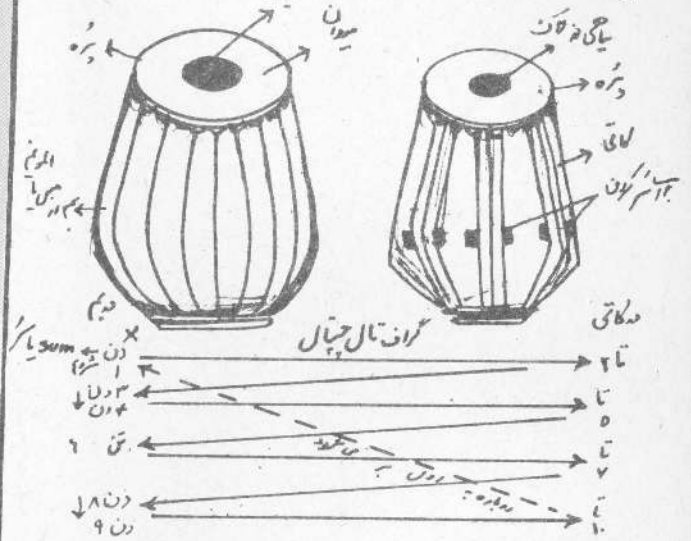
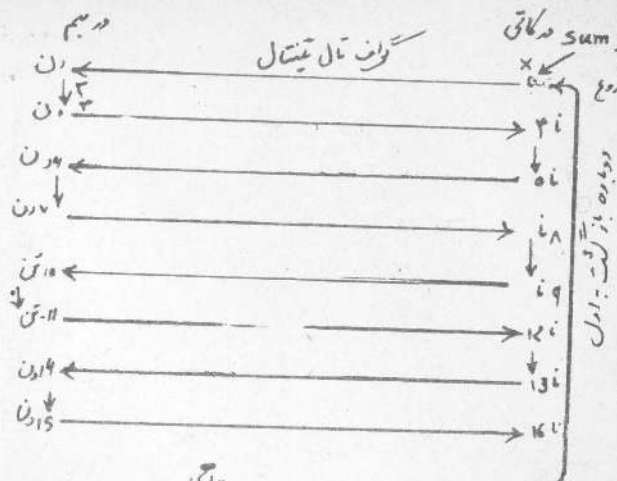
مدیر: اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم.  
مامور: مدیر صاحب این هم

## دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام دهند.  
لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند: ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما تامین نظر داریم اما اگر به ما مطمئنمان داده شود بدون این که یکی ازماندای دیگری شود با ما عمل جراحی از هم جدا شویم، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم.  
لاله ولدان از ناحیه سینه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون دکتران ایرانی و برخی از دکتران آلمان که آنان را معاینه کرده اند، هیچکدام جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قتل نگردانند.  
بنقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند.  
در این دیدار لاله ولدان صفاتیان دوگانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده گی آنان موجب شوند تا دکتوران جهانی امکان جدا سازی آن دو را مورد بررسی قرار دهند.  
دوگانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانه کی از شاگردان ممتاز زند و قارزند فعالیتهای مادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضربه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود - تغییر داده اند. استاد فن هنگام آموزش موسیقی یارقی یا طبله نوازی توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضربه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگ د یو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برد است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنونده نامری و فوق العاده مشکل است. صرف به قدرت در بعضی محافل موسیقی دانان حریف می و استادان فن و برای گرفتن استادی گاهی ضرورت به معلومات کافی پیدا میگرد. (بقیه دارد) کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان



# ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند  
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا  
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های  
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر  
سورت گرفت . ریگتف بولچاک  
کپتان تیم قایق رانی پولند  
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان  
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق  
پیمود و در نتیجه پولندی ها  
بصورت گروهی در مقام اول قرار  
گرفتند .

## مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف  
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست  
که در آن مسابقات مختلف روی  
آپ انجلم داده میشود . یکی از  
آن ها مسابقه قایق رانی بوده  
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر  
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً  
بهترین و بهترین دوز مسابقات  
مالافون قایق رانی داپر کردید .



## بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله  
وسایل حمل و نقل انفرادی به  
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر  
به یک وسیله دلچسپ سپورتی  
نیز بدل شده و چهره هایس را  
در همه جا به ویژه در کشور خود  
سراغ داریم که با معارفت زیاد  
میتوانند فاصله های دور را در  
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل  
پیمایند و در مسابقات بایسکل  
رانی ، موفقیت های درخشانی  
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان  
محمد احسان است که ۲۲ بهار  
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت  
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت  
خفته توانسته است فاصله ۱۲  
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه  
طی نماید که در نتیجه مقام نهم  
مانی را حاصل کرده و در یکی از  
سابقات اخیر که به راه افتاده  
بود ، رکورد تازه بی رانیز به  
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه  
میان همقطاران خود قام ساخت  
که این یکی از فضا های سپورتی  
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات  
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش  
بنام اظهار داشت

از سال ۱۳۶۱ بدین سو  
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های  
به دست آورم که مورد توجه  
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز  
بهترین مسابقه در داخل کشور  
و در دو مسابقه جهانی در خان  
کشور شرکت ورزیده ام که در همه  
سابقات یاد شده ، توانسته ام  
بزرگه مقام اول در دو مسابقه  
و دو مدال طلا ، چهار کپ نقره ای  
و چند برنانه های متعدد در رده  
دست آورم ، هم اکنون در سطح  
کشور جای اول را دارم .

او افزود : از سال ۱۳۶۱ ایامه  
کلب شخصی را به نام افتخار  
گرفته ام ، خوشم در هر  
این که تمرین منظم ، شمار  
از جوانان ملات مندکاتیب ،  
محلان ، سربازان راه تحت  
تربیه گرفته ام که در این شان  
چهره های ستازی که دارای  
مقام اول گردیده اند ، هم  
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -  
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟  
پاسخ میگوید : دوش برای جا-  
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر  
واقع میشود اما نفس را بخته  
نیسازد .

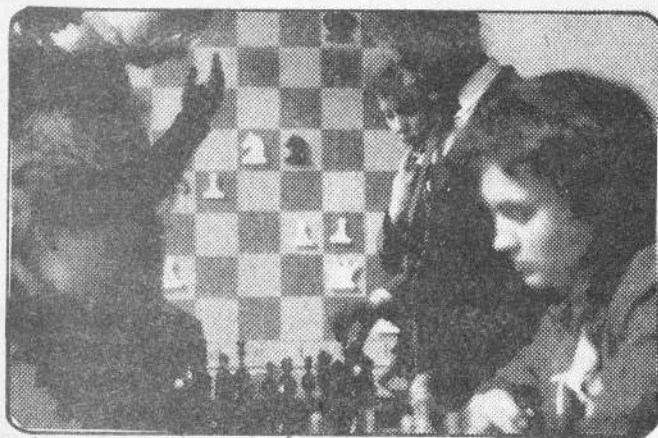
بایسکل رانی نفس را بخته  
ساخته و حرکات بدن را تمایل  
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

# ورزش

## اسپرتاکیاده حیوانی

انجمن ورزشی (استاد رشت) بولند مسابقات اسپرتاکیاده حیوانی را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسیحی که صورت را دادند آمدند میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اکتلیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی صورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسد و بوی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جامعه شده است.



## مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ متره سبک ازاد که در ایالات متحده امریکا ایر کردیده ل کاربونارها از اینتا لیا ناصله یاد شده رادریک دتیتمو ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مدسود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرین باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقاته نورترین طرین بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز مشاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سویسی در ۱۲ دورها پایت.

## نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرین میان دختران سالک مختلف زیر سنین ۱۲ سال در مهر صوفیه گماش یافت مارگریتا طرین باز جوان



## رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کوبایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد. ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به درهانت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لیس ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به درهانت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجلم آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود ز نظر تهرنات سرج به هردو تیم ادامه بدیم و به خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تاحال دودال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمره کم سابقه از انجلم دادیم، از لحاظ وسایل سپورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه با لیس ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

## هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۳۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۳۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دویم هستیم. تاکنون در مسابقات بهماری شرکت نموده ام که در -

# کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.  
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟  
 اولی: درباره اینکه خیلی کم حرف است.

# کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند  
 اولی پرسید:  
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟  
 دومی جواب داد: نمی دانم.  
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟  
 اولی: نه خوشتر نمی آید.  
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

# نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟  
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.  
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟  
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.  
 ارسالی: همایون سعیدی



## شامپوهای بوجی خنده

مواطنان عزیز:  
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از ریش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن يك بوتل شامپووي

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید بود و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.  
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به عکسهای زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

# چندک ششاعلی

هزارنکه بار کتوز موایبجاست نه هرکه مشوه نماید سکرتریه اند  
 \* \* \*  
 صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد  
 که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

\*\*\*  
 چرا آن مدعی ترک می بی بدها کرده  
 که آمریشت میزش عشقبازي را بنا کرده

\*\*\*  
 مه قربانت شوم ای سونسی بوش  
 که ما مواز نظر گشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

# رفع کپک

شخصی د ريك اداره كاري داشت و در مقابل ميز مامور موظف نشست پس از چند دقيقه بی اختیار دست به خنل برد.  
 مامور که در آن حال متوجه وي شده بود گفت:  
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.  
 مراجعه کننده جواب داد:  
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رنج اند پت کیک میکم.  
 ارسالی:  
 محمد ظریف ظفر کوهرستانی

# چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،  
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی  
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب  
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد  
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -  
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش  
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده  
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن کيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند  
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل  
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چيستگان و  
وکيستگان های طنزي را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر  
شما قرار گیرد .



# گدای سال

گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا  
به من بدهید .  
تاجر : پول سواهندارم ، حساب  
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .  
گدا : پس لطفاً يك افغانی را  
به حساب بنده به شماره ( ۱۰۰۰۰ )  
تحويل کنید .  
فرستنده :  
رویا تنها خوکهانسی

# بازی با دوبیتی‌ها

سر دردمیکه الله تود انسی  
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشت زارو حیرانم گل من  
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت  
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقریانتشم ای پارچانسی  
مکن زمین بیشتر کافد پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد  
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

# رضایت

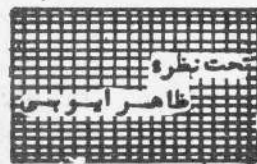
دود ختر با هم گرم گفتگو بود نسد  
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا با فرید  
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر  
رازدل و جان دوست داشتید؟

دوس: مرالز او هیچ خوشم  
نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر  
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم  
تابه خواستگاری من بیاید.  
ارسالی: خاطره پورزاد



MICHAEL JACKSON

مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.  
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر این که در زیر  
عکس مایکل جکسن نوشته کرده  
اند (مایکل جکسن اوازخوان  
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما  
انقدر نااهم استیم که مایکل -  
جکسن را نشناسیم.  
من حتی میدانم که او در خور  
دنی هاروشیدنی هاجه چیز  
را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار  
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر این که در  
زیر عکس این نفر، تنها نوشته  
کرده اند (سلام سنگی).  
حالا ما چه بفایم که این  
ادم چه کاره است و از کجاست  
است.



# مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر  
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره  
گفته بود، گمشکویگونیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب  
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده  
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، این ورقه  
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه  
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!  
همو ورقه عرض را که دیروز  
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زور چی کشت دادی  
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک  
سوار پیش شدی اینسه کشت خود را  
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.  
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۱

بنیة دهر (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت  
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!  
مدیر: صبر کتو که فکر کنسم،

اینه قلم را حرکت ندم.  
مامور: بسیار عالی اینسه مهم  
بیاده تا تریبه مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بسا  
معدرت مسئله کارهای من چطور  
شده؟

مدیر: یک لحظه...

مامور: برو مدیر صاحب!  
مدیر: نمی‌فایم که عرض را که

ششماه پیش سپرده بودم اجرا  
شده پاتی خوب بهر صورت، اینسه  
دفتر را در خانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه  
بیاده را پیش کردم.

جرتکه، جرتکه، جرتکه...

بلی!

مهربانی بفرمایین!  
مدیر صاحب، تلفون برای  
هما است!

# شمس الیدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما  
چنین رایج است که برای هر  
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند  
که این عمل به منعطفی مایه بدل  
شده است.

که شمس الدین متخلص به  
جدوی نیز از قربانیان این عنعنه  
است، به خاطریکه او یک ریاضی  
دان است اما از ریخت بد که او رایج  
حیث زور ناله است در یکی از نشریه  
ها استخدام نموده اند.  
باید بینیم که چه گزارش مید-  
هد.

رابورنمبر (۱۱) :  
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه  
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه در چارراهی چارقلعه  
چارنفر به جان هم ریختند، که  
به نس چار پایها جنگوی میکردند،  
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری  
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه  
دندان نفر اولی، چار دندان نفر  
دومی و دندان نفر سومی را  
صودا به زمین سقوط داد.  
که ۱۴۱ + ۱۴۲ + ۱۴۳ می شود

شخص اول از خوردن چار  
بوکس مسلسل، به زمین خورد  
ومثل خط مستقیم به سمتی  
زمین منطبق شد. شخص دومی  
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی  
بود که مانند خط منحنی به جوی  
پراز کثافات پرتاب شد. و سومی  
که خود را تنها یافت میخواست  
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری  
بازدن سیلی نرم و گم او را چار بلاق  
به زمین انداخت.  
و چاری که برهه غالب شده بود  
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را  
دستگیر نکند، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر  
لاری پراز چار تراش تصادم کرد  
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره  
بعد از برخورد با موتر به فاصله  
۱۰ کیلومتر در افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل  
حیططیلو داشت آمد و چهار نفر  
از آن پایین شده و چار جنگجو را  
چار دست و چار پایه موتر انداختند  
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن  
از جهلستون و شش درک  
به شفاخانه چار صد بهتر  
رسید و برای چار نفر جنگ جو  
در چار اتاق یک یک چیرکت دادند  
که بعد از ۴ روز چار نفر صحت  
یاب شدند و به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰  
بمتر مرخص شدند.  
ارسالی:  
احمد ولید امانزی وردک

# ریا عینا عمیری

آزار ما جمعیت آیین منست  
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست  
بی رشوه بی واسطه کاری نکم  
چون آمرشعبه یار دیرین منست  
در هر طریقی که بهیو باری بود ما سببه  
ایستاده زین مرد هزاری بوده است  
یا تا نکی بود که روزهای تیل است  
باشعبده بازی بی کاری بوده است

این موتر چوری سبب می گذرد  
از پیش نظریه انج و د ب می گذرد  
مفلسم مفلسان د یگر چه خوری  
بابای بهاده رو که شب می گذرد  
نانوای مرا خرابی از کینه تست  
چنگی خمیر عادت د برینه تست  
دونان جووه بی توسع نکند  
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست

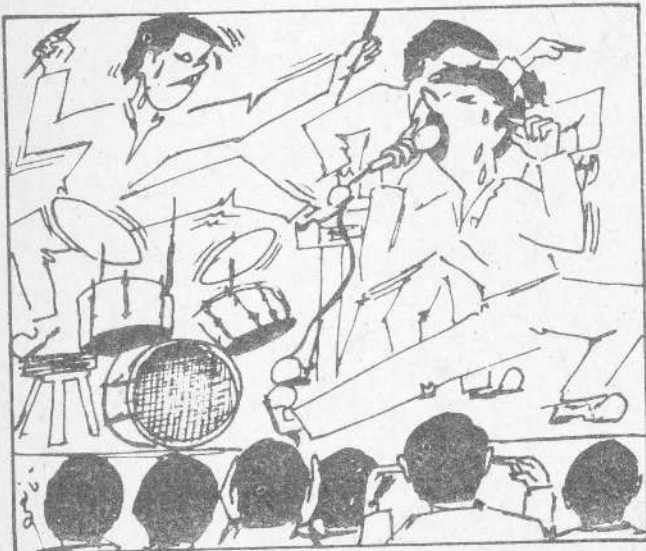
تفتیش بیاتام نرخها نخورم  
این یک لب نان را خنیمه شموم  
زان پیش که بو طرف زکارت کردی  
هدست شده کسیه مردم بدرم  
بی موتر بنتر زستن نتوانم  
بی پای کشی، بارتن نتوانم  
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی  
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت  
اي صفا دختر اي طناباز  
بيچه بر بروت مسوي درواز  
روي گشتانده انكه بود جلو

## پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر  
برسيدند كه: بيشتر از همه براي  
كرد عاميكنيد ؟  
دهاتي پاسخ گفت :  
براي اسبهاي اربابان، زيرا  
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان  
حتما بر دوش ما دهانان سوار  
خواهند شد .  
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



# از پدر کلانم تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را ( ننه ) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)  
ميگفت. خودم مادر را ( مادرا ) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)  
ميگويم .

✘ پدر کلانم ( بزني بهادرا ) وقت بود بدن (كلكه ) نهرسود  
خودم بهتل بودم و پسر ( ديبگو ) ميشاند .

✘ پدر کلانم ( فالوده ) را دوست ميداشت پدرم ( زاله ) را  
دوست ميداشت خودم ( شيرچ ) را خوش دام و پسر ( آيسكرم )  
را دوست ميدارد .

✘ پدر کلانم پور تربت ( استاد قاسم ) را ميخريد ، بدن هكس  
هاي ( استاد بوشنا ) را ميخريد خودم بستكارتهاي ( همماليني ) را  
مي خريدم و پسر بستكارتهاي ( مايكل جكسن ) را ميخرد .

✘ پدر کلانم ( اتن ) مينداخت پدرم ( چاچا ) ميرقصيد خودم  
( دانس ) ميكردم و پسر ( برك دانس ) ميرقصد .

✘ پدر کلانم ( داستان ) مينوشت پدرم ( عريضه نويس ) بسود  
خودم ( مکتوب ) مينوشتم و پسر ( نامه عاشقانه ) مينويسد .

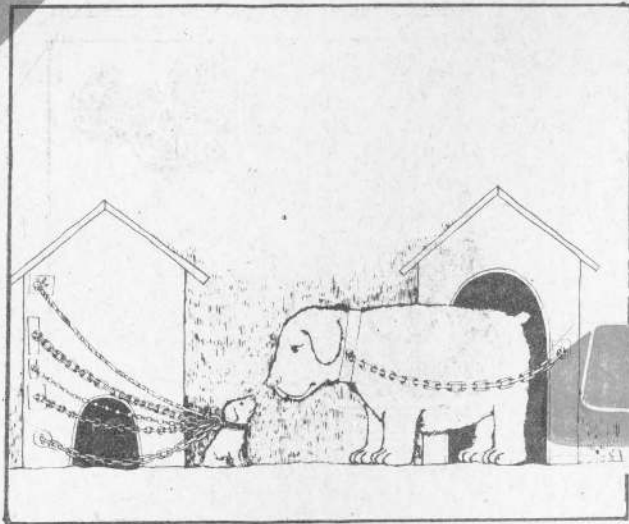
✘ پدر کلانم وقتی خواست طوري كند ( دم دروازه حيلم )  
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند ( از بالاي بلم  
همسايه ) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نماييم  
به ( سراي ليلامي ) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي  
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها  
انتخاب كرد .

نوشته : ميراحمد مطهر

# پیش بینی های

## فالین

### سپاسگزاران



# دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . ( البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟ )

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . ( شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن )

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . ( البته در دیر چاپ شدن )

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . ( اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند )

د رموسیقی به برك دانس  
د سترسی دام .

س : مشوق شماعه برك دانس  
کیست ؟

ج : درخانه مشوق اصلولم  
مه می یعنی ( مادر ) است  
اما مشون دیگر نلمهای هندی  
به خصوص رقص های متن و گویندا  
است و میخوام از آن ها بهیرووی  
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی  
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس  
لوکس خصوصاً سامان آرایشی  
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید  
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم  
و در آن جا در نلمهای هندی کار  
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .  
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم  
( جیمی ) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد  
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی  
بدن در بوتهای ما استاد است .  
س : در ساحه بهبود وضع  
تدریس در بوتهون چی نظیر  
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در-  
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات  
بعضی دختران و اکثر پسران حل  
شود .

س : شماعه حبت یک شاگرد  
مستاز آیفهراز درس به کدام  
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی  
سرکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -  
بسیار علاقه دارم خصوصاً به  
کریمول .

# تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله  
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره  
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد  
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست  
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی  
دومی اصلاً بپراهن ندارد .  
فرستنده : خاطره جبرئیل





# د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې چې په کارنده و چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سماروونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :  
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟  
 - کوم دنده لري موسکې شو او پې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :  
 - وای چې دې تونمیزا یا سو د کولموتشولو او جیب د کولو په ریاست کې د خوازه او اوزده - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د سیزله یاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :  
 - یوه ورځ مې د سهار په نهغه بجې د واردي اوساډرې کتاب سر ته کېښود او د سیز له یاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زمانه وپېسې خورلې وي ، زه یې راوېښه کړم . او چې کله د مازد پکړخلور - نهی بجې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .  
 دوهم ته چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :  
 - ستاد مې د نهی ورسې خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د فسی مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ په دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوېښ کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .  
 دیم مامور چې د دوي په خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :  
 - د دغه شې خوب دي . . .  
 خوب زمانه غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ مې سهار په دفتر کې سره سیز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه په سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې

# د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تلدي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانوونو ، تیگو ، تیگیو او چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .



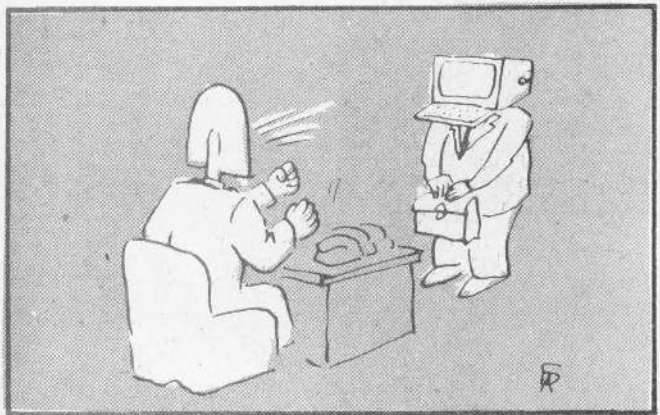
# علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې وروځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟  
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . او اوزون بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .  
 - : تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصینز . . .  
 خبریال : آشهز باشی صیب دا خبره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خبر علمسی پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .  
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچه رامنځ ته کړي . د دې لاسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ولسو کې د ترخونو لوړ پد وځه ونیول شسې .

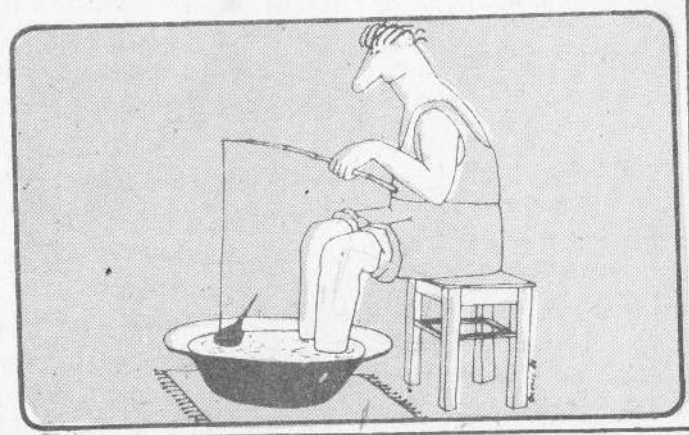
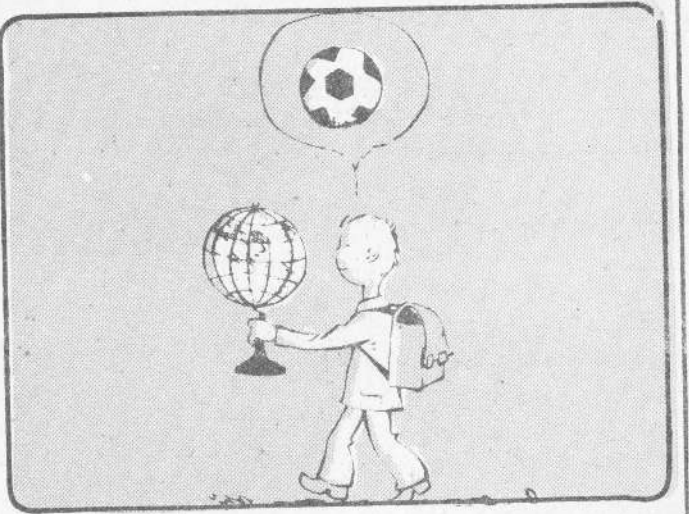
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو پنی او خبرې بیلې ، بیلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .  
 خو چې کله د پنبجاره هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :  
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې مې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم پهنی خا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمکی پرمخ د زړو وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خپر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .  
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې سر - خوا دي ؟  
 - زمانه نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

# خبري او پيري کوي

آشناګله دا خصوص مالکیت څه ته وایي ؟  
 - خصوص مالکیت هغه دولتی موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر خوکید ان پوري ټول یې د یوې کورنۍ فری وي .  
 - او خصوص متشبت جات - ویلی شو ؟  
 - خصوص متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لاسه معاش برته دخپل خصوص متشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شې تر لاسه کوي .  
 - چې داسی ده ، نو دا خصوص بانګه څه شې ده ؟  
 - خصوص بانګه هغه بانګه ده چې د پورته ذکر شوي خصوص متشبت په وسیله راټوله شوي وي .  
 - دا څو د رسره وینله ، څه داراته وایه چې خصوص مشورا څه ډول وي ؟  
 - تاته زمانه پلره خصوص مشورا داده چې نور د فسی خصوص بونستی مه کوه ، بلکه چې د نورو په خصوصیاتو کې گوتې وهل ، د اینو خصوص خلکو څه خوښیزي .



# کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسې یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بچسې .  
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نس یا هم جیره کم رسمي منفازه دار وای خرخولای مې د پکونه او کاسس چې بچسې گسې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

# شطرنج بیاموز

## چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای  
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارائه میدادیم که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و غیر اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال کسه بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد ا : الف) حریف تان سواری را

بدون توه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرید و یا با لای آن حمله ور شوید.

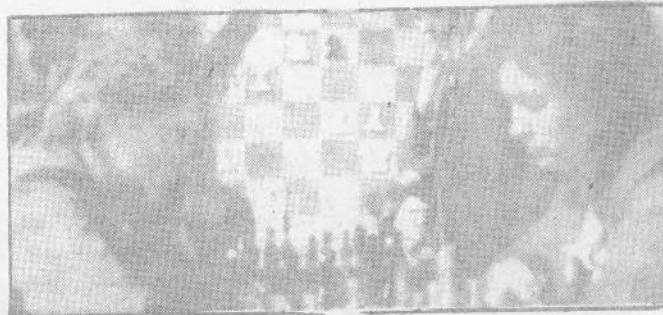
ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما با پشت در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه ی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بکشید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا

شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کار بگیرید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارائه خواهیم کرد.



## قدیمی‌ترین شهر

نایت شده است که قدیمی‌ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

## مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صادر میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند. سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

## موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آر ۱۴ و هر ۹ هزار خانواده دارند.

## کشور جهانگردها

طبق احصائیه سال ۱۹۶۱، رقم توریست‌هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد جدید برایی از توریست‌ها را ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

## گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی‌ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

## بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

## آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگ‌گان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرمان ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

## وسیع‌ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع‌ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

## پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

# میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تیریدو اود د پیوسر وتود و په رامینځته کیدو د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی پاتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وپاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانهر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکاره ( میراث ) غواری د چامیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خبره به وریاده شوه ؟ چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وپیژندل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خنجره یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

# جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لای لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و سود ،

# فرهنگی و تمدنی

گزارشگر حمید مهرروز

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گامی تاهنوز مضحک نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیره کوی رنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فرا گرفتند است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تا شیر از این جریان سلط ، نتوانند بود . اما از دهه

اخیر که میایمستی چشم امیدي داشتند در پیشگاه که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادی است ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد ( ص ) میفرمود : (( کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت )) و ابودر میگفت :

(( اگر فقر ، از در پیچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود ))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، کوی سلط کسانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهی و نه هم میدانم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند ( هدتم سلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هر اسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلسد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، کوی سلط کسانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهی و نه هم میدانم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند ( هدتم سلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هر اسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلسد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

باقی در صفحه ( ۱۰۱ )

# زیبایی

سرمه‌اند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا - لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارستن . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :  
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)  
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دسته رهنز نباید نتیجه گرفت که رهنز بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهنزان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنزان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :  
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :  
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید پوری وجود دارد .

ممكن بگویند :  
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)  
به عنوان مثال از ویشوا میترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غدا ب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره گان را میکشد ، زمانه ان دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپهرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیهوده گی چیز زیبا را مشاهده می نمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باال مقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نکوشیدند . ما با زمانه های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حیاسات او

# طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸)

الکولین مزمن به وجود می آید :  
این گونه اختلالات (Psychoses)  
در مرحله دوم و سوم الکولیزم  
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی  
اشکال عمده آن تذکره بعمل  
می آید :

## ۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد  
بوده و یکی از اشکال شایع  
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-  
لت غالباً چند ساعت و یا چند  
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء  
به وجود می آید و به صورت آنی و  
حاد تبارز میکند ، علام آن در  
شروع به صورت تشوشات خوا-  
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با  
یک حالت ترس واضطراب ، سر  
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی  
استفرغات ، رشه و حالت متو-  
حس و تهوع میباشد ، بعد از آن  
بی خوابی زیاد شده و برسامات  
به شکل دیدن حیوانات از قبیل  
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر  
حشرات و حتی حیوانات عجیب و  
غریب به وجود می آید . تمام این  
علام از طرف شب شدید شده و  
شخص در یک حالت تهج شدید  
روحي و حركي قرار می آید .  
درین حالت مرض شخص هم برای  
خود و هم دیگران خطرناک بوده  
و ضرورت به محافظت جدی بود قهق  
داشته و باید به زودی به شفای  
رسانید شده و تحت تد اوی قرار  
بگیرد .

## (برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

## Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت  
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند  
که در صورت حاد به شکل شنیدن  
صداهای تهدید آمیز و تمه کند  
میباشد ، شخص الکولیک این  
صد اها را میشنود بدون این که  
و اتعاً صداهای وجود داشته  
باشند ، شخص درین حالت به  
اضطراب شدید ، ترس ، یاس  
و ناامیدی دچار می باشد ، برای  
نجات خود فرار میکند ، به دفاع  
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم  
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-  
هنگامی که اود رمفای غیرقابل  
بیان است ، در صلح نیز است اگر  
زیبایی را از هوا و غرایز جدا  
نمازیم ، آن رابه دست آورد  
نمیتوانیم . انسانی که از درك  
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای  
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او  
توانمندی غرض نشانند ن عطش خود  
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر  
ترمی سازد ، یک چنین در کسی  
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما  
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از  
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-  
زیبایی باید دوری جست . آن ها  
راه رابه سوي غنای روح مینندند و  
هوشار میدانند که در این راه  
باخت وجود دارد . اما حقیقت  
این است که باید ، برای درك  
مکمل زیبایی ، در وجود خویش  
خویشتن داری را ، پرورش داد .  
هدف برهنه نیز در همین نهفته  
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح  
ازمن میتواند بپرسند :  
(برای چی و بر بنیای چی-  
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)  
درك این مسأله مشکل نیست و  
برای چی انسان کار میکند و طلب  
می آموزد و برای چی حسن زیبایی  
به وی لازم است ؟ پیش از آن که  
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم  
به این نکته درنگ نمایم که برای  
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،  
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی  
اشکار میخورد ، در این صورت  
میان زیبایی و زشتی ، مرز رفته  
پیدا میشود ، ولی هنگامی که  
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم  
بین این دو مفهوم خطی را رسم  
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب  
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا  
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی  
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و  
فرع و جزوکل ، خوشنود میشود . آن  
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی  
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،  
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت  
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان  
حذف مینماید . چیزیکه داری -  
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای  
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه ( ۶۶ )

میگردد .  
در صورت برسامات مزمن بیمار  
گاه گاه هر صد اه ای متهم کند ،  
تهدید کند و غیر را میشنود  
کممکن است چندین ماه و یا  
سال دوام کند ، شخص رابطه  
خود را با خود و واقعیت های  
بیرونی آن قدر از دست میدهد  
۲- هذیانات سو ظن در  
الکول ها :

نزد شخص يك حالت ترس  
واضطراب از اثر موجود است  
دشمن خیالی و تعقیب شدن  
بیمار به وسیله آن هاموجود  
میباشد ، این گونه اشخاص  
هر نوع حرکات و حرف های  
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید  
به خود تلقی میکنند ، این حالت  
ممکن است چندین ماه دوام کند .  
این حالت غالباً در بیمارانی  
که بیشتر از ۴ سال دارند  
و شخصیت شان به صورت آشکارا  
از اثر الکول تغییر کرده است  
به وجود می آید که اهسته اهسته  
به یک بد گمانی  
داهی تبدیل خوردیده و شخص  
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه  
شواهد و اسناد نمیتوان از این  
بد گمانی هذیانی منصرف سا-  
خت ، ممکن است يك مرد معاب  
به این بد گمانی هذیانی خانصر  
راد دشمن خیالی خود بند داشته  
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-  
کوب کند ، معمولاً این حالات با  
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .  
۴- بیماری کورساکوف  
ف ( Korsakov ) : که از  
اثر الکولین مزمن به وجود می آید  
و علام روانی طور است که عملیه  
دقت و وظایف حافظه به اختلال  
دچار گردد و دشمنی orientation  
بقیه در صفحه ( ۹۵ )

# دلیپ کمار...

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای بی چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر بیسته مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر بیسته، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هنر فلی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌هایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای بی چاره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایج کارگردان ما یک هنر بیسته انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، بی‌ریزی میشود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با سیکانس بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیکرگون شود و همین دیکرگونست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میداند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد مو مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، بیوش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیکر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پافس گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم واند و هوسوز و گد از پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر بیسته با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جراه کار- هایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خاص نوازه گی در برابر، چون در نوبت لادین وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر- نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوپر، بیٹی دیوس انگر دبرگن)) که هنر بیسته گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانت)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله بافی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم مینانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنر- مند ان سینما می هند است که حتی استیوت را تمام و سندی تحصیلی هم دارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت ترس دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، زنده گی میبایم . دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که عهد - داران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی - امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنرند مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند . من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم . این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام .

آن وقت حرف ها رفته ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچک ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت سردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است . ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زون - پسند هم استید . فلم ((گنگا اورجنا)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام . من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم . ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا گران آن ها .

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق روزی ها با بهتر گویم دوست داشتتهای شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند . فکرنم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام . من دوست داشتم و با او دوست داشتم . در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است . به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن ندارند . شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست . انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند . این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا ی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار، استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از سردم ما ((پس سی میست)) و یا ((سن - گرا)) شده اند . به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است .

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم . مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند . من بنابه همین طرز بده - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجنا)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یسی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست . امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا اصالت کمتر دیده میشود . نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوئید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است . سیرا مشعل بهترین فلم منست .

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود زهرمدن با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .



# و حید امید:

## از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنرمندان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد ( ! ) دیسکیوت ( ! ) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحنیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانسه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی رانجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطمشانته اش میباید که اوسرا با با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، با سخ مقبول خاطر را میبایم : -

(( شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را میسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند برفتمه شده ، هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانسته

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتیم شاید کلاسیک میخواندیم ((

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟ - آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شهرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است ))

- آهنگهای دری تا نورا میزد برفتمند یا خارجی را ؟ - (( موزیک استر اد را میزند برند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد ))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های با اصطلاح غربی ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟ - (( تشویق از اینست که قضاوت های آکادمیک جایبان راه قضاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تئیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین راد در عرصه بازتایب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین و ملت باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ممتاز برآگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند))

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای راناد بدیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطح ماستر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیفهمی تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالاییش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده))

- پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میباشید یا ایستاده گن را - ترجمه میدیدید؟

- (( اگر در نفرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم ))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (( دست دادن در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد. ))

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- (( دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظره های مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده - همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (( منی )) و هیچ (( نسو )) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم ))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (( بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تئیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم راد این عرصه به علاقه مندی بدیده اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ مو فنی رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حالام گروپ گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- (( مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهلاته مندان مطبوعاتی میکنند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم ))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (( من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاه های کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد ))

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (( آنها با من با آنها دوستانه زنده گن میکنم - آنها گن هستند؟ - ما دم که خودش در - شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنم، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم - کار هنری تانرا دوست دارم؟ - (( دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند ))



# سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فرزند کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نژدی کلی اوباندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنیم اویا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نژدی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن اویوه لور لری، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دی په کام کی هم اعتبار لری او زامن بی لایرینه روزلسی دی د دی خبری به اوید وویل د پاره د پرخوشحال شوو، زما خپل فکر د دی بیا پوښه کولو، بانو د فیهل خوا حرکت نه گاو به دی نژدی بیا پوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپینی د پاره د پویانسیب راته ښکاره شواو په زړه کی مسی د شریف خان ماما به پوهه امین ووا به او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل د پاره باخید و .

۱- ازه مو واخیسته چی سالم ته خبر یوسواو بیای بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره جالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه . ده هیخ ونه ویل مونز پوه شوچی چوپ والی به رضا دلالت کوی . بیای بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بید ارناس تو . او زما انتظار بی وسته د پاره به بی مونز ولید ورا باخید ، راته وی - ویل چی کماله زمانه یی دی و سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاگاد اخوخه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کیسه توله پیل کړه ، ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چیسی آخرخه ( ما ورته د شریف ماما د - خولی جواب اود عطاخان د لیسو خبره وکړه رلاسی بی راوړ د کړه زه بی د لاس نه ونیم ، زما لاس بی ښه زور کړ او به وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی : امین ، شاباشی ، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی ، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بیا دی ، مناسب بیا دی اوس نو د جرگی بند وسته او ترتیبات برابره کړه چی یوخو نغره جرگه وویلی و وگور چی خه کوی ۹ .

زه باخیدم د کلی کور سینه زړه می را تویل کړل . او عالم خان ته می پوره لاس ولسی ته جرگه ما ور برابره کړل مچی عطاخان تناسل لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکړ و د دی خبری د پاره دوه نغره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی پوه جرگه د رتلونکی ده . به خپل کور ، زامنو ، خپلوانوسره سلا وکړه . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یه جرگی کی د خیرود پاره مشر ویاکل شو . د تولویوظیفه معلومه شوه . چی خه وخت عالم خان کاگا وخت تاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطا خان زمونز د رانگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونز انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده ، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ راراپوروی ویل پوفقی او کامیاب راشی ( د سین له پورې وتور د عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا پونه فرس کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اوب پورته وکړی . عطاخان خپل خپلوان را فونشی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی مشی وشوه . کښیاستود چای ، لادوی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول ، هرخه خلاص شول . مونز د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاره او تولو ورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پیره معانی غواړم د کورم مطلب د پاره چی راغلی یوسه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بیسی چی خور ، لور کور کی ورسیندی نویی خلیک غواړی ، غوک بی کور کی نه ساتی . مونز راغلی یو چی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ وستا رضا ده که نه پدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :- چی عطاخانه خه وای مونز جواب غواړ وجرگی به گوه غز کړ ، هومونز جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی پوخه غوړوا به ! ... لیسار هم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل ، چی تاسو درانده خلیک بی د کام مزان بی ، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښنه اید کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه خه ووايم زه به کور کی پوه لورم ما خپلسا لور چی (( ازی )) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته وکړه ، د جرگی د خوشحالی په رسم یوخو د زوی وکړی . عطاخان (( هوکه )) را کړه او مونز رخصت شوو . مونز پوه لیاړونه پوهید و پخوانانو هرغری ویل عالم خان ته مو ( هوکه ) وویله . په کور کلی آوازه خیر مشوه . هر کور کی د دی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستمال واخیستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوښتل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوې د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومیده . په دی چی خپینی بی پنه لاسی کی شوی و .

زما تویل جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونز جرگی ته راخوښت راغی . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو ، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نگر ، د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و د انا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تود دی همداسی بی زړه تور دی په لمان د پوگوتی وهی خپل پښن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هخ چی خلیک ولسی خوی بی ولسی د پیرید سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل وویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی د پرخفه دی اولکسه مارتا وچی اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و ، چی به کور - کلی کی دی د پوره محبوبیت ولری . په همدی وری وویکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو ، پاروشتیا بی زیاننده چابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کا رونه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورغ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعایی ونکره . یه ولس کی خوله به خوله خبری گزیددی اوما ته هم هرخه رسیدل وای وریل چی د صد و قهر ورغ به ورغ زیانندی اود سالم د وستانوته هم گواښ کوی . ما پوه ورغ فضل ته وویل چی صد و تسور دی پدی پده خو هخ کله ( ازی ) نه وه فونشی صد و خولن کالسه پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه خه به فسه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هخ نه شرمیندی بیسی حیبا دی ، لاسه بی د اچی د دی تولو سره سرمی غله دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د پوختو . . . سره ده چی بی بی بی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .  
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .  
 په ولس کې دده په محبوبيت هم  
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې  
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله  
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -  
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر  
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل سر  
 دې وي ډه راته وويل خپل خونو  
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا  
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې  
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -  
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې  
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي  
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې  
 عالمي خوسر شواړوي يې سالم  
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .  
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .  
 اومو وړي دې نېغه به يې راته  
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په  
 يې راته به ميراث اوږته مې ناخبره  
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره  
 وويل (( ميراث ، ميراث )) ده وويل  
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې  
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې  
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا  
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک  
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند  
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -  
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه  
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه  
 شم او جرت ، جرت کې مې عطا -  
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه  
 شو چې صد وده د اجراء تونکې .  
 کله به مې فکر د صدود يې رحمن  
 خواته لاړ ، چې رشتيا خونخوړ  
 انسان دې . د اوازې ورځ به ورځ  
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې  
 معايه به معان مغرور انسان دې -  
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله  
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه  
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو  
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه  
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر  
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د  
 هېو مظلوم (( سالم )) انسان وينه  
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و  
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې  
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه  
 انسان په وينوسره شي . صدود  
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم  
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې  
 سپړه د انتقام په هر رنگه چې وي  
 واخلي . خوښه مخکې او يا لاس

وروسته ولى هغه ساته چنډونه  
 لېده دا ورځ او داسامت ورته  
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې  
 شپې وي او د سالم د واده اوه -  
 ميا شتې بېزه تيرې شوې وي . چې  
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -  
 خان ټيټو ته لاړ . د سالم د کور  
 له په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته  
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو  
 پير لويي ښکل . په ليار کسې  
 واقع وو . او په منځ کسې  
 لري لاره چې د ولس د خلکو د  
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل  
 کېده . سالم د يوحق شناس انسان  
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -  
 سپڼين مهال د کور په لور راوخو -  
 زېد . کم وخت چې د سپن نه  
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -  
 ورسيد او په لري ليار د خپلو ملگرو  
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل  
 د منځ ته د خوتوله خوا پزې -  
 وشوې او سالم وپوښتل شو . دده  
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ  
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه  
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو  
 نه خبر شول . د هري خواته د و -  
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم  
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره  
 منځ په ښکل روان شواو دده د  
 يې گناه مې د باره مويوکتد -  
 معان سره واخيستونم وچې چې  
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک  
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره  
 کيوته ليدل کېدل پهکله دې د هر  
 چا دست وه . زه او فضل چې وو -  
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته  
 په ډيره حيرانتيا کتل . مونږ د واپر  
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -  
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا  
 په رسم سپين خوله کې پرېښودل او  
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ  
 وه ما او فضل ژر له معان مې تپنگه کړ  
 حاضرېتونه مې وويل چې وگورې !  
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته  
 په خدا لاس په سينه مخامخ کېده  
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په  
 هغه احترام ، خدا ن لاس په  
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسر  
 چې د جگړه وامورته نشته زما په  
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر  
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شيبه  
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -  
 واخيست او کورته موراوړ . په انگړ  
 کې دننه د خويما شتوناوي (( اوزې ))

خپل خښتنه مې په زار زار -  
 ژر يده او پښتنې حيا يې د چپخسرو  
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب  
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد  
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -  
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم  
 يې گناه مې د ولس د دود ، -  
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل  
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې  
 در په ورځ وه عطاخان ټول ولس  
 را غوښتې وه . سپين زېرې -  
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان  
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته  
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې  
 داسې ويناو کړه  
 جوانان ورواوه زيانو په دې -  
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه  
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل  
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه  
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه  
 خپله لور (( اوزې )) چې د ناوې -  
 توب جامې يې تراوسه خپل نسي  
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د  
 سالم زمکه ، چايد او په اجار مورکم  
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته  
 وړاندې شول د قاتل پېغه  
 صفت به ونيول شي او د حق او -  
 عدالت پېغوت به وسپارل شي .  
 حاضرېتونه پياوړا وويل ، په پرمخ وويل  
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته  
 منظوره ده زمونږ ټولو غوښته ده .  
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله  
 لور (( اوزې )) خپل کورته بوتله  
 او د ناوې توب په جامه کې پسې  
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس  
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور  
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې  
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د  
 عطاخان په کام کې اعتبار وسره  
 معلوم وه .  
 عطاخان او زامن يې د (( اوزې ))  
 سره يوپاي خپل کورته د تلوسو  
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې  
 جوانان ، سپين سري ، تورسري  
 د کلې کورنور وستان د دوي د -  
 مخې يې د باره راټول شوي وو .  
 کم وخت چې عطاخان د خپلو  
 زامنو او (( اوزې )) سره منځ په  
 کور حرکت کاوه ، د حاضرېتو پخپرو  
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -  
 يدې . او پېغوت دغې صحنو  
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم  
 د کور د روزه تړون معلوم وخت  
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډو

خلکو د وي ټولوسره تړوه حده  
 پورې د خداي په امانې په دود ،  
 د وړوکتې کاروان سره ملگرتياو کړه  
 عطاخان د خداي په امانې په  
 بخت کې ټولو ته منځ راواړا وواړد  
 دوي د همد ردي نه يې منځ -  
 وکړه . اولار ، عطاخان خپله  
 لور اوزې خپل کورته بوتله او په  
 اوزې زياته باظر نه کوله . اوزې -  
 په سالم هم ډيره گرانه وه سالم  
 د انسانانو په قدر پوهيد ، د هرچا  
 قدر ورسره وه . د اوزې وروپوه د  
 خپل خوږ زيات خيال ساته . اوزې  
 د دې کورته ډيره تازه وتلې وه -  
 داسې نه معلوميد ، چې اوزې به  
 د سپر په کور کې خوشې تيرې  
 کړې وي . د اوزې زړه په دې  
 کور کې ډيره ښه ساتل کېده . وروپوه  
 يې کوشن کاوه چې اوزې خفه ونه  
 ويني . صد و مجبور شوې دې چې د  
 معان ساتلو د باره پرخوښه پېغه  
 معان راټول کړې او خپلې شومې  
 نقشې عملې کړې سبا ، بېگناه  
 په ډيره کې خلک راټول وې .  
 چا پوه ، ډولې او مصارف روان  
 دې په لږه موده کې د جد و پېغا  
 زمکه دگروي د ارانې پسې نشوتې  
 زمکې يې گرو شوې ، او صد و هماغا -  
 غسې خرڅونه کوي چې ژوند پسې  
 وساتل شي . داسې پرې مجنبي  
 جوړول خوځاځا خرڅونه غواړې  
 په دې ټول جريان کې صد و د -  
 قرضداران د ورځ په ورځ د قرض  
 داري د ژوند پېښې لاندې کېده  
 و د دواړو يې نه درېد ولس . اوزې په  
 اولاد امېد واړه وه او تړلود ما کوله  
 چې خداي اوزې ته زوي ورکړې  
 دوي مياشتې وروسته د عطاخان  
 په کور کې خداي ( اوزې ) ته زوي  
 ورکړ . ټول د وستان خپلوان و -  
 دې نوي ميله په راتگ خوشحال  
 شول . خود افسوس معاي وه چې  
 سالم ژوندي نه وه د اوزې په زوي  
 يې اکبرخان نوم کېښود . په کور  
 کې ، ماما گانو ، نيکه پد گران وو  
 اکبرخان د عطاخان کور کې لوښه  
 د زمانې شپې ورځې په چټکې سره  
 تيريدې هفتې په مياشتو او مياشتې  
 په کلونو او پښتې د او کلونو شو  
 هېڅ ته يې کېښاوه د ښه استعداد  
 خاوند شو . عطاخان د معان نه نه  
 ليدې کاوه چې د چاله خواښان  
 ورته ونه رسېږي . د سالم د زمکو

# زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .  
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟  
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .  
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .  
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندان که بعد از سن (۴۵) ساله می آن تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .  
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟  
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .  
 سوال : آیا اولاد ت هایش آخروش نورمال بوده است ؟  
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .  
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟  
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .  
 در طولی اینها ، کودک در دو ماهگی می تواند بنشیند ، در چهار ماهگی چارغوک می کند ، در هفت ماهگی می ایستد و در (۶) ماهگی به راه می افتد ، گپ می زند .  
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟  
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی .  
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه  
 سوال : وضع صحنی کودک آن ؟  
 جواب : این کودک بسیار صحتمند ، بنشیند و بنشیند و در طولی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .  
 سوال : بنامی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمشکر .  
 از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خوانده عزیز ؟  
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت می تواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .  
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله می به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .  
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصبت است .  
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ سالهگی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زندهگی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .  
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودک چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال و سه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشور محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را می تواند ایجاد کند .

## مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شمر او که مراباد محاکمه روز تیرگی می اندازد ، چیمز هاین از او جو یا می شدم .  
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهم است آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلا با کارل مارکس صحاحه کرده باشد ؟  
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟  
 این مرد همانطور که یک ارباب با رعیت و با فرعون با برده اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نمود .  
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابراز من کرد .  
 ۱۸ مرد بلژیکی از سها را ای دیگر (ویک داینا سور) من از داود ، مکیاولی ، مارکوس بولو ، هلمن تروی ، دانته ، زیکس ارترورسو ، پاد نکرده لم . قلمم از اینکه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .  
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سهاره ای دیگر خاتمه دهم .  
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم . در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .  
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سناست کنند !

## دخوبونو کیسی

د (۲۹) مع با می

من گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشمنشی سهاردی .  
 که چی نکل با می ته ورسید نو کرم داد راته وویل :  
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟  
 به خیرانی من ورته وویل :  
 ماد ریختی د جای پونستنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .  
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :  
 نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تنستوی . اوس نوکه چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د مینونولسا یاسه ویده براته وی .  
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکبه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غم پ می خوب له سترگو والو زاوه .

# قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۲۵)

روزی از شهنشاہ پرسیدم :

— طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— (( متأسفم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم ))

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست. مادرش همکار سابق این قبیله

بود. نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در

دربار بماند.

در واقعیت، ملاکاشانی، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود. صد هابهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد. از جمله داکترعبادی طبیب حاذق.

فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاد شد. از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذاهب بزرگ، ارجحیت بلندی داشت. کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحیت (( رانمسی )) های خالص درین میان درخشیدند.

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شانرا از دست بدهند. از این رومردم را

وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد، شهنشاہ میگفت :

(( در سوال مذہب مانیرومند استیم. بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد ))

من بدون داکترعبادی، زنده می در دربار را چند ان موافق به

صحت نمی یافتم. گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند، اما من اورا -

انسان دیگر نمی یافتم.

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند. در ماه اگست شهنشاہ

بیمار و عطیات شد. من شب و روز بر بالینش نشسته بودم. وقتس

وضعش بهتر شد، بنابه توصیه داکتری، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتیم.

خواستیم همراه شهناز که میخواست دوباره به لیلیه اش به سوئیس برگردد،

روانہ سوئیس شوم. به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهناز یک جا به سوئیس

ژنیو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی (( گشتاد )) در حرکت

افتادیم. چند روز به سوئیس ماندیم. کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید.

خودم را به افغوش مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت. مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و

باریک شده ای ؟

مادرم حق داشت. پس از عروس مرانیده بود. فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم. آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت. من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم.

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم.

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین این هابه

استقبالم نشده بودند.

ادامه دارد

## ۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۲)

— هموطنان میتوانند به ورکشاپ

من. برادران ورکشاپ. واقع

در روزه، لاهوری عقب بالا حصار

مراجمه نموده، با پرداخت پول -

بیشکی فرمایند هاند.

... قیمت آن.

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از

اینجا که مواد ساختنی آن مثل -

آهن جادر، بخته، شیشه و آینه

قیمت است. فعلا هر کدام آن برای

زردیت به ده هزار افغانی تمام

می شود.

... و چند انزایم فروشید ؟

— ده هزار افغانی.

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیدگان ملاحظه

دارد باز هم نرخ آن ارزان است.

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هر هموطن میهن

آفتابی ما از این دیدگان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم.

## طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد، حوادث و جبر

یانات را در حافظه تثبیت کند و -

در نتیجه شخص این خلای حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها بر میگرد که به نام

( Confabulation ) افسانه

سازی یاد میگردد. یک سلسله

علام جسمی. وهمی نیز با این

بیماری یکجایی باشد.

— Alcoholic dementia

از اثر الکلیمزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخص به

وجود می آید، وظایف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی، عدم نیات

حالت مزاجی و احساسات، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران تظاهر میکند.

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى محلات و سایر جراید کشور را  
بدسترس شما قرار میدهد. همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت  
دوایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد.  
قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى توسط ماشین پمپ اسناد و کارت  
دست داشته شمارا پوین میکند.

# ناصر سیرتى

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى چوک میروسیر میدانش  
نماینده اش در چوک جاوه میونہ تصدیرت جبرافغانی

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفیف آلودی به آن مرد گفتم: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهت رفتن مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفتم: آقا ببخشید مثلی که خان مریم است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مریم زهر خندی زده گفتم شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آیم، بجهت شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آیم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشتم، بدون آن که مریم آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو در یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میخاست از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفتم لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده است هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلفله می ولی خوابم نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زبانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنیده: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونص چرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و دایع کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

# شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلفلی زده با خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زده آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرین و لبان او را زهم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفتم: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری های مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

## چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود متکی می شود جزای بیند و مورد امانت و تحقیق عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، فلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرفق قابل شوند، اما این تفاوت را نمی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من دروغگو نیستم. پژوهشگران پونیورستی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفی شخصیشان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبه نفسانها دروغگوست. امکان دارد، لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه درین بهانه می استیم، چی قدره حقیقتی خودمان نیز اندکی افزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه ای دروغ وجود دارد که هر کدام در جای خود، مقصد و فرض را بر آورده - می سازد



# صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ میگفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جام خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دور تر از او با مرگ وزند، می پنجه مید اند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشی جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظرف و شکند و کرد که آنان - چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتم سما کج رو است شد و بعد در کارمان ر قلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست . محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید : (مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است . همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود . تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰

## ۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم . آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب و در بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد . مخترع با استفاده از فرصت به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد . شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت : تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد ، تا عملاً بختن آنرا ببینیم ، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم . این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است . طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست میتوانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد .

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود ( این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد ی که برای غذای جا - شت یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا خنقل برقی و جویس بدون آن که کو چکترین مصرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیاه می دیگدان بزند و راندیت کند ، مواد بخته همی شود . پلی خوانند و مزین : شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمانم آنها را توتی کرده همراه با روغن و پیاز و نمک در بین دیگ (( روی )) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن مینگردد . ساعت را قید کردم ، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود . آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع ، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته ، وقتی علت را پرسیدم گفت : پلی ، اگر بالای دیگدان های آتش ، برقی و آشتوب دیگ را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم ، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند ، وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند . ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند ، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند . پلی خوانند و گرانقدر سباوون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ چاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد ، ومن آنروز همگان مخترع شدند ، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم ، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود . در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی ، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند ، از مخترع پرسیدم : چرا این اختراع تا نراند معرض فروش و استفاده ، هموطنان تشرار نمید هید ؟ - برادر ، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها ، دیگ خود را با آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند . - علاقتندان چطور میتوانند آنرا به دست آورند ؟

# مردمی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را درست زندانی شدن هم افزودند .  
 \* چی جنایتی ؟  
 - مگر شرط است جنایت بکنی که بندی شوی ؟ من که جنایتی نکرده بودم ، صرف یک مراد موقر سایکل را که خوش آمده بود از شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه سال را در زندان ماندگار شدم .  
 یک روز بازم آزاد شدم ، پس از این گزارده پروگرامهای بهیمی داشتم از کپسه ببری و دزدی و همیشگی و قمار و ... اما تقدیر بر آن تقدیر پنج ماه مرا مجال بودن در آن سویی اند یوارها ، در جاده های آزادی داد ، و درست در راه پلجم بود که محکمه ملنی ، برای پانزده سال زندان را منجمه و اعلان کرد .  
 \* شما با زحم جنایت کرده بودید ؟  
 - نخیر ، با ل چی جنایتی ! تنها ۲۸۰۰۰ انگانی پرسول گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس از پنجسال حبس مرا بخشیدند .  
 بخشیدن آن چه که من نمیتوانم بر خود بقبولانم ، من نمیتوانم تقدیر را بخش نمیتوانم مادر را .  
 بخش ، نمیتوانم پدرهام را بخش و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون بیگانه بی میبینند ، بخش .  
 نمیتوانم چنگهای قاضی را بخش ، که هرگز انانی را که مرابه ضایقت گذارانه زندگی دزد ها دور کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم قانونی را بخش که در آن استثنای تربیتی برای محکومی موجود نیست و یا اگر است ، دور از عمل است ، نمیتوانم بخش همه مجازات کننده -  
 تمام را که تا حال نخواسته اند که از کم مرا از اعتماد برهانند ...  
 بار پس از آزادی دوباره سرسازم ساختند انسان تازه آزاد شده ، بر با حالتی که هنوز نفسی به راحتی نکشیده ، تحت الحفظ در میاید .

هر وی وازان جابه شهر مند ها ز لبا حی سر باری پوشانند و دوسا اول سر بزم را سوری نکرده بودم که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم و به کابل - شهر که در آن جاتها زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر ماجرا هام ، شهر که جاده های پیش را اکثر از دیوارها و میله های زندانش زنده بودم ...  
 این بار چند ماهی راهی حیت سر ساز فراری به زنده گی پر ماجرا دامه دادم تا این که باز زندانی شدم ...  
 \* جنایتتان چه بود ؟  
 - من که جنایتی نکرده بودم ، صرف هشت هزار انگانی را دزدیدم ، بودم و دستگیرم کردند و محکوم شدم به هفت سال حبس و تا هنوز بهیمی از دو سالش را سپری نکردم .  
 \* پس شما که هیچ جنایتی نکرده اید ، باید پنج سال دیگر هم در زندان بمانید ؟  
 - نخیر ، ده سال دیگر .  
 \* چرا مگر شما جنایتی در زندان کرده اید ؟  
 - نخیر جنایت نکردم ،  
 منتهی جلدی همیشه جرم قاجاتی هیروین در زندان ، محکمه برایم پنج سال حبس و دیگر را افزود .  
 فکر میکند من باشنیدن ماجرای - آخرین باز زندانی شدنش ، بسنده میکند ... او دست به جیب و - سکت گرانها پیش برد ، و توسط سگرت سخر را که میدانم یکی از شمار قبیعتی ترین سگرت های شهر ماست به ( دست گرفت ) برای تعارف میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ، میهرسم که ؛  
 \* کسی به زندان نزدت می آید یا خیر ؟  
 میگوید :  
 نه ، هیچکس !  
 \* مهارت را کی میرواند ؟  
 - دوستان و یاران زندانم !  
 سهیم هر چند در باره زندگیمیش می پرواست ، اما روانش تند ارضیت

که گویی از هنگام زاد روزش تا اکنون با اوست ، برای من ، نگاه هایش آرام و بی معناست و چشمهایش قه گویی نشانه تیرا است ، یکبار دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم سکوت و نگاه ، مانکنجگاری نگاههای ما را افزونتر میبازد ، از خشم و ماندن نگاهم به زخم التیام یافته گردنش ، در میباید که چی میهرسم ، میگوید :  
 پنج بار ، پلی پنج بار شما خود کنی را در خود یافت ، بساری با تیغ ریش تراشی ، این رگم را برهنم ( رگ بلند دستش را نشان میدهد )  
 زمانی با هام را در یار گرفت دست هام که هنوز زنده های جرح با - قیمت زمانی هم خودم را احلال کردم که گردنم هنوز تصویر آن را در خود دارد ، این پنج بار خود کنی -  
 توان مقابله با زنده ماندنم را - ندانستم ، در هر بار نجاتم دادند .  
 \* نجات از مرگ با زنده گی میسر است ؟  
 - من میخواستم از این زنده گی نجات پیدا کنم ... اما زنده انباشتم میخواهند مرا امانت فردا بگذارند ، اینان توان نجات دادنم را از مرگ دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم نجاتم دهند ...  
 او در حالیکه به دیوار تکیه میکند و با جوب گوگرد به روی خاک رسماهی دایره بی میکند ، میخواهد بی بیان قصه مندانه گذشته اش را تصویر نماید ... گذشته بی که برای پر ماجرا بودن ، برای سرور و جوشیدن و همیشه زندانی بودن او نقش داشته است ... او دیوارها را چون خود میباید ، او باد دیوارها بزرگ شده و اماند رشک های - زنده گیهای این دیوارها چیزی نکرده اند که تخیل باید ، او آسمان را از بلندی این دیوارها میبیند ، از - آفتاب در باری این دیوارها سحرش را میخواهد ، از رویاها و خیالهای جوانی در این جا سحرش را می خواهد و میسازد پنج بار خود کنی .  
 ناگام حالا سخم زندگی میخواهد سخم نان و آب و هوا میخواهد و هرگز دست ندارد تسلیم خستی شود ، در استدلالاتش به خرد حق نمیدهم مفکوره اش را پنج تلقی کم ، او در میان دیوارها و آشناسا ( پیدان ) خود را ( داد ) افاده میکند ( داد ) او همین است که تا حال زیسته و پیدانش خاموشی

و جزش است .  
 او سلولهای بیشتر زندان ها را دیده ، تحقیق داده ، غذا خورده و کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به خاطر بی ( چوجه ) مشهور شده که در کودکی و نوجوانی از قانون دور گردانده و درفش آینه اش را بر سکوئی مدرسه ، دزدی و غارت بسر افراشت و در طفولیت آن درفش را با خود به زندانها برد ، هرگز دست ندارد خود را جانی بکار معرفی کند .  
 او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته بود که راه خاطر می آورم ، جانی تا وقتی جانی نیست که گرفتار نشود ) .  
 اما او به این گرفتار شدن ها و دستگیری ها باور ندارد و شاید هم حساب نکند .  
 ( چوجه ) پس از اولین بار زندانی شدن در طفولیت تا حال طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته خود شد در این آخرین باز زندانی شدن و افزونی پنج سال دیگر توفیق هیچ آماده گی نداشته و زیاد دق آورد ، است .  
 \* فرار از زندان برای مشکل است ؟  
 - تجربه کافی دارم و میتوانم فرار کنم ...  
 \* پس چرا ؟  
 - میخواهی بهر سی چرا هنوز هم در عقب دیوارهای بلاک ؟  
 بل چرخش انتظار آزادی را میکشم ؟ راستش در لغره همیشه گی از تعقیب شدنم را دارم ، آن قدر که تشویقی نزدیکترین پروگرام سرت را ندانم ...  
 درین گفتارش صداقت قرار - بازارانه رامیایم ، وقتی به رسمهای که بر زمین نقش میکند ، وقت میکشم و تلاطمم درونش را از لزش لبهایش در میبایم ، رسمهای سرگردانی یکی روان انسانی میماند که تقدیر شان اندوه نملی را با او قصه کرده باشد ، رسمها تصمیم ندارند بسمهاد سخوش هر لحظه معاوضه میشوند و آن که با کم میشود ، با آن که دوباره نقش میشود ، یکمست .  
 زخمهای یاها و کفای دود دست سرور چوجه ، به باره گی های رسمهای زمین میماندند به اند و درخت پاییز خورده ، بی که بر سرش سقیمت و - بهیوسته راه بالا ، راه سفر را پیش گرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را تعقیب میکنم ، لزش مردانه پیسی

# دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او  
 بنا خونه کوي . زه چی کله په  
 گچو خونکی کوم گل وتوم ، سو  
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي  
 اړ باندې پهنه اود گل په مسای  
 پس خنی ورسره راشوي ، د انکه  
 چی زه د تولو خلکو نه هم مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي .  
 ډول پینو خغه په امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 په راته گوته په غاښ پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې .  
 چرسایو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا  
 په اریان م . وخت ناوخت مسی  
 شاوخوا د قار وهلو خاد هم اوا  
 رزي اید دي په ختله کی کله  
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پینو د غولونو (مجنونانو)  
 له لاسه په زړه سوړي ، سوړي م .  
 انکه چی کم وخت دغه پیرسري  
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له  
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .  
 نو بیا په چاکو یا مخ باندې دغه  
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پوښم  
 ظالم بده اگزې چی د سپیلوسه  
 پاره می په تیرگی پاره باندې .  
 پینې اولاسونه غوښوي او یاس هم  
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی  
 اړوي . که کومه میوه دانه می په  
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه ، سو  
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زه پورې  
 په وړاندې گناه گاره م . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته  
 وایی . که د خدای (ج) بلده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رښتیا هم چی گناه گاره م ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره  
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ  
 دغه پیراز راته خرگند شواو هغه  
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې  
 خا نکه غوښوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

انوسوس چی د اېچاره ونښه د  
 خلکو مال او شتمنی ده .

حرف کش خاک جاده رابلند میکند و  
 شاید حالامهمانی زندانیان به  
 پایان رسیده ، شاید بندیاران  
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی  
 شان ختم شود و شاید . . . .  
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن  
 موتر سروید پگرافکان رازهم  
 میاشد . . . . .

داخل سرویس جا میگیرم همه  
 ما برین مانند فرزندان زندانیان  
 شان خسته بودند از تر به ای -  
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان  
 همه مانند من مهروامضا و نمسره  
 اخورده بود . به دست نگاه کردم  
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم  
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که  
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی  
 شده بود و دیواره آن کلمه را -  
 همان دستها که نوشته بودند ،  
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه  
 خالکوکی شده (مادرا) به  
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله  
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا  
 به او زنده می میگفت .  
 و شاید در تقدیر همان دست ،  
 جنایت کردن و جپاول نمود  
 نوشته شده بوده و د زینر نام ما در  
 تقدیری برای مادر (سور)  
 آنگده از هوس تشبیه شده بود  
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- انجی ادما !
- انجی ادما !

## میراث

د (۴۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی  
 دي ، و طاخان هم د پښتون د  
 دود سره سم ټول د ولس خلك را  
 ټول كړل او د پوځان مجلس په  
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر  
 خان په سروتر له ، اكبرخان و  
 روزي زوي مور سره د سالم كور ته  
 ننوتل او د پورود مور وسته دغه تر لې  
 د روزه د دوي بړخ خلاصه شو  
 او د مور او زوي شپې ورسې په  
 دغه انگرېسي سپړوي د سالم  
 خالصي لجاې په اكبرخان د ك شو  
 خود صد و اريان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . اما  
 زود معتقد میشم که در آن صورت  
 کدام سرور چوچه د پگړو پایسه  
 د سنگیر میگرد .  
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر  
 د و پانرا متوجه آن میسازد که باید  
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین  
 خدا حافظی ، شماره بی از یک  
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید  
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی  
 بقیه هر بخش حیات ما را از او  
 پرس . . . .

در حالیکه از او سپاسگزاری میکنم  
 ، او به گونه شوخی میگوید :  
 \* اگر واقعا کیسه بر ما هراستی  
 برای پگړو که کدام جهم رسول  
 است . . . .  
 میگوید :  
 - چند دقیقه بمانید ، بروم . . .  
 تا او به راه میافتد ، ناگهان د . . .  
 برابرم میبایستد و میگوید :  
 - در حقیقت پورا همتان کافند  
 هاست ، در حقیقت راست بتلوه تان  
 فلزات است و در حقیقت چپ شما  
 بول به درد به خوراست .

از تعجب به سوی او خیره میشوم  
 به خاطر تمدیق این شناختش  
 محتویات حقیقت پورا همتان را که استاد  
 هونتم است ، حقیقت راستم را که  
 کله هاست و حقیقت جهم را که رسول  
 معاشم است ، به او نشان میدهم  
 با بی تفاوتی و سپاس میگوید  
 این که حرف مهم نیست . . . با  
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .  
 آفتاب تنور ، صودی شده ، تف  
 تا پستان جاده داخل زندان -  
 انسان را می آزارد ، زندانیان  
 کارگر ، د پگړو زمین را نمیدرند ، به  
 زیر سایه های صارت پناه برده  
 دانه های عرق خود را میچینند :  
 آمد آمد کراچی طعام چاشت -  
 است مثل های چمک زندانیان  
 داخل د پگهای سپاه که بر استند  
 از ماش جوش خورد ، میشوند و  
 همان طور آب چکان دین گروپ  
 های زندانیان ناید بد میشوند  
 شماری از سربازان ، بهره های  
 شان را معاوضه میکنند ، شماری  
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .  
 همین خارج شدن از د روزه های  
 زندان ، نشانی های دست و پسر  
 میشوند ، سرویس انتقال بپای و از آن  
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت  
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای  
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه  
 بالا شدند نمدهد ، موتر

دارد که بیانش را در ترسیمهایش  
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از  
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به  
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر  
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند  
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی  
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک  
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره  
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به  
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ  
 نگاهم میگوید :

- این جازمانی از روی حفاظت  
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را  
 خالکوکی کرده بودم . . . . .  
 \* چرا این قدر خیره است ، اصلا  
 با مشکل میتوان آن را خواند .  
 - بلی چون چندین بار پس  
 از نامت از نوشتن این کلمه کهرلی  
 همه مقدی است و برای من منفور  
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه  
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و  
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -  
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .  
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش  
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری  
 که سر نوشت فرزندش را چنان به  
 بازی گرفت ، پدری که وقعی  
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا  
 نشود ، خانواده بی که شاید  
 شب زفاف والد پنهان ، آغاز مرد  
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،  
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی  
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام  
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند  
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه  
 دارترین زندانیان محبوس زنان  
 ولایت کابل اکنون عقب میله های  
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش  
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در  
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب  
 زندانی و زندانیان را خوب  
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی  
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از  
 با روت عقده و بیخی . . . او د پگړ  
 در سیست از طلاق او مود لیست از  
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،  
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند  
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،  
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن  
 را ناممکن میدارد . . . .  
 مادر انسان از دست جاده -  
 زنده می گنجان با بیانه های  
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را  
 بیا بیم و هویت ما را به همد پگړ تحویل  
 بد هم .  
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

# حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یاد گار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذ هب د لسان ته غوره کړي او د فطرت پرده یی په یی پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچی چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تهل او د پری شی وخته د یی قباله ورسره وکړی چکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري دي د خپل مذ هب تبلیغ کوا او نوآري نوهغوي دي پخپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

# جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و لژ سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه، میگوید (پایسن مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصک چنین وضعیتی قرار نگیرید.

فکر نکنم.

آ جی کارهای روی دست

دارید؟

والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظ: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهی شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطو شمارها میشم، بیشتر هیچ حق الزحمه می، وگه با اندکسی بستنده میکم، همچنان گاهگاهی لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاهی که گذشته های خویش را در آن - میواقتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره و خیره، سر را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیرد پوری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در

نقاشی استفاده می کنید؟

والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این وان را بیفهم، اما همانمیدانید که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر به زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد)، و اگر نبوده اند هم حالا بسا دکانداران و بابه کارهای پرور آمد د یگر پرداخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن بار د پرنه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیرد پوری از رسم وان رسم نگاره گری می کنم، وگه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا میی بدعت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش وکتب

# عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ، از جمله گلاب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل میآوردند، تحول و انقلاب در بردست آورد. دن برنرم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلاب را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنرمی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

# قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون روستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده روها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

# دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :  
چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟  
دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : (( از تن فروشی کرده خوب است ))  
و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میبینیم .  
وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاهم به گرداب کسار جوی کیفیت می افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید من سینه از صف در مکتب بدینصورتیستایی بوده از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی است که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .  
با خودم میگویم که در آنوقت - طفلك شاید برای يك دانه ساجق و یا خرید يك گدي برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در رشمه زندانی شدن برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک دورگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم . در روی و در نداد زخم های التیام نیافته يك نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوزی سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر ویسها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سووس حاملشان سووس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را با امید آینده سازان وطن رابه دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه ادارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردانند تا نسل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

# در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نعت موسیقی . در نعت بد و نعت موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

\* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟  
- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .  
\* سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟  
- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقري ، میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

\* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟  
- از سنایی را .  
\* برای خواننده گان ، -  
در لجه خود خواهد بود که در باره خانقاه های شهر آگاه می باشید .

- خانقاه در شهر قدیم کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام ( خانقاه پهلوان صاحب ) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگه ها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :  
قادر به ، نقش بند به ، سهرورد به و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آگاهند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هنر دی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

\* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟  
- حدود ده کست .  
\* آیا صدای خوب ، صبا و آقا صاحب میرفخرالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

\* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟  
- تاکنون نی .  
\* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟  
- بلی ، همینطور است .

\* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟  
- طوری که بهننده گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کپه باندي حره ت پیل تري او تقلید تري وي . درم صحنه ده .  
به گزار گزار بی عادت کري وي . هغه بدن جور نیست داسی وي  
دوهم کيدای شی چی پلار او وور چی له کپه خشه د بی لاسی  
بی کپه لاسی وي . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کپه لاسی خلو



کوجنیا ن له کوجنیوالی عا د  
اخلی چی لاسی ویشی ووهی . او سه  
موسی توگه تول وگري بی لاسی .  
آراچوی . اوخینی وخت به موسی  
: وونسی کی لیدلی وی چی خیللی  
آگردان کپه لاسی د بی لاسی سر  
بهای کاروی . ولی دوی کپه دی  
به خود لایلو : لومری امکان لری  
صادف وی . د مثال به دول کیدای  
سی یو ماشی د بی لاسی برهای

# چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .  
 کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد ام درجه حرارت بدن و در نهایت امره شدت پروسه های میتا بولیک دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید  
 سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی اطرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرقی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .  
 افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هرچه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .  
 ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هند ، گان قدیمی رانا - نیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که همین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر است که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .  
 لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دلائل و منطقی باشد .  
 حال ، اجازه دهید ، جنبه - دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در ریشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی در دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم ؛  
 فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معشر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .  
 اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نژده سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتیم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می گسی طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)  
 سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعیه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا - یومی گردند .  
 انسان همینکه به سوی پیری میرود با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد و به ندرت دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذرد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو و زود رنج مبدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .  
 آیا باید گفته شود که بوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده بسیار مرحله تازه را به سهولت بگذرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

# بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این ورزش ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، و طوری که دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزش بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کپرسن، هرگاه در مغز بر ضد پروتئین - ا.خ.د. عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافتن ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شاماهی باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیوی- مندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و بجای مدغمی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر میسازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی هر سه مغز و - پیچیده است، بدن انسان به سادگی (( نزل )) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و - احیا میشود. همینجاست که کار نکردن به نزل و مرگ می انجامد، نقصان نوز، نوتیجی - بیگاری می و تبلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس - سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ته در سینه طبیعت باشد، و لیبی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجا می تواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران - طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و - اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوآ، به مشاهده رسیده است که کارد مافی به نوبه خود زنده می را طولانی تر میسازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: (( اگر می خواهید صحت مند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید )) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم اینام عمر، هیچگاه در نرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبار - تست از مصروفیت سالم و خوش - آئند، علاقتدی، دلبستگی و همدردی در مورد دیکسیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و - ترحم اند، ولی آنها همین سال - خورده گان نیستند که مشتاقانه از تمایلات بی جهت و اضطرابات پیرا بلم ها و تنگان های احساساتی (( زاید )) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا (( مغز روانه )) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح (( گزانی ادرنالین )) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون (( فشار روانده )) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشنی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی (( استراحت )) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



# از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین یلخی ستم بکیرید، به ذوق شما آفرین میکنم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

محمد عثمان (امین زاده) از جهلستون: از نگاهی انتباهیت تشکر میکنم. موفق باشید.

عابدیه رابع بکتاش فارغ التحصیل لیسه مریم: عابدیه جان از شنیدن نام هیتلر ترسیدم ضعف کنم، ولی سی با خواندن نگاهی کنید، کسی به حال آدم نگاهیات را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم او قول داد که میچاید. (۱) عابدیه باشید.

نوروزان، شاکر صنف پنجم (ب) نسوان گذر گناه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نهنی لیسانس پوهنسی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاهی بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است. در آینده در نظر گرفته خواهد شد. نیازر باشد.

لید انارم، فارغ التحصیل صنف دوازدهم لیسه: یکن از مطالب ارسالی تانرا دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز زنده و محبوب صاحب سی ترتیب دهد. تروتازه باشید.

نفسه (هیلو) حیدری از صنف ۱۲ لیسه آمنه ندوی: جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش رابه جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است. حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوری مکتب یادش است. موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان: نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود. به مسوول صفحه اسی میرسد تا بجوابد. محبوب باشی.

عبد الزواق حسین یار از تخنیک ساختمانی: (نزدیک بین) با (تشریح و ملهارد و پنجمه ملهون سال است. مساحت زمین پنجمه و ده ملیون متر مساحت خشکسده زمین ۱۴۵ و مساحت آب حار آن (۲۶۵) ملیون کیلو متر مربع میباشد. روزن زمین در حدود (۶) کاتر لیون تن است.) زینب احمدی و دوستان بی شمار از صنف دوازدهم لیسه زرفونه: باور کنید (نزدیک بین) به مجرد

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

فلورا آتایی محصل سال اول پوهنسی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ: (نزدیک بین) زیاد تلاش کرد که مفعول برای دو صرع آخر شرح کارتون تان بیاید، نتوانست که نتوانسته صدقه سر تان (پار زنده و صحبت با کسی) چشم به راه مطالب جالب از شما هستم. موفق باشید و صبر کنید. نامه دیگر تان هم رسید شعر (اشک روان من) چاپ می شود.

آرزو از صنف هشتم مکتب پروژه تاپنی وات: (رازدار باشی) باتر سولسوز و با وجود آن که از زین فوق العاده هراس دارم باز هم مطلب ارسالی تانرا در باره زنان نشوینکتم (یک زن سه برابر ادما پیش اشک میسوزد، چهار برابر قاشق بوت کوری بلند میخواید سه برابر زیاده پیش ناز میفروشید چهار برابر از آنچه که هست، ستن را کوچکتر میکنید، سه برابر قدش حرف میزند، و سرانجام سه برابر احتیاجش پول میکنید...)

جور باشد. بهترین همکار ما هستید. موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی) معاون داکتر صحت عامه: شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چک کند و نشر نماید. تا هم شما

محمد حنیف (آرزو) از لیسه دشت برچی: طرح ادبی تان نام خدا (مثنوی هفت من کافذ) بود که انشاء الله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کافذ کم مصرف شود وهم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست (نزدیک بین) هم آرزو خند است که و اهلیک های گرم کن مارا بید پرید تا احتیاجی به خرید نیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جور باشد.

سمیرا آرزو بفتلی از صنف دهم لیسه مریم: سروده های تان به دفتر رسید (رازدار باشی) توصیه میکنم که هنوز وقت کافی برای سرودن شعر کامل بخته دارید، فعلا تا میتوانید کتاب شعر بخوانید تا بد اندید. تشکر

سایره شکب از ولایت جوزجان: دوستم مهربان مجله انتقاد شما بالای هر دو رسیده (نزدیک بین) لسانی خواستم روی همین فقلت (نزدیک بین) وی را از بحث منکف کنم، ولی او قول داد که از این به بعد (دور بین) هم میباید تا نامه های ولایات را حق اولیسه بدهد. سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم. شکیا باشید.

فریاد هروی از صنف دهم لیسه فردوس کود برق مزار شریف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است. نوبت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیخمش شمانی از صنف هشتم پروژه تاپنی: از گزارش شما قریب بود (رازدار باشی) شاخ بکنده خوب برای این که سر خواننده گمان هم شاخ بکنده، قسمت از گزارش طبعی: بلن او مدت ۱۴ سال بچسه گله شما روی مرد و چشم ضعیف (رازدار باشی) ولی سروده های تان را چون بسیار خصوص وی پرده بود (رازدار باشی) نشر نکردم و رازش را نگه داشت. موفق باشید.

محمد آصف (ناطن) فارغ التحصیل تخنیک مزار شریف (نزدیک بین) با همان چشمان نزدیک بینش کوز شود اگر توانسته باشد تخلص شما را بخواند به هر حال توجه کنید به سروده لطفاً صفحه برگردانید



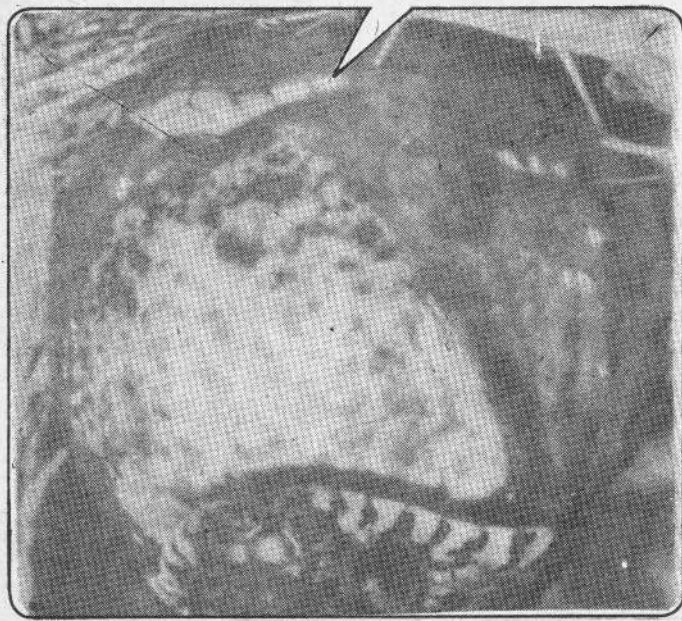
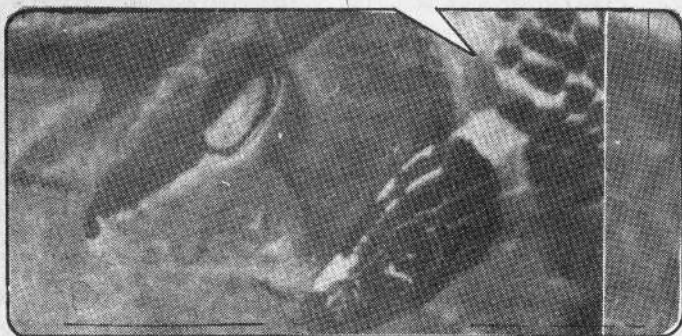
# د مارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراګګ غذا یی رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې ګرې خوار، خوړي، د خاص خور ګو په لحاظ خوړنګه ماران شته. لومړي هغه ماران چې یوازی ګوک خوړي، د معنی مارانو د پاره بڼه خوار، لږ مان دي او داسې ماران هم شته، چې تښتر چوڼګښونه خوار، نه شی پيسدا کولای. سر یوه پردې الوتونګس خور وینګی او ګوک خوړ وینګی ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصیږي او د امکان وړکوي چې خوار، په خوله کې ولغږ وي او ګاهې وخت د وحشی خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لای شی، که د مارانوبه خوله کې یخاڼګرې عضلې نه وای، چې د تنفس امکان یی ساده کړي، نو د ماران به هر وروږد خوراګ پسه وخت کې په قطعې ټول مړه کیدای. د عضلې امکان وړکوي خو ښکار شوي خاړوي، هر څومر، چې غټ وي په خوله کړي. بواوا ناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شی، داسې غټ خاړوي، لکه: وحشی خوګان په خوند سره خوړي. داسې بیټی هم لیدل شوي دي، چې د جنوبي امریکا پر انګه د دي مارانو ښکار شوي دي. طبیعت دي مارانوته د ښکار په لاس ته راوړلو کې یخاڼګرې، استعداد هم وړکړي دي. یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردې، چې یوازی اوز د زین سوسما ري خوړي. سوسما ري هم د مارانو په نیرنګ بڼه پوهیدل دي، بعدې خاطر د شپې له خوا د بناخ پسه سرکې اویا حتی پریانویاندي وید پوي او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورېمې، خو بیا هم ماران تردوي چالاک، ښکارې، د سوسما ري په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کنيږي او د وسمره د قیق وي، چې ښکارګیدونکسې خاړوي هېڅ کوم شک او بدګمانسې نه احساسوي. د ماریوبله برخه زهرې اسرار دي، زهر تویولري، پوهغه، چېس عصبی سیستم فلج کوي، بل ټول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي او د ریم ټول هغه زهر دي، چې ښکار شوي څاروي په هغه باندې تجزیه کېږي، د اوبو په مارانو کې یو ټول مار خورا تیز زهر لري چې یو ګرام یی کولای شی د منعه سووتون وړند بای ته ورسوي او ګیان په خوتانیو کې لید

منعه وړي. داسې زهر په هغه کې په افعی مارانو کې هم لیدل شوي دي. خود مارانو زهر پرتولونو دي موجود اتو باندې اغیزه نه کوي، ایسوس، یو ټول موجود دي، چې د معنی مارانو سره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی ښولې، چې د انسان د پاره د زهر وټاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیا توب پسر دي اغیزه نه ده کړي، خود موجودات د کیرا مارانو په زهر وړي زیاتره خلک د ویري په خاطر د ماران نه خونوي، څومر تلل دي ښکارګیدای نشو.



د هامبورګ د سیما نود کلوپ -  
 څخه رود زنبورګ، چې اصلا ټولې پخونکې دي، د دي د ندي ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ ګنه سفر کې نژدې ملیون کیلومتره واټن په هغه او اوبو کې ګرځیدل دي. هر کال ښیرګه پخوړه دي او خطرناک ځای ته سفر کوي د اسفرګه براون باندې په وچه کې اوکله هم په جاله کې د اوبو کې وي د ښیرګه یوه غږ سره مادي کته یوه ورځ د نېل په ساحل کې پینه شوه، کله چې د نېل نامتو څارماهی یی لاس ته وړغلی وړوډو هستوګنې خواته روان وو، چې د وحشی څوک سره مخامخ شو، ښیرګه بېله محنته د لمان سره نکر وکړ، چې په کب نیونکې چټګ څوګان نه شم سا - تلی او د سپساري د پیري څخه هم نشم کولای لمبو وکړم، نو سلاسی په لوشو کې پروتم، په لیدو می پرمختلوشی ویاشلی، څوک چې راژنډی شو، پسله پیرمته وګڼولوشه رانه لیري شو. ښیرګه وای: ماد امانون به محنتګوکی د اناګوند امارولیدي، د دي په باب په تصاویر ګوکی په ټولګی رحمی یادونه کوي، یو وار په وچه پسې ګرځیدم، خوبیدامی نکر، تصمیم می ونيود، یو لوی بناخ په سر کې وید، شم، په کڅور، کې ولویدم، او د ټولګی د پسه په کڅور، له دوو خواوو په بستر پوري وتر له او پور مخی پروتم، کله چې وپښ شوم، لاندې برخه می یی حسه غوندي وه، فکر می وکړ، چېسې ښایي د تر ولوبه سبب دي، هڅه می وکړ، ریس څه اندازه ازاده کړم، چې لاس او ګوتی می دیسو، خبیثت اوسور شی، وموښتسې پر ما باندې اناګوند ارا پېچل شو، وو، طبیعاً چې مار نشوای کولای، چې د بناخ سره می یوځای په خوله کړي، په دي دلیل ګارته انتظار یوست، چې ښکار ولار شی او دي برید پکړي، خود نیکمرغه لمر وړانګی ښکاره شوي او دي ښایي په کوم بل خوند وړنګارسی ره شو، شو.

ښیرګه وای: د سیاحتونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر وړي.

# اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرز - مین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

## نثر

- نثر «ارژنگ نامرئی درد نیست»
- نثر «اناله» یوفیاد سود نیست
- نثر «آستین» ساز جز نیست
- نثر «آزمه» خالوتز مرد نیست
- نثر «آسترو انکست» بندهاں
- نثر «آرنگان» زرد زرد نیست
- نثر «آرنگان» در تن زرد نیست
- نثر «آرنگان» دوست گرد نیست

## شعر

رنگ زرد از گل انتظار صباد  
باغ سپیدند دست خار صباد  
هیچ زخم زتیر چشم صباد  
هیچ شام زبوی تار صباد  
نهر و نایق سیر ناله صباد  
بای تو تو درین دیار صباد  
تو ترم آخر است و داغ وصال  
گذرت حرف این فرار صباد  
بیخودم در خیال روی کسی  
خو تو خیال نیست اختیار صباد  
نه هم از نهر شعر در وریا د  
شعر زبیا از ان فرار صباد

## در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است  
رضی مرا جو سحره گلان از تو در بر است  
از ما به یاد حصار نشو در آغوش من و تو  
بندید به تنم بچین دل و دامن شکر است  
(توفیق) زین دل به نغمه دارین سوز است  
ز عانی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم بزند  
تبل ۱۱-۱۲۶۷

# مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهد از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ( پیروسوس ) یعنی جگه اولری نیور کړی .

لومړی هرد ( کویس ) د روم ( اکرن ) او د روم بی د ( امیکر - نیوس ) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتختیت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمیریدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته رانیلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی ورن پنخه ته ، مساحت بیس پنخه زره ودری سوه مربع متره او چکوالی بی ( ۸ ) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره او یوی قامی او د والی بی ۳۲ متره او د قامی هر زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری ، یوی لیر او بل بی بنکسه د هلیزونه او کوئی او بیلابیل سالو - لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منیرل کیژی . دغه هر په یوه سالون کی د مصر د یو نغون ( کویس ) مویایی شوی جسد اینودل شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نده اشته  
 اورئیس جمهور ( کولیدج )

Colvin Coolidge  
 خواست آن را تصوراتمانه بیس  
 بسازد . اثر نقاشی شده ، خانم  
 کولیدج در قصر سفید از ظرف  
 ترین و مقبول ترین آثار قصر  
 به شمار می رود . در زمان او کنگرس  
 امریکا بود چه سالانه به خاطر  
 خریداری آثار حقیقه به قصر  
 اختصاص داد . در یک دهه  
 بعدی ، منزل سم به قصر افزوده  
 شد ، و مال سمیت فری امتداد  
 یافته و در آن دفاتر جابه جا  
 شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی  
 آتش جنگ دوم جهانی بال شرق  
 آن نیز لغو شد . در زمان حکومت  
 رئیس جمهور فرانکلین دیلانو  
 روزولت ( ۱۹۴۵-۱۹۳۳ ) -  
 تجهیزات و بدیزاین قصر سفید  
 فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور  
 هاری ترومن ( Harry Truman )  
 ترمیمات عمومی قصر سفید را روی  
 دست گرفت . ترومن تصمیم  
 گرفت که به قصر سفید ، فقط  
 تجهیزات تاریخی و انتیک  
 خریداری شود . در اوایل سال  
 ۱۹۶۱ راکلین کنیدی به برنامه  
 گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .  
 تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -  
 سفید بیانگر بازتاب دهنده  
 نظم تغییرات بزرگ که در قصر  
 از ابتداء صورت گرفته بود باشد .  
 تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های  
 تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها  
 به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر  
 ابراز تشکر از خدمات و کوشش  
 های خانم ژ. کنیدی ، رئیس  
 جمهور لیندن جانسون کمیسیون  
 د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری  
 ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی  
 تصادد اشته تشکیل داد که تا امروز  
 فعال است .

تصاویر  
 شکل نخستین ( قصر سفید )  
 در اولین روزهای زنده گمش

# قصر سفید

بقیه از صفحه ( ۳۵ )

به دست می آوردند .  
 مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه  
 ویکتوریا به رئیس جمهور وقت  
 امریکاهایس ( Hayes )  
 میزکار قیمتی بی راتخه داد .  
 پس از آن رئیس جمهور چستر ای  
 ارتور ( Chester Arthur )  
 در قصر سفید تغییراتی دگرگونی  
 آورد . در همین زمان آثار هنری  
 نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .  
 او به نقاش بزرگ از هنرمندان  
 وطنه داد تا در ترین دیوارهای  
 قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی  
 دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی  
 و سبیل دولتی امریکاسته زمین  
 است و در اطراف قصر شیشه خانه  
 های بزرگی پر از جاهای دبدنی  
 قصر است آباد شد .  
 در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت  
 با خانواده اش به قصر سفید  
 می آمد . بازم زمان تغییرات  
 هر رسد . تغییرات فقط متوجه  
 تکمیل تجهیزات قصر بود . به  
 اساس مطالبی کلاسیک فرانسه  
 اتاق آبی به وجود آمد . رئیس  
 جمهور ( ویلیام تافت )

William Taft  
 کاملاً به یک قصر جدید آمد .  
 او که از علاقمندان طبیعت بود  
 در اطراف قصر ، باغ بزرگ  
 آلبالو را ایجاد کرد . نهال  
 های آلبالو را خانم تافت همین  
 ملاقاتش در جاهان پسند کرده  
 و حکومت جاپان به مثابه تحفه  
 چندین هزار نهال آلبالوی  
 جاپان را به واشنگتن به اسرع  
 وقت فرستاد .

Wilson  
 ( وودرو ویلسون )  
 که در زمان جنگ اول جهانی  
 رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر  
 خریداری شد ، ولی این وسایل  
 و تجهیزات مدت زیادی در قصر  
 باقی نمانده ، زیرا در سال  
 ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق  
 شدند که در قصر دگرگونی  
 ایالات متحده درین زمان  
 دست به گریبان در جنگ با  
 بریتانیای کبیر بود و زمانیکه  
 قوای بریتانیایی به واشنگتن  
 نزدیک میشدند ، رئیس جمهور  
 ماریسون از واشنگتن بمسرون  
 رفت . رئیس جمهور بمسرون  
 حریق هیچگاه به قصر سفید  
 برنگشت و مدت باقیمانده ریاست  
 جمهورش را در اقامتگاه  
 شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو  
 که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد  
 به قصر دوباره ترمیم شده ، جای  
 گزین شد . در قصر ترمیم شده  
 هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت  
 فاشد ۱۰ کنگرس امریکا تصمیم  
 فوق العاده بی رایه تصویب  
 رسانید و از بودجه دولتی مبلغی  
 رایه منظور تهیه وسایل مول و  
 فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص  
 داد . این مول ها درباریس  
 به قیمت گزاف خریداری شد ،  
 در همین زمان مجسمه های  
 مرمری از کیستوف کلمبوس و جون  
 واشنگتن را که اثریک پیکر تراش  
 ایتالیایی بود ، به صد دلار  
 خرید که تا امروز در قصر سفید  
 موجود است .

تصاویر خانوادگی های روسای  
 جمهور بودند که هر یک به نوبه  
 خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا  
 می آوردند ، بلکه تعابیس نیز

# شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی  
نهایت، از همه عشق، و از آتش  
عشق فریاد بلند می آرد که:  
یار بار صبر نباید ز تو دل  
ز آتش عشق  
تا ابد فسخ کند، فسخه  
مکسر رنگد

و یا:  
عشق شیرینی جانست و همه  
چاشنی است  
چاشنی و مزه را صورت و  
رنگی نبود

و یا:  
در شب فقلت جهانی خفته اند  
ز آفتاب عشق ما را روز شد  
کو تراست این عشق یا آب حیات  
عمر را بی حد و قیامت میکند  
مولانا عشق را آتشی می خواند  
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با  
سخن و با قلمه آنرا کوتاه ساخت  
عشق چون تمام هستی و هستی کل  
را بیان است، آنجان کس  
هستی کل فنا نابد پراست عشق  
نیز جاودانه است، آری عشقی که  
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف  
است و وجد و شور است و از همینجا  
است که مولانا مضمون را بر شکل  
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از  
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی  
میگوید و انهایی را که در غفلت و  
بیخبری نفس می ساینند در سیا  
هی و تار یکی ماند و گان میخواند  
پس کلید همه اسرار را در کف  
عشق باید جست. و گاهی دیگر  
عشق آب زنده گانی است، یعنی  
با عشق زیستن اگر چند روزه است  
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر  
است، و در نهایت مفهوم هستی  
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش  
سود ای ما  
ای طیب جمله علتها می ما  
ای دای نخوت و ناموس می ما  
ای تو افلاطون و جالینوس می ما  
شعر مولانا با طافه و احساس  
چنان گوی خورده است که انسان  
با خواندن آن خود را در محیطی  
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده  
گوش جان آدمی سخن می گوید  
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید  
تن بفرماید. این اندر زانسان  
را در دنیا و مدحی تعجب و روشنی  
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر  
و جهد کننده را میباید که توفیق  
بجو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود  
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود  
جهد نرغونی چو بی توفیق بود  
هر چه او مید و خست آن تفتیق بود  
بیان رنج و غم از زبان مولانا:

رنگ و بوی دیگر دارد میتوان -  
گفت که همه عالم همه هستی در  
احساس و الای او کوتاه میشود. او  
نه چون سایر ادما از رنج گریز  
دارد، بل رنج را بدیده می برای  
شناخت شادی میداند و از -  
همینجا است که ضدیت در هستی  
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید  
تا بدین حد خوشدلی آید  
بسدید  
پس نهائی هابه ضد پیدا  
شود  
چونکه حق را نیست ضد  
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه  
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر  
تا بدانی بانگ خراز بانگ در  
یا هیچ گندم کاری جو برد  
دیده ای سبزی که کره خوردند  
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری  
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل  
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین  
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به  
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا  
بند پرور مضامین و مضمون پاینده و  
جوهر.

آنجا که میگوید:  
ای برادر قهقه چون بیجانماست  
معنی اند روی به سان دانماست  
یا:

این جهان نفی است در اثبات  
حسو  
صورت صفراست در معنات  
حسو

یا:  
زیر و بالا پیش و پس و وصف  
تسست  
بی جهت و وصف جسمان  
روشنست  
عشق مولانا، زنده می آید. اوست  
هستی اوست، پیروست، رهبر  
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.  
همه چیز را از عشق میخواهد  
همه چیز را به عشق میسپارد و همه  
دارای اش را از همین عشق  
میگیرد. مولانا تعامیت هستی  
را در خود تمام می بیند. انهایی  
را که همه تعاریف هستی را بده  
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید  
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد  
ای د و صد لعنت برین تقلید باد  
و این منی مستلزم آنست تا انسان  
به گنه واصلیت جهان هستی بی  
پیرد. آیا این ندای مولانا، -  
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید  
کجایید  
معشوق همینجا است بیاید  
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که  
عده بی از روی نابخردی تجرد و  
انزوا می محض می اندیشند، نفی می یزد  
بل آن مرتبت به معشوق کل را  
خلاف دیگران، در اجتماع و در  
وجد و سماع و یاد یگران میجوید  
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی  
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از  
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن  
جا که:

بود عشق تو تمبیج و داد بیت  
وسرود  
بسی بکردم لاحول و توبه دل  
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند  
شعر هستی را، شعری را که از  
درون خود وی با دیده وسیع  
وی نهایت در حقیقت هستی -  
الهام می گیرد و متاثر میگردد و  
گفتن شعر برایش تا حد نورمان  
فراز میورد و این تنها عشق است  
که بر تمامی قلمرو جاننش حکمروایی  
دارد و مولانا تنها باند عشق  
است. بنده عشق بزرگ و والا  
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین  
شعر می کنی  
گرتن ز من خاصش کم ترسم که  
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس  
تبریزی مترو معنوی و آشکار  
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس  
سبعه، به یادگار مانده که همه  
این آثار، گنجینه های جاودانی  
ادبیات ما اند، و همین ها اند که  
ناله های عاشقانه مولانا را در -  
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -  
 پدرم راهی سفری شد و بعد از  
 چندی من تولد شدم و مادرم  
 از ترس پیدم مرا بر سر مغزوی کرده  
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت  
 و از قضا پدرم از سفر برنگشت  
 و در همانجا فوت کرد. من به سن  
 هفت ساله گی به مکتب شامل  
 شدم و همین طوری به بنام (علی -  
 جمشوری) مدت هفت سال این راز  
 را نگهداشتم، ولی سرانجام  
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح  
 پیش استاد الجبجی که استاد  
 معربانی بود، رفتم و راز خود را  
 با او در میان گذاشتم و گفتم  
 کمن دختر هستم. بعد از همان  
 ساعت درس از (علی جمشوری)  
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما  
 تا به حال هم خوشاوندانم از این  
 راز خبر ندارند، این است  
 سرگذشت من) ...  
 دوستان از گزارش تان  
 بسیار گذاریم. تشکر.  
 ✖️ وحید اصغری از صنف  
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :  
 نگاهتان آن قدر خنده  
 داشت که چشمان ضعیف (نر -  
 دیلک بین) از خنده پت پت  
 میشد. آنرا به سهول صفحه  
 (بومی خنده) سپردیم تا همه  
 خواننده گان چشمان شان  
 پت پت شود، ولی کارتون  
 نگراری بود. جور باشد.  
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :  
 جان (رازدار باشی) میخوا -  
 ستم مطلبت رای خاطر نفس  
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم  
 که بهشتی ترش کرده ایسد،  
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن  
 را نشر میکنم تا خودت متوجه  
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل  
 می پرستم، بخاری هر چه  
 گفت آن می پرستم. همه مردم  
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک  
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید  
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل  
 سال اول پوهنسی حقوق  
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر  
 تان عیب وزن و دیگر کاستها  
 داشت، ان شاء الله در آیند  
 اشعار خوبی از شما خواهیم  
 داشت. موفق باشمید.  
 ✖️ جیسا فیض محصل سال  
 اول پوهنسی اقتصاد :  
 دوست عزیز در قسمت سروده  
 تان (نزدیک بین) با انگشت  
 به متن بالا اشاره میکند که به  
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم  
 شما قرار دارد پر نمی باشد.  
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی  
 علم طبیعی :  
 (نزدیک بین) قسم خورد  
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان  
 بماند، چون عمر انسان پروسه  
 دور و درازی دارد که وسط آن  
 جوانیت و پیری بخوای و پیری  
 نخواهی این دوره پیری شمس  
 نیست و پیری سرانجام سراغ  
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان  
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک  
 می گویم، چون بیشتر خواننده -  
 گان ما مطالبی میفرستند که به  
 درد هیچ نشریه می نمی خورد  
 چشم به راه مطالب جالبتری  
 از شما دوست خوش سلیقه  
 مجله هستیم. با فرحت باشید.  
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم  
 شهر شاه سوری :  
 دوست مهربان ! نه تنها  
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)  
 هم نتوانست مطلب تان را  
 بخواند، یعنی قدری در سو -  
 شتمن جمله کرده ایسد. خوش  
 خط باشید.  
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن  
 (بیکار نیک) از خرنی :  
 (رازدار باشی) شعر ارسالی  
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت  
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده  
 بودید، چون فعلا نتوانست  
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.  
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله  
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.  
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل  
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون  
 کابل :  
 به پاسخ نامه چهل تان،  
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر  
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک  
 بین) نقدای در بیانت بد آرید.  
 و مطلب ارسالی تان را چاپ  
 میکنم.  
 (زنده گی دوست داشتیمه  
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...  
 اما ... نه بدون تو ...))  
 زنده دل باشید.  
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -  
 دوستان شان از صنف نهم  
 عمر شهید :  
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)  
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا  
 دعای خیر میکنند که از این به بعد  
 همینطور مطالب جالب بفرستید  
 حالا یکی از مطالب جالب  
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه  
 تعجب کنند :  
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)  
 ساله و خانم (خاتین) همسرش  
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان  
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه  
 سالگرد زناشویی سعادت مند  
 خود را جشن گرفته و اهالی  
 روستای شان از این مهم ترین زن  
 و شوهر دنیا به عنوان سبب  
 سعادت خانواده گی یاد کردند.  
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.  
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه  
 و کواسه) دارنده که در بیست  
 شهر زنده گی میکنند. مونسق  
 باشید.  
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -  
 التحصیل باغزید روشن :  
 بخشی از مطالب ارسالی تان  
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو  
 میکنم.  
 فرمادار انقلاب و جنایت  
 است. (الوسطو)  
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح  
 بد وجود نداشته است. (فرا -  
 نکلن) ...  
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل  
 سال سوم انستیتوت طب کابل :  
 توجه کنید به سروده تان :  
 ( در چشم من نشسته ای - و آن  
 که بر فراز افق های پر ز نور  
 و رنگی تویی .  
 تاد و رهای دور  
 آن چشم های آبی درهای  
 نیلگون .  
 آفوش بر صفا .  
 لب های پر نسون  
 گویی به من بها .  
 زین تنگبارون . . .  
 ای کاش . . .  
 ای کاش این توبودی نه رویا  
 نه خواب بود .  
 اما نگاه تو .  
 چشم انتظار بود .  
 دکتر باشید و موفق .  
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول  
 اردوی نمبر (۱) هرات :  
 سروده ارسالی تان اقبال  
 چاپ نهایت برای این که اشکال  
 زبانی از نظر صنعت شعری  
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به  
 شما تبریک میگویم. آرزو های  
 تان بزرگ است. موفق باشید .  
 - توریگی اسدی از صنف  
 هشتم مکتب فقور ندیم :  
 به نظر (نزدیک بین) که چند  
 نوع دیگر همان را قراشوش  
 کرده اید :  
 همان ناخوانده معمان  
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،  
 معمان شکبو، معمان جنگ -  
 انداز، معمان فساد، معمان  
 کپ گوی وغیره وغیره .  
 از نگاهیت تشکر. زنده  
 باشید .  
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف  
 یازدهم آماده گی لیسه عالی  
 محمود هوتکی :  
 سروده تان نشان میدهد که  
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر  
 بخوانید و از استادان مربوط  
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر  
 قابل چاپ می عیب به مجله  
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار  
 بود . به امید همکاری های  
 بعدی تان ، جور باشید .  
 ✖ سهیلا فرملی محصل طب  
 معالجری کابل :  
 توجه کنید به بخشی از سروده  
 مقبول تان :  
 ( پنجره قلم را به رویت گشودم ،  
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم )  
 پس تو همیشه بمان و بسرای  
 معیشت از آن من باش و یگرایم  
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم  
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت  
 هراس دارد .  
 پنجره قلم را به صدای  
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای  
 عشق جاودانی ( ۰۰۰ )  
 به امید موفقیت هر چه بیشتر  
 شما داکتر صاحب آینده .  
 ✖ خاطره همایون بهر زاد  
 از لیسه مریم :  
 فکاهی ( خرافات ) تان جالب  
 است ، به صفحه ( بوجی خنده )  
 سپرده شد تا همه بخندند در  
 باره فرخ زاد چیزهای  
 جالبی به نشر خواهد رسید  
 همایون باشید .  
 ✖ خجسته نیکو از صف ۱۶  
 لیسه زرفونه :  
 دوست عزیز! هر چه مطلب  
 جالب و تصاویر جالب به مجله  
 تان بفرستید . ( زهی سعادت )  
 خوش میثوم ولی به شرطیکه  
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس  
 های جالب باشد . با زور نالست  
 مورد نظر تان صاحب صورت می  
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ  
 خواهیم کرد .  
 ✖ رابعه کریمزاد :  
 انتقاد تان را به ( نزدیک بین )  
 گفتم ( نزدیک ) بعد از ناراحتی  
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها  
 و مطالب چاپ شده آن شاهد  
 آن است که انتقاد شتابی  
 جاست چون در مجله سیاورن  
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی  
 چاپ میشود . امید است  
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -  
 تجدید نظر کنید . ( و ) از دار -  
 باشی ) با وجود این بی انصافی  
 تان نسبت به محتوی مجله ،  
 بخشی از مطلب ارسال تان را  
 نشر میکند ، توجه کنید :  
 ( آسمان خیلی تحمل پرست  
 است هر وقت که به مهمانس  
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس  
 گون که دارد به خود می آویزد  
 آن ها قدرت های رادوست  
 می داشت که همیشه در تاریکی  
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش  
 نیاید .  
 موفق باشید .  
 ✖ محمد ظریف ظفر کوهستانی  
 از صف یازدهم لیسه مید آن  
 هوایی بگرم :  
 جان ( نزدیک بین ) مطلب  
 که حالا جالب است ، لقمه پس  
 از آن را میچایم ، چشم به راه  
 همکاری های بیشترتان . حالا  
 لقمه چرب از مطالب ارسال  
 تان :  
 ( یاد ایامی کمین هم کامرانی  
 داشتیم  
 کاکو ها و فرور نوجوانی  
 داشتیم  
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو  
 بیزار بود  
 عمره امر ، د صد راز نهان  
 داشتیم  
 خود را برج اهل کرده ، لانی  
 میزد  
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم  
 ✖ مهستی سروش محصل طب  
 اطفال انستیتوت طب کابل :  
 ( نزدیک بین ) عرض میدارد  
 که خوشا به حال شما که هم شاعر  
 هستید وهم ( داکتر ) به هر حال  
 ( پنجره باز ) عنوان سروده تان  
 است که آن را همین لحظه  
 نشر میکنم :  
 ( دامن پنجره بسته خاموشی  
 بود  
 که فقط در عمر  
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته  
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور  
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز  
 روز و شب در دل این راه چنین  
 انداز است  
 و به این شوق  
 که شبی برگردد .  
 سالها شد که دگر پنجره  
 باز است .  
 موفق و داکتر باشید .  
 ✖ محمد شفیع ( دانشیار ) از  
 صف دوازدهم لیسه عمر شهید :  
 ( نزدیک بین ) ، گوش های  
 ناشنوا ( راز دار باشی ) را تاب داد  
 تا دیکر کاری نکند که مطالب جا -  
 لب خوانندگان را ، بی هوده  
 و عده چاپ بدهد بل جنس  
 آن را در همین صفحه ( از دور -  
 و از نزدیک ) نشر کند ، تا هم خرما  
 شود وهم صواب یا ( نواب ) -  
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان  
 کرده گر تان :  
 ( عشق ، شعله ایست که اگر  
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و  
 خواهد نشست )  
 ( عشق برده دل فریبی است  
 که بروحش سرای زنده گسی  
 کشیده میشود )  
 ✖ فریده امید محصل  
 سال اول بوهنای فارسی :  
 دوست عزیز! از این که علاقه  
 مند شعر هستید و میخواهید  
 شاعر خوب شوید . ( نزدیک بین )  
 قلبا برای تان تبریک میگوید .  
 سروده تان به مسوول صفحه  
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
 چاپ آن ، ( راز دار باشی ) شما  
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر  
 بخوانید ، چون استعدادش را  
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا  
 قسمتی از سروده تان را نشر  
 میکنم :  
 ( چشمانت نمود چی را خواهد  
 داشت ؟  
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل  
 سبز بر طراوت مانده  
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند  
 و شاید به یک شب تاریک سیاه  
 امید وار باشید .  
 ✖ سهیلا عزیز ی و نور  
 عزیز ی :  
 کاکا ( راز دار باشی ) شما  
 هم با هزاران چشم سفیدی به  
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله  
 مطالب ارسال تان یک مطلب  
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،  
 توجه کنید :  
 ( القاب شخصیت های  
 معروف جهان .  
 ۱- پدر اختراع ادیسون  
 امریکایی .  
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو  
 یونانی .  
 ۳- پدر طب یونان :سقراط  
 ۴- پدر طب معالجوی  
 اچولی سینا .  
 عزیز باشید .  
 ✖ رضوانه ایلم از لیسه  
 زرفونه :  
 درست قبل از ( انتشار صدای  
 ملانصرالدین ) فکاهی تان را  
 انتشار میدهم :  
 عربی مشغول نماز خواندن  
 بود ، رفقایش تعریف و تمجید  
 از او میکردند و میگفتند :  
 خیلی آدم دیندار و موقه .  
 سبست که با حضور و خشوع  
 نماز میخواند . . .  
 هر بد نماز خود را قطع کرده  
 گفت :  
 در همین حال ، روزه هم  
 دارم .  
 سرفراز باشید .  
 ✖ نظیمه وفا کوهستانی  
 از لیسه مریم :  
 کاکا ( نزدیک بین ) تان  
 از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
 چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
 دستگیرش نشد . ( چیز ) دیگری  
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
 نشد ماملامت .  
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار  
در تنگن، یک سکوت در فرساده  
یک نمانده در دنیا، یک خشم  
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.  
نه! من یک صداقت این هستم  
که صراحت فولادی دایم. من یک  
خوشبختی در سپاه ام و سلا  
برف سبز در زمستان، که رویش  
راد رخوش دارد و هاران و ابا  
خسود.

من در عشق زناه نمیخواهم و در  
درد دوا، چرا که من خوشبختی  
سپاه دایم که آنرا در نامه  
سپیدی نگه داشته و هنوز که  
سالها گذشته اند، زنده گی من  
به انداز همان نامه است که  
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.  
شاید من میخک سپاه تو باشم  
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این  
تو از من برسدی؟  
.. قادر به ترک همد پگر خواهیم  
بود؟



نه!

چرا که این نه تو بی زنده  
منم. این ما. بی ما. ی  
ما، فراتر ازین و تویت این ما خود  
عشق است، فراتر از خاطره ها  
ترک کردن، چه واژه زشتی، که هرگز  
با چنین نفرین نمی شناختن  
تو همان ماهی کوچک طلایی خود  
بهایم هستی که سکوت را تفسیر  
مقتضای خوابهایم را تعبیر.  
من در تو بودم، شما سر  
گردانم.  
تو از من برسدی؟  
.. چرا عشق در خود عشق  
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس  
وحسادت حساس بودن، آرامش  
از پروانه بی هستی که برای زندگی  
کردن چیزهای زیبایی داری تا  
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟  
یک تقاضا؟  
یک نمانده؟  
ایا تو چقدر برای زنده کسی  
کردن رنگ و حشمانه صراحت  
دیوانه بی داری که برای ترک

صدا داده ام.  
تو کیستی؟  
تو یک صراحتی که در کنگی کسی  
تو نماندی که در وسعت چشمها  
پت میروسی. شاید تو یک دردی  
که سخت دلپذیری و در میان از تو  
آرامش نیستی آرامش بود نیست  
در جان درد آبدی است من  
گفته بودم. تو تکلیف یک رفتگی  
تا ادای یک آمدن باشی. اما  
وقتی از نبودن و نیاندن با من  
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی  
در تو لایز میشود، که نمیتوانی  
آنرا پنهان کنی.  
عشق در تو یک عمارت نیست که  
آرامش باشد. یک آمدن نیست که  
رفتن داشته باشد. شاید، عشق  
یک نرسیدن خوشبخت است. یک  
بایز جاودان. یک میخکی که  
هنوز سپاه نشده، یک صراحت  
فولادی که سرابایت را تهنین کرده.  
اما تو هم مثل من در آیی شدن  
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده  
بی.

شش نمیکنی. من عشق را در  
جاودانگی آن دوست دایم عشق  
یک نمانده است که جستجو کنی  
خوشبختی و بافتن زیبایی است  
من بر ختمم. تو وقتی گلی را میکنی  
با او چه میکنی؟  
برای یافتن باسخ، ناراحتی  
مقبولی در او افتاده شد، گفت  
میخواهم بزرگتر نشود. گفتیم  
من گلی هستم که مرا کنده می  
وسپس در ناراحتی، ارم نشد.  
شاید میخواستیم چیزی بنویسیم  
برای او نوشتیم.  
.. تو خود خاطره بی هستی. در  
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او  
عشقی که عاشق بودن را در خوشی  
داری محقق چقدر درد بکنند  
تا بگو برسد.  
من ترا در خود می پام مثل یک  
صدا، مثل زنگوله های یک عهد  
نا بسته و ناگسسته هیانه هایم را  
این صدا آنرا گرفته است. من  
خوابهایم را که آبهای داشت  
جان خسته ام هستند. به این

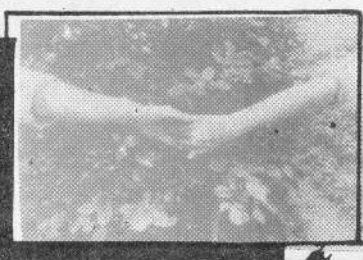
آشنایی ما از کوجه خوشبختی  
ایهام میگردد. من رنگ بر لاده  
این تقاضا را میدهم. اما در  
آبی ما سپاه بودنش به تردید  
بودم. او برام از میخک های  
خود میگفت. از گل میخک را در  
ست داشت و همیشه باغ خود  
داشت. او از درد نگفتی هست  
فرهاد میکرد وین از نمانده  
خوابهایم حکایه داشت. شاید آن  
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود  
که من فقط در رویاها او را داشتم  
من برسدی؟  
.. تو میخک سپاه داری؟  
او خابوش ماند. نهد انم چرا  
برسدی. من برایش از تعریف  
عشق گفتم: عشق مثل شعری است  
که میخوانش و از آن لذت میبری  
میشوی. اما برای خواننده شعر  
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر  
نخواهد بود. اما از این باور برام  
میداد که: نه، عشق مثل شعری  
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی پندار و آیی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزندگی را دریا عاباهم بپوند میزند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زندانه می بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب ، تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاء و انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته یی :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک پنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شوار است ؟

این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آیی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" تویک غزل عاشقانه یی که هیچگاه من به آهنگ ان نپوسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاه که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته یی هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدحم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه یی دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده آبی آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را بپوشم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : موجی از رفتن بودم . من در آنچه از تگسوار خود بپوشیدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانید .

○

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او نمیتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بینه و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

(( زنده گی خوشبخت ))

○

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سباهی خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاهک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه باخود به خانه آورده بود . چه حافظه یی ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی منداشتم چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد



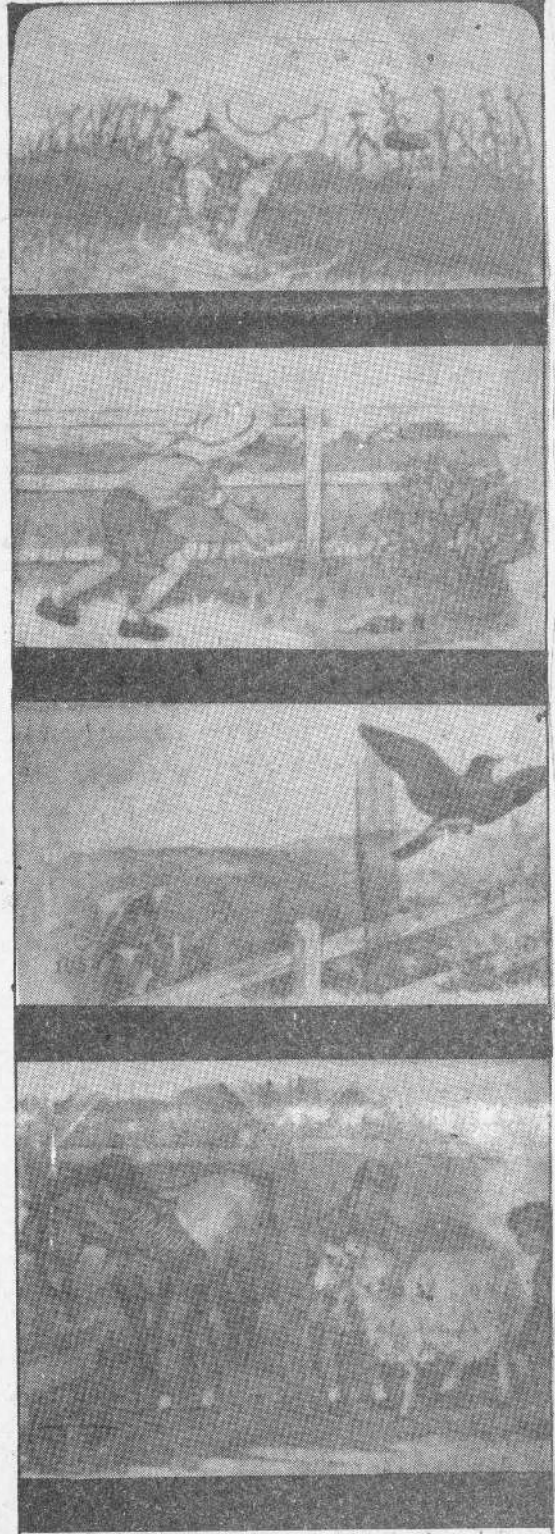
# سپا و ورسا

## من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده  
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا  
 دشنام داده گفتم: (( چرا  
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی  
 مرا بیست دوستانم شرماند ی ))  
 من رفتم و در خانه گریه کردم،  
 هیچکس با من گپ نزد فقط که  
 گناه از من باشد نه بدن نه  
 مادر و نه برادر - هیچکس  
 به گناه خود اعتراض نمیکردند  
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن  
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر  
 به هیچ کارخانه دست نزنم  
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد  
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم  
 مادر هم قهرشده برادرم حسرت  
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند  
 که چرا نمیکم من رفتم و با خواهر  
 خوانده ام که همسایه ما است  
 درد دل کردم خواهر خوانده ام  
 گفت: (( خیر است تو از زده نشو  
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع  
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه  
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی  
 که گیلان آب را بر ساختی باید  
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه  
 می بودی که دست هایت چرب  
 نمی بود من که یادم آمد  
 بر استی آنروز دست هام چرب  
 بود که گیلان آب از دستم افتاد  
 دوستم گفت: همچنان وقتی  
 عینک های پدرت را می آوردی  
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام  
 بدهم، تصادفاً از چشمم خراب  
 میشود چند روز پیش مادر  
 گفت: (( برو بچم یک گیلان  
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر  
 از آب ساختم ناگهان گیلان  
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار  
 قهر شده اما من هیچ گناه  
 نداشتم یک روز بدو گفتم:  
 (( برو عینک هام را بیا)) وقتی  
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست  
 کردم که خراب نشود، اما متوجه  
 نبودم که دفعته دروازه را بر  
 در باز کرد و دروازه شیشه  
 عینک بدو خورد و آنرا شکستند  
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم  
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده  
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در  
 بدو مراد دشنام دادند گفتند:  
 (( تو بسیار بیگانه و تنبل هستی  
 هر چیزی را می شکستی ))  
 برادرم کلانم که در یوهنتون  
 میخوانده چند روز پیش با دوستان  
 خود در خانه ما بود برادرم بن  
 گفت: (( خواهر جان برو کسی  
 چای بیا)) وقتی چای را ما  
 در آماده ساخت من بتوس  
 ظرف های چای را برداشتم  
 و به اتاق معلمان بردم اما  
 همینکه میخواستم به داخل اتاق  
 بروم برادرم با عجله از اتاق  
 بیرون برآمد و با شتابی که داشت  
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس  
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای  
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

# کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد .

همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



## برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

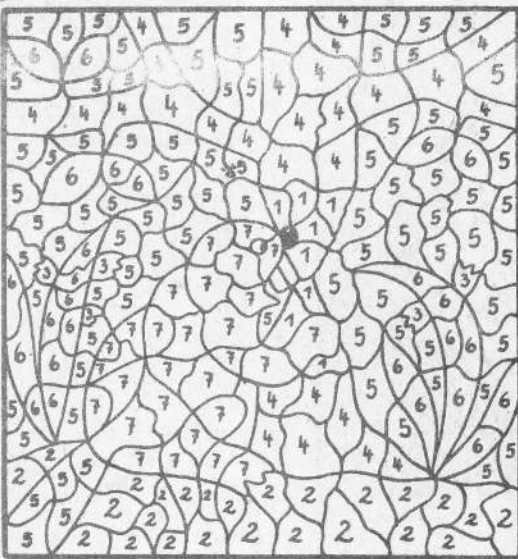


از اين لحاظ بايد با احتيا ط باشي و بلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بسود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بسود همچ طفل خورد كار هايي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن مي شدم به كار شروع ميكردم . حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشه و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .

من ...

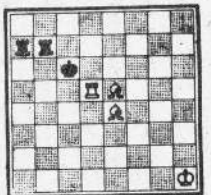
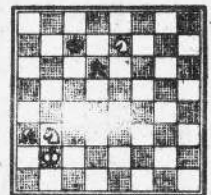
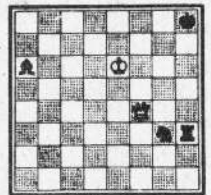
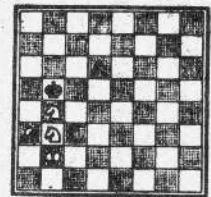
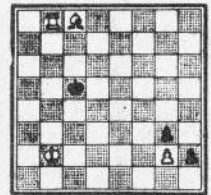
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

لایحه های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

# شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

# پازل

## جدول

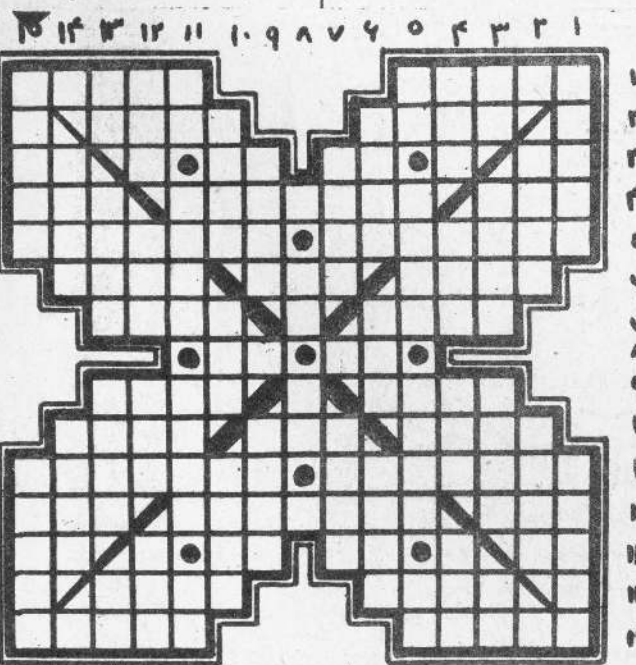
### افقید:

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انفعال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است

- ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سنمایی فرانسه، نیرنگ
- ۱۳- هنر - ازدل برآید! وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب.
- ۱۴- پایتختی در اروپا - سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور با نیپال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوئدی

- ۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات
- ۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود!
- ۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند!
- ۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان
- ۵- واحد پول جاپان
- ۱۱- اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



# حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مراجع - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدساتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شیشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نپلهای هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

## پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگانشناختن کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطبق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از ریسایی و ریسک فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بشری که به حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سایی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاد اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومییدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

## حل کننده گان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
  - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
  - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
  - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
  - مسعود - زرمینه - جاوید
  - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
  - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
  - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
  - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
  - طهور - سوسن - زویا - خاطر
  - رومان - لینا - سروش - لیسدا
  - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
  - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
  - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بمانند

# بررسی فال گونیم



## متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصابی گیرند . شما دقت کنید که عصاب کله کله حرکت در زنده گی تان باشند بهم نیست عصابی تانرا از چه انتخاب میکنید هم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

## متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فراموشی . (( روزی )) هر زنده گی . جان را خداوند از زانی می کند .

## متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . رتنام هر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

## متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری برهیز کنید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

## متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کم کنید .

## متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

## متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

## متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

## متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

## متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

## متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کم می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

# لکي فايڦ

## ۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر  
خوش و خوشبخت ميا شيد .  
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هره شعري آماده  
بند پيرايي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲  
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور  
تيلفون ( ۲۰۴۱۰ )

۱۱۹

ACKU  
 مسلسل  
 Ds  
 350  
 22 ص

صنایع ملی  
 بزرگترین  
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ  
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت  
 ۲۶۱۱  
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است  
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت راقبہ ہرزف کیند

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**